توضیحاتی بر کلمات مبارکه مکنونه فارسی

مخصوص مربیان معارف مقدماتی

فهرست

شماره درس	عنوان	شماره فقرات مربوطه	شماره صفحات
اول	هدف از خلقت	۳۰	۱۳ – ۸
دوم	شناخت مقام انسان و جایگاه او	۷۳-۷۲-۱	۱۹ – ۱۴
سوم	حیات مومن	۲ – ۴	۲۷ – ۲۰
چهارم	بعضی شرایط وصل به حقیقت	۹- ۱۰-۱۱- ۱۲	۳۳ – ۲۸
پنجم	اجتناب از مصاحبت اشرار و سعی در مرافقت ابرار	۵۸-۵۷-۵۶-۳	۴۱ – ۳۴
ششم	احتراز از دوستان ظاهر و اقبال به دوست حقیقی	۵۲	۴۵ – ۴۲
هفتم	اسرار و اعمال شیطانی	۶۷-۶۵-۶۴-۶۳	۵۱ – ۴۶
هشتم	علم حق به اسرار قلوب بندگان	۵۹ – ۶۰	۵۷ – ۵۲
نهم	ارزش و تاثیر اقوال و عدم تاثیر اقوال بدون افعال	۵ – ۷۶	۶۲ – ۵۸
دهم	دل پاک ، عمل پاک	۶۸ – ۶۹	۶۷ – ۶۳
یازدهم	در نهی از غیبت	۶۶	۷۵ – ۶۸
دوازدهم	رفتار با خلق	۴۳ و ۴۴	۸۳ – ۷۶
سیزدهم	اسباب دوری از حق و نتیجه اعراض از حق	۲۵-۲۶-۴۵- ۴۶	۸۹ – ۸۴
چهاردهم	ستایش خضوع و فروتنی ، ذم تکبر و غرور	۴۷ و ۴۸	۹۴ – ۹۰
پانزدهم	توجه اغنیاء به فقرا	۴۹ – ۵۴	۱۰۰ – ۹۵
شانزدهم	حضرت غنا و مهام اضطراب در فقر	۵۰ – ۵۱ ۵۳-۵۵	۱۱۴ – ۱۰۱

الف

هفدهم	ذکر حق طبیب جمیع علتهای انسان است	۳۳	۱۲۰-۱۱۵
هجدهم	قلب پاک جایگاه نزول تجلی حق	۲۷-۲۸-۴۲-۳۲	۱۳۰-۱
نوزدهم	در ستایش سحرخیزی	۲۹-۳۱	۱۳۵-۱
بیستم	اجتناب از هوی و هوس	۳۵-۳۷-۳۸-۳۹	۱۴۱-۵
بیست ویکم	رجحان اختیار و رضای حق بر رضای خود	۱۹ – ۲۰	۱۴۶-۲
بیست و دوم	غفلت انسان از حق و عصیان او	۲۱-۲۲-۷۴	۱۵۳-۴۷
بیست وسوم	اجتناب از مشاهده غیر حق	۷ -۸ – ۷۵	۱۶۰-۶۱
بیست وچهارم	محرومیت از نعمات الهی	۱۳-۱۴-۱۵	۱۶۶-۱
بیستوپنجم	درک عظمت ظهور و عظمت آثار الهی	۱۶ – ۱۷	۱۷۰-۶۷
بیست وششم	بشارت ظهور جدید و عظمت این ظهور	۱۸-۸۳-۷۰	۱۸۰-۷۱
بیست و هفتم	علت عدم اقبال نفوس به خمر باقی الهی	۶۱-۶۲	۱۸۵-۱۰
بیست و هشتم	رمز جلوه این عالم	۴۰ – ۴۱	۱۹۰-۸۶
بیستونهم	عرفان مظهر ظهور	۲۳	۱۹۴-۱۱
سی ام	تبلیغ و ابلاغ کلمه به مستمعین حقیقی و مشتاق	۳۶-۷۸	۱۹۸-۱۵
سی و یکم	حسد موجب محرومیت از ملکوت تقدیس	۶-۳۴	۲۰۳-۱۹
سی و دوم	در ستایش کسب و کار و اشتغال	۸۰-۸۱-۸۲	۲۰۸-۰۴
سی و سوم	عهد و میثاق الهی	۷۱-۷۷-۲۴-۷۹	۲۲۰-۰۹

ب

کلمات مبارکه مکنونه

حضرت بهاءالله جلّ اسمهُ الاَعلی در لوحی می فرمایند : قولهُ الاَعلی :
" از قِبَلِ این مسجون کلمات مکنونه که از مشرقِ عِلمِ ربانیّه در این طلیعه فجر رحمانیّه اشراق نمود بر احباء القاء نمائید تا کَل به انوار کلمه منوّر شوند و وصایای الهی را اَمامِ وجوه خود نظر نمایند که مبادا غافل شوند ومحتجب مانند . "

آهنگ بدیع سال ۲۹ شمارهٔ ۳۲۵

حضرت ولی امرالله می فرمایند : " پس از کتاب ایقان که مخزن حقایق اسرار الهیه و مَکمَنِ معارف بدیعهٔ رحمانیّه است مجموعهٔ جواهر آسای کلمات مبارکهٔ مکنونه را باید یاد نمود این دُرَرِ معانی ولآلی حکمت یزدانی که در صدف عصمت رحمانی مستور ومکنون بود در سال ۱۲۷۴ هجری در اوقاتیکه حضرت بهاءالله در کنار دجله مشی می فرمودند ودر دریای توجه وتفکّر غوطه ور بودند از لسان اطهر به لغت فارسی وعربی نازل وبدوا" به مناسبت " صحیفهٔ مخزونهٔ فاطمیّه " که به اعتقاد شیعیان باید یوم ظهور نزد قائم موعود موجود باشد به همین نام موسوم گردید صحیفهٔ مذکور صحیفه ای بود که جبرئیل به امر الهی برای حضرت فاطمه آورد وحضرت علی علیه السلام آن را کتابت فرمود وتلاوتش در احیانی که آن مخدرهٔ کبری از رحلت پدر بزرگوار غرق دریای اخزان وتأثرات شدیده بود مایهٔ تسلّی و تشفّی خاطر مبارکش گردید این جوهر تعالیم و زبدهٔ نصایح

آسمانی که برای تلطیف ارواح وارتقاء حقایق بشریّه به عوالم عزّ روحانیه از قلم حضرت مالک البریّه نازل گردید عظمت مقام وعلّو مرتبتش از بیان مقدسی که در فاتحهٔ آن اوراق مندرج ومسطور است معلوم می گردد. "

قرن بدیع جلد دوم صفحات ۱۵۱ الی ۱۵۲

- اطلاق اسم کلمات مکنونه هم از حضرت بهاء الله است .

نوزده هزار لغت جلد اول ص ۴۴۶

- حضرت عبدالبهاء در اهمیّت عمل به موجب مفاهیم کلمات مکنونه در جواب یکی از سائلین مبنی براینکه چه کنم تا بندهٔ حقیقی باشم می فرمایند : " به موجب تعالیم حضرت بهاء الله عمل نمائید . نه آنکه فقط بخوانید بلکه عمل به موجب کلمات مکنونه وسایر وصایای الهیّه نمائید هرچه من بگویم نمی از بُحُور قلم اعلی وقطره ای از بحر ذخّار فضل وعطای جمال ابهی نمی شود. "

وهمچنین حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به قابل آباده ای می فرمایند : " ای جناب قابل باید کلمات مکنونهٔ فارسی وعربی را لیلاً ونهاراً قرائت نمائیم وتضرّع و زاری کنیم تا به موجب این نصایح الهی عمل نمائیم این کلمات مقدسه به جهت عمل نازل شده نه به جهت استماع . "

بدایع الآثار جلد دوم

جزوهٔ مطالعه آثار ۱ معارف عالی

مربیان عزیز

همانطوریکه مستحضر هستید این سفر کریم" مخزن اسرار الهیّه " و " مکمّن معارف بدیعهٔ ربانیّه " ای است که قرار است سالیان سال قلوب حق جویان را به پرتو انوار لانهایهٔ الهی روشن نماید وافکار واندیشهٔ متحربان اسرار الهی را سیراب وبه سرمنزلِ مقصود هدایت کند . لذا ناگفته پیداست که درک حقایقِ مودعه در این اثر ثمین به مجاهدات فراوان نیازمند است . ولی همانطوریکه سیاقِ آثار نزولی حق است هر بنده ای به اندازه ومقدارِ وُسع وتوانایی خویش از شیخ وشاب وبا سواد وبی سواد وبا اتکاء به قلوب صافیهٔ منیره می تواند از این دریای مفاهیم ومعانی سهمی بَرَد .

تلاش ما در این مجموعه این است که با همت شما همکاران ارجمند بتوانیم سهم نوجوانان عزیز بهائی را از این دُرر گرانقدر هرچه بیشتر نمائیم . لذا این جزوه را به جهت ایجاد سهولت ، دقت و وحدت در امر تدریس وارزشیابی تهیّه و مطالبی پیرامون استفاده از این مجموعه را در زیر به اطلاع عزیزان می رسانیم .

الف – اهداف :

۱- هدف کلی : متربی با کلمات مکنونه فارسی آشنا شود.

۲- اهداف آموزشی : متربی باید پس از پایان هردرس قادر باشد :

- فقرات کلمات مکنونه را صحیح بخواند .
- معانی لغات واصطلاحات تعیین شده را از حفظ بخواند وبنویسد.
- مفاهیم هر فقره را در حد مطروحه توسط مربی در کلاس توضیح دهد .
- فقرات مشخص شده را از حفظ بنویسد و بخواند .

ب - روش تدریس :

قبل از اینکه به روش تدریس بپردازیم لازم است نکات زیریادآوری گردد :

- در این روش فقرات مبارکه مکنونه به ترتیب ارائه وتدریس نمی گردد بلکه سعی شده فقراتی که دارای مفاهیم مشترک هستند وبه عبارت دیگر مشترکاً یک مفهوم را القاء می نمایند کنار یکدیگر قرار گیرند تا از مجموع زیارت دو یا سه یا چهار فقره که پیرامون مطلب واحدی هستند ، ادراک بیشتر وعمیق تری از مفاهیم حاصل آید .
- هر درس در یک هفته برگزار می شود پس از زیارت فقرات و نصوصی که جهت ایضاح بیشتر مطلب تحت هر فقره درج شده محور یا محورهای اساسی برای توضیحات مربی پیش بینی شده وپیشنهاد می گردد که در زیارت این فقرات به این مفهوم محوری توجه گردد وتوضیحات مربی پیرامون این محور باشد البته همانطوریکه مذکور

شد این کلمات مقدسه دارای مفاهیم لاتُعدو و لاتحصی هستند که انشاء الله متربیان در ضمن مطالعات آینده شان وبه نسبت پیشرفت معارفشان با هربار زیارت این اثر الهی به حقایق بیشتر وتازه تر دست خواهند یافت .

- البته قابل ذکر است که چنانچه مربی شرایط را مساعد پرداختن به مطالبی غیر از محورهای اساسی دید ، یعنی متربیان آمادگی جذب مطالب بیشتر را داشتند به توضیحات بیشتر بپردازند وبدیهی است که مربیان عزیز وقت تدریس کلمات مکنونه را که ۲۰ دقیقه است برای رسیدگی به سایر قسمتهای کلاس البته دقیقا رعایت خواهند فرمود .

- نصوص وداستانها جهت روشن شدن بیشتر مفاهیم نقل شده واستفاده از آنها به سلیقهٔ مربی و همچنین باقتضای وقت کلاس منوط است .

- در انتهای هر درس لغات واصطلاحات مندرج در فقرات وفقره ای که باید متربیان حفظ نمایند مشخص شده همچنین لغاتی که در ارزشیابی کتبی جلسهٔ بعدباید مورد نظر باشد تعیین گردیده است .

- <u>روش تدریس</u> : در ابتدا مربی فقرات مربوط به هر هفته را یکبار درکلاس قرائت می نماید . سپس هر فقره توسط ۲ یا ۳ متربی قرائت می گردد پس از آن مربی نظراتِ متربیان را دربارهٔ مفاهیم هر فقره جویا می شود . در نهایت مربی با جمع بندی نظراتِ متربیان ، مفاهیم فقرات را باتوجه به محورهای مشخص شده

وحکایات مناسب توضیح می دهد . ضروری است مربیان ارجمند ، متربیان را تشویق به ارائه نظر نمایند . در پایان درس فقره ولغات و اصطلاحاتی که باید برای جلسهٔ آینده حفظ شود به وسیلهٔ مربی اعلام می گردد ، بدیهی است مربیان عزیز قبلاً می بایست با مطالعهٔ دقیق لغت نامه وتوضیحات وتبیینات ونصوص وحکایات و محورهای اساسی همچنین تفکر پیرامون مطالب درسی با تسلط کافی در کلاس حضور یابند .

توضیح : از آنجائیکه فقرات ۱۹ و ۲۰ در ترجمهٔ حضرت ولی امرالله یک شماره در نظر گرفته شده است ، در جزوهٔ کلمات مکنونهٔ متربیان این شماره بندی رعایت شده است . لذا توجه داشته باشید که در زمان آموزش شماره های ۲۰ به بعد را با یک عدد کمتر به متربیان بگوئید . مثلاً اگر در درس اول در این جزوه شمارهٔ ۳۰ نوشته شده است ، به متربیان شمارهٔ ۲۹ را بگوئید .

- ارزشیابی : ارزشیابی کلمات مکنونه به صورت کتبی (هرهفته) و شفاهی (سه هفته یکبار) انجام می شود .

۱- ارزشیابی کتبی : متربیان موظفند هرهفته فقراتی که حفظ نموده اند به اضافهٔ معانی بعضی لغات که از قبل برای این هفته مشخص شده حفظ وکتباً بنویسند (هر آزمون کتبی ۲۰ نمره دارد)

- لغت نامه کلمات مکنونهٔ فارسی در اختیار متربیان قرار گرفته است ،

لذا متربیان موظفند معانی لغات واصطلاحات تعیین شده را استخراج نموده ودر دفتر مخصوص مرقوم وحفظ نمایند .

۲- ارزشیابی شفاهی : هر سه هفته یکبار مربی برخی فقرات حفظ شدهٔ قبل را بنا به انتخاب خود به صورت شفاهی از تعدادی متربیان سئوال خواهد کرد ومفاهیم کلی هر فقره از متربیان پرسش می گردد . لازم به توضیح است قرائت صحیح فقرات نیز ارزشیابی خواهد شد . به هر ارزشیابی شفاهی ۲۰ نمره تعلق خواهد گرفت و مربی باید ترتیبی اتخاذ نماید تا در فواصل مناسب ارزشیابی شفاهی از همه متربیان به عمل آمده ونمرهٔ آنها ثبت گردد .

- عناوین مشخص شده جمعاً مربوط به ۳۳ هفته می باشد که در ترم ۱ ۱۵ هفته و در ترم ۲ ۱۱ هفته و در ترم ۳ ۷ هفته تدریس انجام خواهد گرفت .

در پایان ضمن تشکر از زحمات وتوجّهات مربیّان عزیز نسبت به تدریس این درس تقاضا می شود نظرات ، پیشنهادات وتجربیات خود وهمچنین حکایات ونصوص مناسبی را که در اختیار دارند و یا در ضمن مطالعاتشان به آن برخورد می نمایند با ذکر مأخذ تنظیم وجهت بهبود کیفیّت تدریس و استفادهٔ سایر مربیان به هیأت آموزش ارسال دارند .

ازدرگاه جمال ابهی مزید تأیید وتوفیقتان را آمل وسائلیم .

آموزش معارف مقدماتی

درس اوّل

عنوان : هدف از خلقت

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- مراتب فضل وَجُود حق نسبت به خلق

۲- علت خلقت انسان در این عالم

۳- غفلت از حق وپرداختن به شئونات این عالم انسان را از فوز به هدف خلقتش باز می دارد .

فَقرَهٔ شماره ۳۰

ای پسر جود

در بادیه های عدم بودی و ترا به مَدَدِ ترابِ اَمر در عالَمِ مُلک ظاهرنمودموجمیع ذرّاتِ ممکنات وحقایق کائنات را برتربیت توگماشتم چنانچه قبل از خروج از بَطنِ اُمّ دو چشمهٔ شیر منیر برای تو مقرر داشتم وچشمها برای حفظ تو گماشتم و حُبّ تورا در قلوب القاء نمودم وبه صِرفِ جُود تو را در ظِلّ رَحمَتَم پروردم واز جوهر فضل ورحمت ترا حفظ فرمودم ومقصود از جمیع این مراتب آن بودکه به جَبَروت باقی ما در آئی وقابل بخششهای غیبی ما شوی و تو ، غافل چون به ثمر آمدی از تمامی نعیمَم غفلت نمودی و به گمان باطلِ خود

پـــرداختی به قسمی که بـالمرّه فراموش نمودی و از بابِ
دوست به ایوانِ دشمن مقر یافتی و مسکن نمودی .

جمال قدم می فرمایند : قوله تعالی : " دوست یکتا می فرماید عالم خَلـــق شد واُمم از عرصهٔ عدم به وجود آمد که شاید سبب وعلّتِ هستی وخلـــقِ خود را بیابند و بدانند عهدها گذشـــت وقرنهـا تمـام شـد هنـوز ادراک ننموده اند که از کجا آمده اند وبه کجا می روند وبرای چه آمده اند ... هـــر صاحبِ درایتی متحیّر وهر صاحب ذکائی متفکّـر .... اعمـالِ خـودِ عبـاد ایشان را از مالکِ ایجاد منع نموده والا فیض فَیاض مُهیمَن ومحیـط بـوده وخواهد بود ....

مائده جلد ۸ ص ۱۱۷

- لغات واصطلاحاتی که پس از استخراج از لغت نامه باید حفظ گردد :

کائنات * - بَطن - ام * - القاء * - جبروت * - نعیم - بـالمره * - ظِـلّ - بادیه *

- لغاتی که با ستاره مشخص شده مورد ارزشیابی قرار می گیرد .

خلق جدید

حضرت بهاء الله می فرمایند :

در بدیع تفکر نما بایک پیراهن حامل لوح حضرت سلطان شد
وبه قوّت وقدرتی ظاهر که قلم از وصفش عاجز است .

حاجی عبدالمجید نیشابوری تاجر پولداری بود که در زمان حضرت اعلی ایمان آورده بعد همپای ملاحسین وقدوس در قلعهٔ طبرسی جنگیده بود . حاجی عبدالمجید در قلعهٔ طبرسی شهید نشد . دشمنان از او پول گرفته ، آزادش کردند وحاجی به نیشابور برگشت . بعد که حضرت بهاءالله اظهار امر فرمودند حاجی عبدالمجید ایمان آورد وبهائی شد . این حاجی پسری داشت به نام آقا بزرگ که مؤمن نبود واز این که پدرش دین اسلام را ترک کرده ناراحت بود . وقتی بهائیان به منزل حاجی رفت وآمد می کردند آقا بزرگ هیچ وقت به اطاق نمی آمد . تا این که روزی جناب نبیل زرندی نویسنده مشهور کتاب تاریخ نبیل به نیشابور آمد نبیل وحاجی عبدالمجید از قدیم با هم دوست بودند و نبیل در منزل حاجی اقامت کرد . آنجا بود که نبیل با آقا بزرگ دربارهٔ امر صحبت کرد و همان شب آقا بزرگ ایمان آورد . آقا بزرگ که حالا مؤمن وعشق حضرت بهاء الله در قلبش پیدا شده بود دیگر طاقت صبر کردن نداشت ودلش می خواست هرچه زودتر به زیارت جمال مبارک برود . عاقبت یک روز پیاده راه بغداد را پیش

گرفت وبعد از چندماه راه پیمایی به آنجا رسید در بغداد مدتی به کار سقائی یعنی آوردن آب از رودخانه برای احباء مشغول شد . سقائی کار پر خطری بود . سقای قبلی را دشمنان کشته بودند و آقا بزرگ را هم چند بار به سختی زخمی کردند ولی آقا بزرگ اهمیت نمی داد . بعد دولت عراق همهٔ بهائیان را از بغداد بیرون کرد وبه موصل فرستاد . آقا بزرگ قبل از همه به موصل رفت وآنجا هم همین خدمت را ادامه داد . مدّتی گذشت وآقا بزرگ که دیگر تحمل دوری حضرت بهاء الله را نداشت پیاده به جانب عکا براه افتاد . وقتی به عکا رسید حضرت بهاء الله دو دفعه آقا بزرگ را احضار فرمودند و هر دو دفعه هم تنها مُشرّف شد . هیچ کس نمی داند حضرت بهاءالله به آقا بزرگ چه فرمودند فقط می دانیم جمال مبارک به او لقب " بدیع " دادند وفرمودند او را " خلق جدید " کردیم .

لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه مدتی قبل نازل شده بود ولی حضرت بهاء الله آن را نفرستاده بودند . کسی لازم بود که از جانش بگذرد وبا قبول شهادت ، آن لوح را به سلطان برساند . جناب بدیع خواهش کرد این افتخار را به او بدهند جمال مبارک قبول فرمودند ودستور دادند که تا طهران با کسی صحبت نکند ولوح را خودش به دست شاه بدهد .

بدیع پیاده به طهران آمد سه روز روی تخت سنگی در حال روزه در مسیر شاه نشست وبالاخره لوح سلطان را به دست ناصرالدین شاه داد . ناصرالدین شاه که فهمید بدیع بابی است دستور داد تا او را مجبور کنند دوستان خود را معرفی کند . کاظم خان فراشباشی خودش تعریف کرده

است که در عمرم آدمی به شجاعت بدیع ندیده بودم هر چقدر او را زدیم وبا آهن داغ بدنش را سوزاندیم صدایش در نیامد وحتی ناله نکـــرد . ســه روز جناب بدیع هفده ساله را با آتش وآهن داغ شــکنجه دادنــد وجنــاب بدیع تحمل کرد . کاظم خان خسته شده ودستور داد پتک بزرگی آوردند . یک نفر با پتک بالای سرجناب بدیع ایستاد . کــاظم خــان گفــت : بــرای آخرین بار می پرسم همدستانت را معرفی کن . جناب بدیع ساکت مــاند . به دستور کاظم خان با پتک به سر جناب بدیع زدنــد . جنــاب بدیــع بــه آرزویش که شهادت در راه جمال مبارک بود رســید . جمــال مبــارک در الواح به بدیع لقب "فخر الشهداء" دادند .

تلخیص از کتاب نور ایمان

این داستان از این جهت به موضوع هدف از خلقت ارتباط دارد که جنــاب بدیع تا قبل از ایمان هدف از خلقتش را نمی دانست وبه محض ایمان کــه در واقع خلقت اصلی او بود خلق بدیع گشــت وقــابل بخشــشهای الهــی گردید ولیاقت آن را پیدا کرد تا به چنین مقام منیعی فائز گردد وتــا ابــد نامش در صفحه تاریخ بعنوان فخرالشهداء ماندگار گردد .

حضرت ولی امرالله در مواقع مذاکره با یکی از اســتادان دانشــگاه آمریکــا وقتی استاد از هدف زندگانی یک فرد بهائی سئوال کرد به ایشــان بســیار زیبا وموجز فرمودند که هدف زندگانی یک فرد بهائی تأسیس وحدت عالم

صفحه ۱۳ لیست صفحه ۱۵

فقرهٔ ۱ -

بنام گوینده توانا

ای صاحبان هوش وگوش اول سروش دوست اینست

(ای بلبل معنوی)

جز در گلبن معانی جای مگزین وای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر . وای عنقای بقا جز در قاف وفا محل مپذیر . این است مکانِ تو اگر بلا مکان بپرجان بر پری و آهنگ مقامِ خود رایگان نمائی .

فقرهٔ ۷۲ -

ای بندهٔ من

مَثَل تو مثلِ سیف پر جوهری است که در غلافِ تیره پنهان باشد و به این سبب قدرِ آن برجوهریان مستور ماند پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو برعالمیان هویدا و روشن آید .

فقره ۷۳ -

ای دوستِ من

توشمس سماء قدس منی . خود را به کسوفِ دنیا میالای . حجابِ غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلفِ سحاب بدر آیی و جمیع موجوداترا به خلعتِ هستی بیارائی .

درس دوم

هفتهٔ دوّم

عنوان : شناخت مقام انسان وجایگاه او

شماره فقرات ۱- ۷۲ - ۷۳

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- توجیه مقام انسان با توجه به نمادهای بلبل وگلبن- هدهد- سلیمان - سبا - عنقا و قاف

۲- درک تشبیه انسان به شمشیر بُـرّان (بُعـد روحـانی یـا روح انسـانی وجوهر حقیقت انسان) ونماد غلاف (بعد جسمانی و نَفـسِ عمّـارهٔ بالسوء که ناشی ازخواهشهای نفسانی ویا بُعد حیوانی وجود انسـان است که برای ظهورحقیقـت انسـان لازم اسـت کـه غـلاف تیرهٔ مُشتهیات نفسانی راکنارنَهیم وبه بیان بهتر، روح برنفس غلبه کند)

۳- درک تشبیه انسان به خورشید آسمان پاک خداونـد (شـمس سـماء قدس) و نماد کسوف (غفلت انسان) یعنـی غفلـت از حـق مـانع درخشش خورشید می گردد .

۴- درک قابلیت انسان جهتِ حیـات بخشـیدن بـه جمیـع موجـودات (مقصود از حیات بخشیدن به موجودات همان حیات روحانی اسـت زیرا انسان مانند خورشیدی است که می توانـد بـه نشـو وارتقـاء نباتات و موجودات کمک کند .)

نماید ودر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود. شمس وقمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیرهٔ مضیعه، مقامش اعلی المقام و آثارش مربّی امکان.

- فقرهٔ شمارهٔ ۷۳ حفظ گردد.

- لغاتی که باید متربیان پس از استخراج از لغت نامه حفظ نمایند.

گلبن * - عنقا * - سبا - سیف - جوهر - جوهریان * - مستور * - سیماء - کسوف * - خرق * - خلف * - سحاب *

گنج پنهان

داستان زیر را حضرت عبدالبهاء در مورد حضرت مسیح تعریف کرده اند :
حضرت مسیح یک روز وارد دهی شدند ، حکومت دستور داده بود اهالی کسی را در خانهٔ خود راه ندهند ، چون در آن اطراف دزدی زیاد شده بود ، حضرت مسیح به خانهٔ پیرزنی رفتند . وقتی پیرزن به صورت حضرت مسیح نگاه کرد نتوانست نه بگوید ، در کمال احترام حضرت را به داخل دعوت کرد . وقتی پیرزن متوجه حالات حضرت مسیح شد دست حضرت را بوسید وگفت : خواهش می کنم به من کمک کنید من یک پسر دارم ودیگر هیچکس را ندارم . این پسر عاقل بود . کار می کرد وخیلی زندگی خوب وخوشی داشتیم . حالا مدتی است که پسرم ناراحت وغمگین است . روزها کار می کند ولی شبها که به خانه می آید ناراحت است وخواب ندارد . هرچه سئوال می کنم از ناراحتی اش چیزی به من نمی گوید . حضرت مسیح فرمودند اورا پیش من بفرست . غروب شد وپسر آمد . مادرش گفت : شخص بزرگواری مهمان ماست اگر دردی داری به او بگو شاید بتواند کمکی بکند . پسر آمد وحضرت حضرت مسیح نشست . فرمودند بگو چه دردی داری ، پسر عرض کرد که دردی ندارم حضرت مسیح فرمودند : به من بگو درمان دارم . بالاخره بعد از مدتی پسر گفت : در شهری نزدیک به اینجا پادشاهی است ومن عاشق دختر او شده ام حالا چطور می توانم این درد را درمان کنم ؟ حضرت مسیح فرمودند مطمئن

باش من تو را به آرزویت می رسانم . بعد حضرت مسیح آنچه لازم بود برای پسر جوان حاضرکردند وپادشاه دخترش را به همسری جوان در آورد . شب عروسی وقتی پسر وارد اطاق شد یک مرتبه چیزی به فکرش رسید . پیش خود گفت این شخص که توانست برای من این ثروت را فراهم کند تا جایی که بتوانم با دختر شاه عروسی کنم چرا برای خودش نکرد ؟ اگر برای من توانست پس برای خودش هم می توانست . پس چرا با این قدرت الهی هنوز روی خاک می خوابد ، در بیابان زندگی می کند ، گیاه می خورد ودر نهایت فقر زندگی می کند ؟ وقتی این فکر به سرش افتاد به دختر شاه گفت تو باش من کاری دارم می روم آنرا انجام دهم ، بیرون رفت ودر بیابان دنبال حضرت مسیح گشت تا آخر ایشان را پیدا کرد گفت : ای مولای من تو ثروت برای خودت نمی خواهی حتما چیز دیگری هست که مهمتر از پول وثروت است وآنرا داری . حضرت فرمودند : راست می گویی نزد من نعمت شناسایی خداوند است وآن خیلی با ارزشتر از مال وثروت است . اگر می توانی از ثروت خود دست برداری می توانی همراه من بیایی . پسر جوان قبول کرد وهمراه حضرت رفت . بعد حضرت مسیح نزد شاگردان خود آمدند وبه آنها فرمودند من یک گنجی داشتم که در این ده کوچک پنهان بود ، حالا این گنج را در آورده ام آنرا به شما می دهم وپسر را به دست شاگردان سپرد .

خطابات ج ۲

نور ایمان ص ۲۶۸

درس سوم

عنوان : حیات مؤمن

شمارهٔ فقرات ۲ - ۴

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- درک فانی بودن این عالم وفنای جسم چون از عالم مادی است .

۲- تعیین جایگاه و وطن اصلی و بعد روحانی وجود انسان یعنی روح در عالم ملکوت با استفاده از نمادهای بلبل وگل - طیر وآشیان - (اثبات غربت انسان در این عالم)

۳- توجه به این نکته که راه آشیان گرفتن در سرای باقی ، همان عمل وتوجه به اوامر واحکام ملکوت حق است .

فقره ۲ -

ای پسر روح

هر طیریرا نظر بر آشیان است وهر بلبلی را مقصود ، جمالِ گل . مگر طیور افئدهٔ عباد که به تراب فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده اند و به گلهای بُعد توجه نموده ، از گلهای قرب محروم گشته اند . زِهی حیرت و حسرت و

افســـوس و دریـغ که به ابـریقی از امـواج بحر رفیق اعلی گذشته اند واز افق ابهی دور مانده اند .

توضیح : رفیق اعلی : در مقامی به معنای بهترین وعالی ترین همنشین یعنی انبیاء ومقربان خالص الهی است ودر قرآن اطلاق برجماعت انبیاء وصلحاء مقربین درگاه الهی گردیده ، ودر آثار این امر اعظم چنـان اسـت که رفیق اعلی به معنی بهشت بریـن وجهـان جـاویدان اسـت چنانکـه حضرت بهاءالله در لوح رئیس می فرمایند : " دو نفر از ایـن عبـاد در اول ایام ورود به رفیق اعلی شتافتند ..... "

گلهای قرب : در ترجمه انگلیسی ((شخصیت الهی)) ترجمه فرموده اند.

فقره ۴ـ

ای پسر انصاف

کدام عاشق که جز از وطن معشوق محل گیرد وکدام طالب که بی مطلوب راحت جوید ، عاشق صادق را حیات در وصال است و موت در فراق . صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اصطبار مقدس ، از صد هزار جان در گذرند و به کوی جانان شتابند.

حکایت

از جمله مؤمنینی که موت را در دوری از مظهر امر الهی می دانست جناب نبیل زرندی ملقب به نبیل اعظم است . ایـن ذات محـترم کـه در رَیعـان جوانی عَلَم هدایت برافراخت به عراق عرب شتافت وحضرت بهـاءالله را در بغداد زیارت نمـود ونصیـب موفـور یـافت ایـامی بـه سـرور وشـادمانی می گذراند و قصائدی در محامد ربانی انشاء می نمود . پس از چندی مأمور تبلیغ به ایران شد واز بلاد وقُری عبور نموده احباب را از وقایع مُسـتخبَر می ساخت همینکه آوازهٔ طبل آلست در سنهٔ ثمانین " ۱۲۸۰ " بلند شد بلی بلی گویان ولبیک لبیک زنان به ارض سرّ پویان گشت بعد از فوز بـه لقـاء وتَجرُّع صهباء وفا به امر محتوم عازم هر مرز وبوم گردید تـا در هـر ارض وبوم نداء به ظهور حضرت ربّ قیوم نماید وبشارت به طلوع شمس حقیقت دهد . شب وروز در محامد دلبر دو جهان ومتعلّقین نظـر بـه نسـبت بـه آستان ، غزل وقصائد می ساخت واکثر ایام به شرفِ حضور فائز می شد . تا آنکه صعود واقع شد از مصیبت کبری و رزیهٔ عظمـی چنـان تَزلـزل در ارکان افتاد که می گریید ومی لرزید وفریاد و فغان به اوج اعلی می رسید. باری نبیل جلیل از هجران وحرمان چنان سوزان وگریان گشت که هر کس مبهوت و حیران می شد مـی سـوخت و مـی سـاخت و نَـردِ جانفشـانی می باخت . تحمّل نماند صبر وقرار فرار کرد ، آتش عشق شعله ور گردید ، طاقت صبوری طاق شد سرخیلِ عشاق گردید وعاقبت در فراق نـیّر آفـاق

طاقتش طاق شد به دریا زد و غریق بحر فدا شد . جان به جانان باخت وبه رفیق اعلی رسید واز هجران وحرمان نجات یافت .

نقل از تذکرة الوفا

تَجَرُّع : جرعه جرعه وتدریجاً آشامیدن

- فقره ۴ حفظ گردد .
- لغات زیر پس از استخراج از لغت نام حفظ گردد .

افئده * - ابرَیق * - بُعد - قُرب - وِصال - موت - طیور * - اصطبار *

فداکاری

تابستان سال ۱۹۰۵ میلادی بودکه جناب سیدنی اسپراگ به هند واردشد . از شهری به شهری سفر کرد وهرنوع سختی را تحمل نمود تا ندای یا بهاءالابهی را به گوش مشتاقان برساند . جناب اسپراگ سفر تبلیغی خود را از شهر بمبئی آغاز نمود وبه بسیاری از شهرهای مهم هند رفت تا به شهر لاهور رسید (لاهور آن موقع قسمتی از هند بود ولی امروز متعلق به پاکستان است) در این شهر جناب اسپراگ گرفتار بیماری تیفوئید گردید وبستری شد . امکان کمک ودرمان وجود نداشت زیرا همان موقع بیماری همه گیر وبا شیوع پیدا کرد وآنانی که نیمه جانی داشتند با شکم گرسنه وبدن ضعیف از لاهور فرار کردند . بیمارستان کوچک وناجور لاهور برای هزاران بیماركافی نبود ، روزانه صدها نفر می مردند واجسادشان در کوچه وخیابان رها می شد وامکان دفن هم نبود . در چنین شرایطی جناب اسپراگ در بستر بیماری افتاده ودر حال مرگ بود .

دو نفر ازبهائیان لاهورازمحفل روحانی بمبئی کمک خواستندتا نماینده ای بفرستند تا جناب اسپراگ را به بیمارستانی در بمبئی ببرد . تلگراف درخواست کمک به محفل روحانی بمبئی رسید و در جلسه خوانده شد همه ساکت شدند وبه فکر فرو رفتند . چه کسی حاضراست جان خود را به خطر اندازد و به لاهور برود ؟ فداکاری بزرگی لازم بود یکی از احبای بمبئی به نام کیخسرو همان شب به لاهور سفر کرد وهمسر و دو فرزند و

کاسبی را به ارادهٔ خداوند سپرد . روز چهارم ورود کیخسرو به لاهور بود که حال جناب اِسْپِراگ بدتر شد آنقدر ضعیف شده بود که دیگر امیدی نبود بتوانند او را به بمبئی برسانند . همه فکر می کردند جناب اسپراگ فوت خواهد کرد . نیمه شب کیخسرو تنها بر بالین بیمار زانو زد . دستان ضعیف اسپراگ را در دست خود گرفت وبه دعا مشغول شد ، که ای مهربان ، شفا از توست . این مرد از غرب به شرق آمده تا امر تو را تبلیغ کند زبان توانا وبیان شیرین دارد .... من مردی کاسب کارم ، ای توانا جان مرا فدای این خادم درگاهت کن ، جان من ناقابل است ، این ندبه را قبول فرما . صبح روز بعد جناب اسپراگ چشمانش را باز کرده ، حالش قدری بهتر شده بود . کیخسرو فهمید که دعایش مورد قبول واقع گشته و حضرت بهاء الله فداکاری اورا قبول فرموده اند . ظهر همان روز بدن قوی ونیرومند کیخسرو گرفتار وبا شد - فقط هیجده ساعت طول کشید تا روح فداکار کیخسرو با شادی ورضایت به ملکوت ابهی صعود نمود . جناب اسپراگ در کتابش می نویسد : لحظه ای که کیخسرو به بالین من آمد روحم نیروی عجیبی گرفت . ایمان کیخسرو را در حرکات نگاه وگرمای دستانش احساس کردم . توانائی جواب نداشتم ولی صدایش را می شنیدم وهرگاه در حال مناجات دستان مرا در دست می گرفت گویی نیروی ایمان او به من سرایت می کرد . کیخسرو جان شیرینش را برای سلامتی من فدا نمود نه فقط برای سلامتی من ، بلکه برای امر حضرت بهاء الله که من به خدمت و تبلیغش برخاسته بودم . پدر کیخسرو ، همسر

او و دو فرزند خردسال وی ، به دیدن من آمدند . همه خوشحال بودند که کیخسرو چنین فداکاری بزرگی کرده است . پسرش گفت : ((پدرم دکاندار کاسبی بود که توانایی و بیان تبلیغ نداشت ولی شما می توانید به هرگوشهٔ دنیا سفر کنید وندای یا بهاءالابهی را به گوش انسانها برسانید)) کیخسرو اسفندیار اولین بهائی شرقی بود که فدای برادر غربی اش شد . وقتی خبر این فداکاری به حضرت عبدالبهاء رسید ، کیخسرو را به لقب ((شهید)) جاویدان ساختند .

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء به خانواده کیخسرو :

هوالله

ای خویشان وپیوندان هوشمند ، حضرت کیخسرو خسروی فرمود و وفاپروری نمود و سَروَری کرد وبزرگواری

به آنچه تعالیم جمال مبارک است و نصایح و وصایای اسم اعظم بتمامه قیام کرد . فی الحقیقه جانش را فدای " اسپراگ " نمود وجسمش را قربان دوستان فرمود . آن نفس طیب طاهر به ملکوت باهر عروج فرمود وآن جان پاک از فراز افلاک در گذشت ودر جهان جاوید تابناک گردید . یاران وخویشان او باید سرفرازی نمایند ومفتخر ومتباهی گردند . به درگاه احدیت شکرانه کنند که چنین نفس مبارکی از ایشان در راه حق پریشان شد وفدا و قربان گردید . ای کیخسرو خسرو دوجهانی وشهریار جهان جاودان . چه قدر عزیز بودی که مشام مرا مشکبیز کردی ومانند

ذَهَب اِبریز در بوته امتحان رخ برافروختی وشوری انگیختی و نرد محبت باختی و کار خود ساختی واز این جهان تنگ وتاریک به عالم نورانی تاختی خوشا به حال تو ، خوشا به حال تو ، عبدالبهاء امیدوار است که او نیز موفق به پیروی تو گردد و جان را چنین در محبت یاران بپازد . ای خداوند بی مانند این یارعزیز را بپرور وتارکش را به افسر عطا زینت وزیور بخش . دیهیم جهانبانی جهان جاودانی ده واکلیل موهبت آسمانی برسرگذار . مشتاق دیدار بود در محل تجلی راه ده وآرزوی مشاهده می نمود پرتو لقا مبذول فرما . پروانهٔ مشتاق بود به شمع جمال نزدیک فرما . بلبل پراحتراق بود به وصل گل فائز کن . یارانش را یاوری فرما وصبر وقرار بخش وتحمل واصطبار عنایت کن تا در فُرقتش از حرقت نجات یابند واز حِرمان وهجرانش تسلّی قلب حاصل کنند تویی مقتدر ، تویی عزیز تویی معین تویی توانا وانک اَنتَ علی کُلِ شئیءٍ قدیرِ ع ع

ص ۲۲۵ نورایمان

درس چهارم

عنوان : بعضی شرایط وصل به حقیقت

شماره فقرات : ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- چشم حقیقت بینی که پرده اوهام برآن کشیده نَشُده باشد قادر به مشاهدهٔ جمال الهی است .

۲- چشم حقیقی است که قابل مشاهدهٔ جمال جانان است وگوش معنوی است که لایق استماع ندای رحمانی است ودل پاک مشغول به حق است .

فقرهٔ ۹-

ای سایهٔ نابود

از مدارج ذُلّ وهم بگذر و به معارج عز یقین اندرآ . چشم حق بگشا تا جمالِ مبین بینی وتبارکَ اللهُ اَحسنُ الخالقینَ گوئی .

حضرت بهاء الله در نماز کبیر می فرمایند : " آی ربِ نَسالُکَ بِان، تَحفَظَنا مِن جُنودِ الظُنّون والأوهامِ ... " یعنی ای پروردگار قسم می دهم تورا به اینکه حفظ کنی ما را از لشگرهای ظنون و اوهام .

و نیز در لوح دنیا می فرمایند : بگو ای قوم بقوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون واوهام که فی الحقیقه سبب وعلت خسارت وذلت عباد بیچاره اند پاک وطاهر گردد ، این اصنام حائلند وخلق را از علّو وصعود مانع .

دریای دانش ص ۸۷

توضیح : همانگونه که ابر جلو خورشید را می پوشاند ومانع تابش آفتاب می گردد ظنون واوهام هم حجابی است که باعث می شود انسان به حقایق اطراف خود توجه نکند وفرد همیشه در خیالات خود باقی بماند چنین نفوس در هنگام ظهور مظاهر الهی نیز دچار اوهام شده از تجلیّات شمس ظهور محروم می مانند .

فقرهٔ ۱۰-

ای پسر هوی

براستی بشنو چشم فانی جمال باقی نشناسد ودل مرده جز به گل پژمرده مشغول نشود . زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و به جنس خود اُنس گیرد .

فقرهٔ ۱۱-

ای پسر تُراب

کورشوتاجمالم بینی وکرشوتا لَحن وصوت ملیحم راشنوی وجاهل شو تا از عِلمَم نصیب بری وفقیر شو تا از بحر غنای لایزالم قسمت بی زوال برداری،کورشویعنی ازمشاهدهٔ غیرجمالِ من وکَرشو یعنی

ازاستماع کلام غیرمن وجاهل شو یعنی ازسوای علم من تابا چشمِ پاک ودلِ طیّب وگوش لطیف به ساحت قدسم درآیی .

فقره ۱۲-

ای صاحب دو چشم

چشمی بربند وچشمی برگشا ، بر بند یعنی از عالم وعالمیان ، بر گشا یعنی به جمال قدس جانان .

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((ای بندگان دیدن به دیده بوده وشنیدن به گوش ، هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست ، گوش نه گوشی است که بدیده از آن نگرانی . چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی وگوش هوش فرادار تا گفتار خوش جانان بشنوی .))

مجموعه الواح ص ۲۵۲

جمالقدم می فرمایند : ((ای بندهٔ یزدان روز کردار آمد ، وقت گفتار نیست پیک پروردگار آشکار هنگام انتظار نه ، چشم جان بگشا تا روی دوست بینی ، گوش هوش فرادار تا زمزمهٔ سروش ایزدی بشنوی .))

مجموعه الواح ص ۲۴۹

- فقره ۱۰ باید حفظ شود .

- لغات واصطلاحاتی که باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ گردد .

قربن* - لایزال* - سوای - ذُلّ* -معارج -وتبارکَ اللهُ أحسنُ الخالقین* استماع*

گوشمالی

شیخ محمود عرب شرح ایمان خودش را این طور تعریف کرده است : پدرم رئیس مذهبی عکا بود وبه یکی از شیخ های عرب که مردی عارف بود ارادت داشت ، غالبا" به زیارت او می رفت ، یک دفعه مراهم که هنوز کوچک بودم با خود به خانهٔ او برد . آن پیرمرد روحانی در ضمن صحبت گفت بزودی صاحب این عالم به عکا می آید ودر بلندترین ساختمان شهر منزل میکند افسوس که من تا آن موقع زنده نیستم تا به حضورش برسم . بعد به پدرم گفت : توهم پیش از آمدن او از این عالم می روی . بعد مرا نشان داده گفت ولی این طفل به حضور او خواهد رسید . این را گفت و مرا پیش کشیده در دامن خود نشاند وچند مرتبه چشمهایم را بوسید گفت من این چشمها را برای این می بوسم که روزی آن حضرت را خواهد دید . بعد از گفتن این حرفها خیلی گریه کرد بعد رو به من کرده گفت : زبان آن حضرت فارسی است وبرای رسیدن به اتاقش باید از پله های زیادی بالا بروی . وقتی که به حضورش رسیدی به یاد من خاک پایش را ببوس . مدتی گذشت و آن شیخ روحانی وفات کرد . بعد از مدتی پدرم نیز وفات کرد من بزرگ شدم و به کار وزندگی مشغول شدم . چون رئیس مذهبی یعنی مفتی عکا بودم همه مردم به من احترام می گذاشتند و زندگی خوبی داشتم . همهٔ حرفهای پیرمرد روحانی را هم کاملا" فراموش کرده بودم تا اینکه شنیدم شخصی را به جرم اینکه دیانت اسلام را از میان

برداشته به عکا آورده اند ودر قلعه زندانی کرده اند . مردم می گفتند ایـن زندانی (خدای ایرانیان) است . من که مفتی عکا و عرب متعصّبی بودم خیلی ناراحت شدم که چرا دولت چنین کافری را بـه عکـا آورده اسـت . تصمیم گرفتم او را بکشم وبه اسلام خدمتی کرده باشم . یکروز اسلحه ام را زیر لباسم مخفی کردم و به زندان رفتم . از پله ها بالا رفتم و به نگهبان گفتم می خواهم زندانی را ببینم . چـون مفتـی عکـا وآدم مهمـی بـودم توانستم وارد شوم والا مردم دیگر را داخل قلعه راه نمی دادند . نگهبان به حضرت بهاء الله خبر داد که شخصی می خواهد شـما را ببینـد . حضرت بهاء الله جواب دادند به او بگوئید اسلحه اش را بگذارد بعد می تواند بیاید . وقتی این حرف را شنیدم خیلی تعجب کردم چون مطمئن بودم هیچکس نمی داند زیر لباسم اسلحه مخفی کرده ام . از زندان بیرون آمدم ولی هنوز خیلی ناراجت بودم . با خودم فکر کردم من آدم قوی و زورمندی هسـتم ، اسلحه لازم ندارم با دستهایم او را می کشم . با این فکـر چنـد روز بعـد دوباره به زندان رفتم . این دفعه حضرت بهاء الله به نگهبان فرمودند بـه او بگوئید قلبش را پاک کند آنگاه می تواند بیاید . خیلی گیج شده بودم این کیست که فکر مرا هم می خواند ؟ دیگر آنروز نتوانستم خـودم را راضـی کنم که به دیدنش بروم .

یک روز صبح جمعه به مسجد شهر عکا وارد شدم ، حضرت عبدالبهـاء را دیدم که مشغول گرفتن وضو هستند مردم گفتند : این پسر همان زندانی است . من با عصبانیت جلو رفتم و بـازوی حضـرت عبدالبهـاء را گرفتـه

پرسیدم ((تو پسر خدا هستی ؟)) حضرت عبدالبهاء نگاهی به من انداخته واین دستور اسلام را یادآوری کردند که ((با میهمان مهربان باشید ولو کافر باشد)) در چشمان حضرت عبدالبهاء حالتی دیدم که خیلی خجالت کشیدم و فوراً از تأثیر آن به راه افتادم وبه خانه رفتم .

مدت کوتاهی گذشت یک شب خواب پدرم وآن پیرمرد روحانی را دیدم که همان حرفهای دوران بچگی را در مورد آمدن صاحب عالم برایم تکرار کردند . وقتی بیدار شدم با خود گفتم اگر این زندانی خودش مرا احضار کند مؤمن می شوم . وقتی به دروازهٔ شهر عکا رسیدم یک نفر پیش آمد وگفت : شیخ محمود کجائی؟ حضرت بهاء الله امروز ۳ مرتبه دنبال تو فرستاده اند من همراه او به زندان رفتم از پله ها بالا رفتیم واز جلوی نگهبانان گذشتیم تا به اتاق حضرت بهاء الله رسیدیم من وارد اتاق شدم وبه رسم عربها احترام گذاشتم ودر کمال ادب در یک گوشه ایستادم حضرت بهاء الله بدون اینکه حرفی بزنند مدت طولانی در اتاق قدم زدند بعد به طرف من آمدند وگوشم را گرفته محکم پیچ دادند فهمیدم این گوشمالی به خاطر آن بود که حرفهای آن پیرمرد روحانی را فراموش کرده بودم بلافاصله خود را به پای مبارک انداختم و زمین را بوسیدم .

ص ۱۳۶ نور ایمان

درس پنجم

عنوان : اجتناب از مصاحبت اشرار وسعی در مرافقت ابرار

شماره فقرات : ۳ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- بیان نتیجهٔ معاشرت با اشرار (افزایش غم واندوه - تبدیل نور جان به نار حُسبان)

۲- بیان نتایج دوستی با احرار وابرار (زنگ دل بزداید - قلوب مرده و افسرده را زنده و منیر وروشن می کند)

۳- اُنس با مؤمنین اُنس با خداست

فقره ۳- ای دوست

در روضهٔ قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حبّ وشوق دست مدارمصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هردو بردار .

فقره ۵۶ - ای پسر من

صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزداید مَنْ اَرادَ اَن یَانَسَ مَعَ الله فَلیَأنَسْ مَعَ اَحبائِهِ و مَن اَرادَ اَن یَسمَعَ کَلامَ اللهِ فَلیَسْمَعْ کلماتِ اَصفیائِهِ .

فقرهٔ ۵۷ -

زینهار ای پسر خاک

با اشرار الفت مگیر ومؤانست مجو که مجالست اشرار نورجان را به نار حُسبان تبدیل نماید .

فقره ۵۸ -

ای پسر کنیز من

اگر فیض روحُ الْقُدُس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرٌار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اندوقلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر وروشن نمایند .

رُوحُ الْقُدُسْ : بفرمودهٔ مبارک حضرت عبدالبهاء ((رُوحُ الْقُدُس فیض الهی است واشعهٔ ساطعه از مظهر ظهور و واسطهٔ بین حق و خلق است)) رُوحُ الْقُدُس نزد مسلمین جبرئیل و فرشتهٔ وحی است و نزد زردشتیان بهمن سروش ونزد مسیحیان یکی از اقانیم ثلاثه (اقانیم ثلاثه ذاتهای سه گانه که نزد مسیحیان خدا ، رُوحُ الْقُدُس و مسیح می باشد) است و فلاسفه آنرا جوهر عقل می دانند . نوزده هزار لغت

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ((.... ابرار مانند میوهٔ رسیده خوشگوار جلوه گاه کمالات شجرهٔ فضائل گردند وبه درجهٔ بلوغ رسند وجمیع شئون شجر را مُنطَوی در حقیقت خویش مشاهده نمایند . مائده جلد ۹

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((هرمالک بستانی شجرهٔ یابسه را در بستان باقی نگذارد والبته او را قطع نموده به نار افکند چه که حَطَبِ یابس در خور ولایق نار است . پس ای اهل رضوان من خود را از سموم اَنفُسِ خبیثه وارياح عقیمه که معاشرت با مشرکین وغافلین است حفظ نمائید .

حَطَبِ یابِس = چوب خشکیده

ودر لوح دیگر می فرمایند . قوله تعالی :

((باید از معرضین در کل شئون اعراض نمائیم ودر آنی مؤانست ومجالست را جایز نداریم قسم به خدا که اَنفُس خبیثه اَنفُس طیبه را می گدازد چنانکه نار ، حَطَبِ یابس را و حَرّ،ثَلجِ بارِده را . مائده جلد۸ ص ۳۹

یابسه = خشکیده حطب یابسه = چوب خشک

حَرّ = گرما ، حرارت ثَلجِ = یخ ، برف

بارده = سرد و خنک

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ((نفوسی که تصدیق نموده اند و به هدایت پرداخته اند وحال به کلی به پریشانی فکر مبتلا شده اند سبب اینست که این اشخاص با نفوس غافله معاشر گشته اند ومخالفت نص صریح الهی نموده با اشرار الفت گرفتند ومؤانست جستند این است که می فرمایند مجالست اشرار نور جان را به نار حسبان تبدیل نماید زیرا ممکن نیست که شخص سالمی با شخص مسلولی ویا مجذومی الفت نماید

وعلت سرایت نکند امروز جمعی بی خردان که مانند حیوان اسیر عالم طبیعتند واز جهان الهی خبر ندارند با هر نفسی الفت کنند القاء شبهات نمایند کم کم این سم مُهلِک در نفوس مستمعین تأثیر کند زیرا غافلین این ایام را ، میزان ، ادراکِ حسّ است ومیزانِ حسّ ناقص))

مائده جلد ۲

توضیح : دو علت عُمدهٔ ممکن است که سبب پیوستن انسان به اشرار شود :

علّت اوّل : آگاه نبودن انسان در تشخیص خوبی وبدی وهمین سبب عمده است که انسان چون صیدی بی دست وپا بدام شریران افتد وزندگانی خویش را تباه سازد بنابراین مقدم برتشخیص دوست خوب این است که هرکس قبلاً بداند خوبی چیست و بدی کدام است ، خوبیها به طور کلی عبارت از اخلاق و اعمال وافکاری است که انسان را به اوج سعادت حقیقی می رساند صدق . راستی وادب . امانت . علم ودانش . فضل وکمال ، پاکی وطهارت . پایداری واستقامت . تقوی وپاکدامنی خوبی هایی هستند که جز با جمع بودنِ این صفات دریک شخص نمی توان او را خوب دانست وبرعکس چون عکس این صفات در شخصی جمع شود ویا اگر شخصی بعضی از این صفات متصف باشد واز بعضی دیگر به کلی بی نصیب شک نیست که وجودش مضرّ ومعاشرت با او در سرنوشت انسان تأثیر شدیدی بر جای گذارد مثلاً اگر ملاحظه شد شخصی دارای ادب نیست ولو اینکه دارای هوش و ذکائی سرشار باشد مرافقت او را ترک و در پی انتخاب

کسی برآید که سرمشق نیکوئی برای ما باشد

تا توانی می گریز از یار بَد　　یار بَد بدتر بُوَد از مار بَد

مار بد تنها ترا بر جان زند　　یاربَد بر جان وبرایمان زند

علت دوّم - فریب ظاهر آراسته اشخاص را خوردن است . چه بسا اشخاصی که در ظاهر مانند فرشته آسمانی مظهر ملکات فاضله ولی در باطن دیو سیرتند سعدی گوید :

توان شناخت به یک روز در شمایل مَرد　　که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم

ولی از باطنش ایمن مباش و غرّه مشو　　که خُبثِ نفس نگردد به سالها معلوم

نکته ای که تذکر آن لازم است این است که در عین حال که ما باید نهایت دقت را در انتخاب مصاحب ورفیق خوب داشته باشیم، نباید در تشخیص خوب وبد دقت را به مرحلهٔ تردید و سوء ظن رسانیده ویا اندک ناملایمی که من غیر قصد سر زده او را فاسد دانسته با او ترک مرافقت کنیم باید حتی الامکان قصور و غفلت ها را چشم پوشی نموده ونیز باید متوجه باشیم که بهائی باید با تمام طبقات معاشرت کند تبا همه را به وسیله اخلاق پسندیده راهنمایی کند ولی با اشرار مصاحبت نکند که خوی نا- سالم آنها چون مرض ساری در حیات او تأثیر نماید. از کتاب حیوة بهائی

غِرّه = غفلت در فارسی ، به معنای مغرور وگستاخ

- فقره ۵۸ باید حفظ شود .

- لغاتی که باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ شود : احرار- ابرار - خُلد- روحُ القُدُس- ذَیل- و معنی عبارت عربی در فقره ۵۶

خواب عجیب

از جمله بهائیان شهسوار جناب بارونیز ماسیمیان که با همسر خود قدسیه خانم (جلیل) و فرزند دو سه ساله و بسیار شیرینشان به نام مارتا به جمع ما لطف وزیبایی خاصی می بخشیدند مخصوصا" وقتی که جناب ماسیمیان با آن لهجهٔ زیبا شرح تصدیق خود را بیان می کرد یا از سرگذشت زندگانی خود می گفت . از جمله خاطرات ایشان که به تقاضای ما بارها وبارها بیان کرد یکی هم داستان زیراست که هنوز پس از سالها در خاطرم نقش بسته و حالا از زبان او برای خوانندگان عزیز پیام بهائی نقل می کنم.اومی گفت : سالها پیش که تازه بهائی شده بودم به خاطر دانستن زبان انگلیسی مرا در سفارت آمریکا استخدام کردند . کارم رانندگی بود . روزهای تعطیل معمولا" جمعی از بلند پایگان سفارت با بارونه وغذا عازم شکا ر می شدند وغروب به شهر بر می گشتند طبعا" من آنها را به مناطقی که می خواستند می بردم . اما آنچنان مجذوب آیات وکلمات امری بودم که همیشه یک جلد کتاب امری در ماشین داشتم واز هر فرصتی برای مطالعه استفاده می نمودم .

یک روز جمعه مثل معمول به طرف جاده چالوس رفتیم در آن زمان در آن منطقه راه وتونل می ساختند ودر جایی از جاده . تعداد زیادی کارگر وعمله به کار مشغول بودند یکی از کسانی که با منطقه آشنا بود گفت : همین جا توقف کنیم زیرا در ارتفاعات بالا شکار فراوان است من ماشین را

درکناری متوقف ساختم وشکارچیان با تفنگ وکوله بارآمادهٔ رفتن شدند . در این میان چشمم به مردی ژنده پوش وفقیر که گمان می رفت از کارگران باشد افتاد که در ارتفاعی روی تلی خاک نشسته بود وبادیدن ماشین از جای خود برخاست وبه ما خیره شد همراهان به من گفتند بیا برویم . اما من که تشنهٔ خواندن کتاب امری بودم عذر خواستم وگفتم من در ماشین مطالعه می کنم زیرا به این مرد که ما را می پاید مشکوکم و می ترسم دستبری به ماشین بزند . پس از رفتن شکارچیان مشغول مطالعه کتاب شدم . اما زیر چشم مرد فقیر را می پائیدم وقتی مرد دور شدن همراهان مرا دید به آهستگی از بالای تپه پایین آمد وبا کمال حیرت دیدم که به طرف ماشین من می آمد . من پشت رل نشسته بودم وشیشه اتومبیل را به خاطر گرما پائین کشیده بودم اول به روی خودم نیاوردم وبه خواندن کتاب پرداختم اما حواسم جمع بود وبا زیر چشمی او را نگاه می کردم تا آنکه ناگهان دیدم کنار پنجره ماشین به نزدیک من ایستاده است . ابتدا با قیافهٔ عبوس به او نگاه کردم بلکه راهش را بکشد وبرود اما وی بدون توجه به نگاه من پرسید : آقا این چه کتابی است که می خوانی ؟ دیگر کاسهٔ صبرم لبریز شد و با تندی و پرخاش به او گفتم : به تو چه که من چه کتابی می خوانم . گیرم اسم کتاب را به تو بگویم ، آخر توچه می فهمی ؟ این کتاب ایقان است هنوز حرفم تمام نشده بود که مرد با صدای بلند گفت : الله ابهی شما باید بهائی باشی وبعد ادامه داد : من کارگر راه سازی هستم چهار ماه است از دهکده واهل ودیارم دورم وبرای دیدن

یک بهائی و شنیدن یک مناجات دلم بی نهایت تنگ است . دیشب در همین افکار به خواب رفتم . در خواب حضرت عبدالبهاء را زیارت کردم . فرمودند فردا صبح برو بالای فلان تپه . ما به دیدن تو خواهیم آمد امروز که جمعه است ومن کاری ندارم از صبح سحر روی این تپه نشسته ام وچشم انتظارم . ماشین شما که اینجا نگه داشت امیدوار شدم. کم کم جلو آمدم بلکه تعبیر خوابم را ببینم .

از شنیدن این داستان نفهمیدم خودم را چگونه از ماشین بیرون انداختم . پریدم و او را محکم در بغل گرفتم همدیگر را بوسیدیم وهر دو مثل ابر بهار اشک می ریختیم اشک شوق وخوشحالی . گفتم بیا بنشینیم من از اخبار وبشارات امری برایت بگویم . نهار مختصری داشتم ، سفره را پهن کردم ترموس چای و ساندویچ را در میان گذاردم . مناجات خواندیم و همانجا ضیافت گرفتیم و به گفتگو پرداختیم دیگر نفهمیدم زمان چگونه گذشت . غروب همراهانم رسیدند و با تعجب نگاهی به من انداختند گفتند این همان کسی است که به او مشکوک بودی . چه شد که اینطور برادر وار با هم سریک سفره نشسته اید ؟

از خاطرات شفیقهٔ فتح اعظم - پیام بهائی

درس ششم

عنوان : احتراز از دوستان ظاهر واقبال به دوست حقیقی

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- دوست حقیقی شما را به خاطر شما دوست دارد وبرای هدایت شما بلایای لاتحصی تحمل فرموده

۲- دوستان ظاهر ، نظر به مصلحت خویش یکدیگر را دوست داشته و دارند .

فَقرَهٔ شماره ۵۲

ای پسران غفلت وهوی

دشمن مرا در خانهٔ من راه داده اید و دوست مرا از خود رانده اید . چنانچه حبّ غیر مرا در دل منزل داده اید بشنوید بیان دوست را وبه رضوانش اقبال نمائید.دوستان ظاهر نظر به مصلحت خود یکدیگر را دوست داشته و دارندولکن دوست معنوی شمارا لِاَجل شما دوست داشته ودارد بلکه مخصوص هدایت شما بلایای لاتحصی قبول فرموده . به چنین دوست جفا مکنیدو به کویش بشتابید اینست شمس کلمهٔ صدق و وفا که از افق اِصبَعِ مالکِ

اَسماء اشراق فرموده اِفتحُوا آذانَکُم لِاِصغاءِکلِمَةِ اللهِ المُهَیمِنِ القیُّومِ .

حضرت بهاء الله می فرمایند : (بگو ای دَستُوران) محبوب عالمیان در زندان شما را به یزدان می خواند از او بپذیرید و بلاهای بی پایان را از برای خلاصیِ شما قبول نموده از او مگریزید از دشمنْ دوست نما بگریزید وبه دوست یکتا دل بندید . بگو ای مردمان به رضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید اوست پسندیده .... "

مجموعهٔ الواح مبارکه ص ۲۵۸

دستوران : پیشوایان زردشتی

در این هفته متربیان فقط این لغات را از لغت نامه استخراج ومعانی آنرا حفظ می کنند :

هوی - رضوان - لِأجل * - لاتُحصی * - أصبَع * (به تثلیث همزه وب) - مالِکِ اسماء و معنی عبارت عربی (افتحو آذانکم ..... *)

دوست حقیقی

حضرت بهاء الله در خانواده بزرگی پرورش یافته بودند و در نهایت آسایش و راحتی زندگی می کردند . به طوری که در یکی از مناجاتها می فرمایند در بستر پر و پرنیان می خوابیدند از ثروت وشهرت ومقام چیزی کم نداشتند و می توانستند تا آخر عمر در رفاه و آسایش به سر برند ولی آن حضرت برای نجات اهل عالم قیام فرمودند وبه مصائب بیشمار دچار شدند. چنانکه پس از واقعهٔ رمی شاه (تیراندازی به ناصرالدین شاه) حضرت بهاء الله را از شمیران پای پیاده به طهران آوردند و در زندان سیاه چال ایشان را زندانی کردند(سیاه چال محل بسیار بد ومحل حبس دزدان وقاتلان و خیانتکاران بود بسیار کثیف ومتعفن بود به قسمی که بوی تعفن آن انسان را اذیت می کرد هیچ منفذی نداشت وپر از حشرات موذیه بود . حضرت بهاء الله خود در جایی ذکر می فرمایند که شبها در اثر بدی هوا و بوی تعفن نمی خوابیدند)بر گردن مبارک زنجیری بود بنام قره کهر این زنجیر بقدری سنگین بود که گردن زندانیان طاقت تحمل آنرا نداشت و باید روی یک چوب دوشاخ قرار می گرفت . گردن مبارک زیر بار این زنجیر خمیده شده بود و به فرموده حضرت عبدالبهاء آثار این زنجیر تا آخر عمر برگردن مبارک باقی بود(حال باید از خود سئوال کنیم حضرت بهاءالله برای چه آن رفاه و ثروت وشهرت را رها نمودند ودر عوض متحمل این همه مشقت و مرارت شدند ؟

مگر نه اینست که برای راحتی وآسایش ما از راحتی خود گذشتند ؟

مگر نه اینست که آن حضرت دوست حقیقی ما هستند و ما را برای ما دوست دارند ؟

حال تکلیف ما چیست ؟

درس هفتم

هفتهٔ هفتم

عنوان : اسرار واعمال شیطانی

شمارهٔ فقرات : ۶۷ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- با ظهور جمالقدم میزان حق وباطل بـه میـان آمـده واعمـال واسـرار شیطانی که قبل از ظهور بوده ظاهر وعیان شده

۲- حق،صبر وبردباری پیشه ساخته تا شاید مردم از خواب غفلـت بیـدار شوند ولی برعکس بردباری حق سبب غفلت بیشتر شده است .

۳- ظالمانِ ارض را انذار فرموده که دسـت از ظلـم بردارنـد والاّ از ظلـم احدی نخواهند گذشت

۴- حال عذاب عظیمی بعلت اعمالشان آنها را فرا خواهد گرفت .

فقرهٔ ۶۷ -

ای پسران وهم

بدانید چون صبح نورانی از افق قدس صمدانی بر دمد البته اسرار واعمال شیطانی که در لیل ظلمانی معمول شده ظاهر شود وبر عالمیان هویدا گردد .

جمالقدم می فرمایند : " .... سبحان الله این چه سکر است که عالم را از انتباه منع نموده واین چه نوم است که جمیع را احاطه کرده قسم به اشراقات انوار شمس معانی که از افق سجن طالع است که اگر نفسی اقل از شعر به شعور آید خود را به این ایام فانیه مشغول ننمایند و از مقام محمود محروم نکند در پستی نفوس مشاهده کنید که جمیع مُقر و مُعترفَند به فنا ونیستیِ آنچه به او مشغولند مَع ذلک هربک به شیئی اسیر و به شیئی مبتلا مشاهده می شوند .... "

فقرهٔ ۶۵ -

ای عاصیان

بردباری من شما را جَری نمود و صبر من شما را به غَفلت آورد که در سبیلهای مُهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بیباک می رانید گویا مرا غافل شمرده اید و یا بی خبر انگاشته اید .

فقرهٔ ۶۴ -

ای ظالمان ارض

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدی است که در لوح محفوظ محتُوم داشتم وبه خاتَم عزّ مختوم .

جمالقدم می فرمایند : بگو ای مُدّعیانِ محبت از جمالقدم شرم نمائید و از زحمات و مشقاتی که در سبیل الهی حمل نموده پند بگیرید و متنبه شوید اگر مقصود این اقوال سخیفه و اعمال باطله بوده حمل این زحمات به چه جهت ، هر سارق و فاسقی به این اعمال واقوال شما قبل از ظهور عامل بوده و به راستی می گویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آلایش نفس و هوی مقدس دارید .

مائده جلد هشتم

فقرهٔ ۶۳ -

بگو ای اهل ارض
براستی بدانید که بلای ناگهانی شما را در پی است و عِقاب عظیمی از عقب گمان مبریدکه آنچه را مرتکب شدیداًزنظر محو شده ، قسم به جمالم که در الواح زبرجدی از قلم جلّی جمیع اعمال شما ثبت گشته .

حضرت بهاء الله می فرمایند: ((ای مردمان . خود را برای یوم عدل الهی آماده کنید ، زیرا روز موعود فرا رسیده است .))
ونیز می فرمایند : ((آنچه دارید بگذارید و آنچه را که خداوند مالک رقاب آورده است محکم بگیرید به یقین بدانید که اگر از راهی که رفته اید برنگردید عذاب از جمیع جهات شما را احاطه خواهد کرد و امور را از آنچه قبلاً دیده اید سخت تر خواهد شد .))

و درجای دیگر می فرمایند : ((ای مردمان ، بـرای شـما میقـاتی تعییـن کرده ایم ، اگر در میقات معین شده از توجه به حق قصور ورزید خداونـد شما را در قبضهٔ قدرت خود خواهد گرفت و از جمیع جهات عذابـی الیـم شما را معذب خواهد ساخت .))

حال و آیندهٔ جهان

فقرهٔ ای که باید حفظ شود ۶۳

لغاتی که باید معانی آن از لغت نامه استخراج وحفظ گردد :

عِقاب * - زَبَرجَد* - الواح زَبَرجَدی - لوح محفوظ * - خـاتم- مختـوم* جلّی - مهلک - صمدانی - مراکب

حکایت

حضرت ولی امرالله می فرمایند : ((اگر حکومت اقتدار مجازات نداشته باشد ، مقتدر حقیقی دمار از روزگار ظالمین در آورده ، احقاق حق مظلومان را از ظالمان خواهد فرمود .))

فرماندهٔ سربازان زندان عکا سرهنگ احمد جراح بود . این شخص بعد از مدتی کم کم به مقام حضرت بهاء الله آگاه شد وعاقبت ایمان آورد . بعد برادر خود را که رئیس شهرداری عکا بود هدایت کرد ومؤمن شد .
این دو برادر رئیسی داشتند که دشمن سرسخت آنها بود و دائم سعی می کرد به طریقی آنها را اذیت کند . یک روز این دو برادر تصمیم گرفتند از حضرت بهاء الله سئوال کنند که با این رئیس بدجنس چکار باید کرد . هنوز آنها حرفی نزده بودند که حضرت بهاء الله می فرمایند خدا را شکر کنید که شما را از شر این رئیس خلاص کرد . سرهنگ احمد جراح و برادرش خیلی تعجب کردند ولی می دانستند وقتی حضرت بهاء الله بفرمایند حتماً همانطور خواهد شد . در روز بعد از سلطان فرمان آمد ورئیس آنها از کار اخراج شد .

ص ۱۹۰ نورایمان

کار خدا (اسرار واعمال بندگان)

روزی حضرت عبدالبهاء به مناسبتی قصهٔ آن شاه را تعریف کردند که به وزیرش گفت : باید تا فلان روز بگوئی خدا چه می خورد ، چه می پوشد و کارش چیست ؟

وزیر ناراحت وغمگین به خانه آمد . تمام مدت به فکر آن بود که جوابی برای این سئوالات پیدا کند . نوکرش که او را غمگین و ناراحت دید گفت مشکلت را بگو شاید من بتوانم کمک کنم . وزیر جواب داد سلطان پرسیده خدا چه می خورد ، چه می پوشد و کارش چیست ؟ نوکر گفت جواب سئوال اول اینست که خدا غصهٔ بندگانش را می خورد جواب سئوال دوم اینست که خدا خطای بندگانش را می پوشد . جواب سئوال سوم را هم روزی که شاه خلعت می دهد خواهم گفت وزیر با خوشحالی نزد سلطان رفت وجوابها را برایش گفت سلطان خیلی خوشحال شد ولی گفت این جوابها کار تو نیست وزیر جریان کمک نوکرش را شرح داد شاه گفت پس خوبست آن نوکر وزیر شود وتو نوکر او بشوی . روزی که شاه به نوکر خلعت داد و او وزیر شد به اربابش که قبلاً وزیر بود گفت : اینهم کار خداست که از یکی می گیرد و به دیگری می دهد .

خاطرات حبیب جلد اول_ نورایمان ص۲۷۲

درس هشتم

هفتهٔ هشتم

عنوان : علم حق به اسرار قلوب بندگان

شماره فقرات - ۵۹ - ۶۰

محور اساسی توضیحات مربی :

۱- اسرار قلوب و نیات اعمال ما نزد حق آشکار است وعلّت ستر آن از فضل وجود حق است نه استحقاق ما

فقرهٔ ۵۹ -

ای غافلان

گمان مبریدکه اسرار قلوب مستوراست بلکه به یقین بدانید که به خطّ جلّی مسطور گشته و در پیشگاه حضور مشهود .

فقرهٔ ۶۰ -

ای دوستان

براستی می گویم جمیع آنچه در قلوب مستور نموده ایدنزد ما چون روز واضح و ظاهر و هویداست ولکن ستر آنرا سبب جود و فضل ماست نه استحقاق شما .

توضیحات :

حکایت کرده اند عارفی جامه ای بافت و در نیکوئی آن رنج فراوان برد

چون فروخت بدو باز پس دادند که عیبت ها در آن بود . عارف گریست خریدار گفت : ای فلان مگری که من بدان راضی ام . عارف گفت : گریه من از آن نیست بلکه بدین سبب است که در بافت وخوبی آن رنج وکوشش بی نهایت رسانیدم وسرانجام به عیبهایی که بر من پوشیده بود به من باز پس دادند ، می ترسم که اعمال چهل ساله ام به درگاه خدا پذیرفته نیاید.

کشکول شیخ بهائی ص ۱۹۵

در مثنوی قصه جوانی آمده است که با شُعَیْب پیامبر می گوید : خدایت را بگوی چون است که من چندین گناه می کنم و مرا هیچ عذابی نیست . خداوند فرمود او را بگوی : کدام عذاب سخت تر از اینکه یاد خود را از دل تو بیرون کرده ام و بر آتش فراقت نشانده ام تو از سیاهی دل دود این عذاب را احساس نمی کنی .

گزیده فیه مافیه ص ۲۸۱

- فقره ای که باید حفظ شود فقرهٔ ۶۰
- لغاتی که باید پس از استخراج معانی آن حفظ گردد :

مستور - جلّی* - مسطور* - سَتر* - فضل - استحقاق

آزادی

سید صادق طباطبائی از مجتهدین با نفوذ طهران و از دشمنان سرسخت امر بود . از هر فرصتی استفاده می کرد تا ضرری به احباء بزند وبارها احبای بیگناه را زندانی کرده بود ، یکدفعه حتی گفته بود هر چه بهائی در طهران است خواهم کشت .

به خاطر دشمنی و رفتار زشتش حضرت بهاء الله به اولقب خبیث وکاذب دادند . سید صادق عده ای از احباء را دستگیر وزندانی کرده بود ولی هنوز راضی نبود و سعی زیادی می کرد تا آنها را به قتل برساند کم مانده بود که به مقصود خود برسد که بیمار شد در مدت بیماری از همه چیز وهمه کس می ترسید ودائم فریاد می زد بابیها می خواهند مرا بکشند . حتی به یکی از وزراء نامه نوشت و کمک خواست . وزیر هم که فهمیده بود سید صادق بیمار است چند سرباز به منزل او فرستاد تا از خانه اش حفاظت کنند . همان وقت سید صادق اعلام کرد تا سه روز دیگر خودم می آیم وتمام این زندانیهای بابی را می کشم . همان روز که این حرف را زد بیماریش شدت گرفت ودرست روز سوم خودش فوت کرد . بعد از مرگ سیّد صادق احباء را از زندان به یک خانه بزرگ بردند در این خانه احباء می توانستند با مردم معاشرت بکنند ولی حق نداشتند به خانه های خود بروند بهائیان دیگر به فکر افتادند که اگر پولی جمع کنند وبرای کامران میرزا بفرستند او احباء را آزاد می کند . به این منظور نامه هائی به

شهرهای دیگر نوشتند وکمک خواستند . در مدت کوتاهی شش هزار تومان پول جمع شد . همان وقت از حضرت بهاء الله دستور آمد که احباء ابدا" حق ندارند چنین کاری بکنند چون این کار همان رشوه دادن است و رشوه دادن و رشوه گرفتن هر دو در نظر خداوند خطا است با این دستور از طرف حضرت بهاء الله احباء متوجه اشتباه خود شدند و پولها را به صاحبانشان پس دادند . مدت کوتاهی از این ماجرا گذشته بود که ناصرالدینشاه مریض شد ودل درد سختی گرفت . دل درد شاه به حدّی بود که شبها نمی توانست بخوابد . هر چه دکترها مداوا کردند هیچ اثر نکرد . شاه گوسفند قربانی کرد وپول زیادی به فقراء بخشید اما هیچ کدام کمکی نکرد و دل درد به شدت خود باقی بود وقتی احباء از مریضی شاه باخبر شدند ، با هم مشورت کردند وبعد نامه ای به زن شاه نوشتند ، در آن نامه توضیح دادند که این بهائیان مدت یکسال ونیم است بدون هیچ گناهی زندانی هستند ، اگر شاه آنها را آزاد کند انشاء الله خداوند هم دل درد شاه را شفا خواهد داد . شاه وقتی این پیشنهاد را شنید گفت اگر امشب دل درد من کم شود و بتوانم راحت بخوابم فردا همهٔ بهائیان را آزاد خواهم کرد . احباء هم جلسه گرفتند وبه دعا ومناجات پرداختند همان شب دل درد شاه خوب شد و شب را به راحتی خوابیدند صبح که شد شاه دستور داد تا تمام احباء را آزاد کنند وبه هر کدام یکدست لباس نو وسه تومان پول بدهند احباء لباسها را پوشیدند وپولها را به دیگران بخشیدند و همه خوشحال به خانه های خود رفتند . نورایمان ص ۲۶۴

راز دل

آقا رضای سعادتی اهل یزد ومسلمان مؤمنی بود یک روز با یک نفر بهائی آشنا شد وبعد از صحبت های امری و خواندن کتاب ایقان ایمان آورد . اما نمی توانست به خانواده اش بگوید بهائی شده است خودش تعریف کرده است که به بهانهٔ آب آوردن از قنات با سطل از منزل بیرون می آمدم ، دوان دوان به منزل استاد کاظم که بهائی بود می رفتم ، باهم چند صفحه از کتاب ایقان می خواندیم بعد من به قنات می رفتم وآب برای منزل می بردم . کسی نمی فهمید که من بین راه به منزل استاد کاظم رفته ام چون تا قنات چهار کیلومتر فاصله بود و آب آوردن مدتی وقت می گرفت . آقا رضا عاقبت از یزد به عشق آباد رفت واز آن جا اجازه گرفت که به حضور حضرت بهاء الله برود . آقا رضا تعریف می کند که چندین مرتبه مشرف شدم ، یک مرتبه هنگام تشرف عده زیادی در اتاق بودند ومن به فکر احبای عشق آباد افتادم . در فکرم اسم جناب ابوالفضائل وپنج نفر دیگر را بردم به نیّت این که زیارت من برای آنها قبول شود . همین که من اسم آنها را بردم حضرت بهاء الله به طرف من برگشتند ولبخند زدند ، بعد ابوالفضائل و آن پنج نفر دیگر را اسم بردند به من فرمودند زیارت آنها قبول است قبول است و دو مرتبه فرمودند قبول است من چنان تحت تأثیر قرار گرفتم که نزدیک بود غش کنم . حضرت بهاء الله به میرزا آقاجان فرمودند قدری خوردنی آورد به هر نفر یک قطعه ولی به من دو

قطعه دادند . آنها راخوردم وتوانستم روی پا بایستم بعد که از اطاق بیرون آمدیم در راهرو غش کردم !

نورایمان ص ۱۹۷

درس نهم

عنوان : ارزش وتأثیر افعال وعدم تأثیر اقوال بدون افعال

شماره فقرات : ۵ و ۷۶

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- درک ارزش اعمال نسبت به اقوال در ادعای ایمان به خداوند و در هدایت نفوس به صراط مستقیم .

۲- صحیح نبودن مجادله در قول به قصد برتری جوئی به دیگران

فقرهٔ ۵ -

ای پسر خاک

براستی می گویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تَفَوّق جوید . بگو ای برادران به اعمال خود را بیارائید نه به اقوال .

حضرت بهاء الله می فرمایند : باید به کمال حکمت به آنچه مصلحت امر مشاهده می شود ناظر باشید وعامل گردید واعمال مقدم است بر اقوال . عمل طیّب ممیّز بوده وخواهد بود .

و در لوح ورقا نازل : اعمال به مثابه مرآتست وآنچه در انسان مسطور در او ظاهر و هویدا

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((رأس الایمان)) هُوالتَقلُّلُ فی القولِ وَ اَلتَکَثُرُ فیِ العَمَلِ))

مضمون بیان مبارک : کم کردن از حرف (اظهار لسانی ایمان) و زیاد کردن عمل (اجرای تعالیم) رأس ایمان است .

فقرهٔ ۷۶ -

ای فرزند کنیز من

لازال هدایت به اَقوال بوده واین زمان ، به افعال گشته یعنی باید جمیع افعال قُدسی از هیکل انسانی ظاهر شود . چه که در اقوال ، کل شریکند ولکن افعال پاک و مقدس مخصوص دوستان ماست . پس بجان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید .

کذلِکَ نَصَحناکُم فی لَوحِ قدسٍ مُنیرٍ .

حضرت بهاء الله در لوح شیخ محمد تقی نجفی می فرمایند : ((.... از برای هر امری ناصری لازم وجنود منصوره در این ظهور اَعمال واخلاق پسندیده است .))

ونیز می فرمایند : ((طوبی از برای نفوسی که الیوم به اخلاق روحانیه واعمال طیبّه به نصرت امر مالک بریّه قیام نمایند .))

مائده آسمانی جلد چهارم

و در مقامی می فرمایند ((یا حزب الله به خود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم وتهذیب امم باشید ، اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره واخلاقِ راضیهٔ مرضیه بوده ، ناصر امر اعمالَ است ومُعینش اخلاق .....

لوح دنیا

و همچنین میفرمایند : ((الیوم باید احبای الهی بشأنی درمابین عباد ظاهر شوندکه جمیع را به اَفعال خود به رضوانِ ذُوالجَلال هدایت نمایند ....))

مائده جلد هفتم

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ((..... اگر احباء به وصایای جمال مبارک عمل نمایند ملوک خاضع می شوند . اگر احبای الهی مطابق وصایای جمال مبارک رفتار نمایند وَاللهِ الذّی لا اِلهَ الاّ هُو اَعناقِ ملوک خاضع می شوند .))

وَاللهِ الذّی لا اِلهَ الاّ هُو = قسم به خداوند که نیست خدایی مگر او

اَعناق = گردن ها ((مفرد : عُنُق))

فقره ای که باید حفظ شود (شمارهٔ ۵)

لغاتی که باید معانی آن از لغت نامه استخراج وحفظ گردد :

مجادله - تفوق * - لازال * - ناس - کذلِکَ نَصّحناکُم فی لَوحِ قدسٍ مُنیرٍ * .

حکایت

زاهدی میهمان پادشاهی بود . چون هنگام غذا خوردن رسید کمتر از آن خورد که دلش می خواست وچون به نماز برخاستند بیشتر از آن نماز خواند که عادت او بود زیرا می خواست که دیگران تصور کنند او بسیار مؤمن است . چون به منزل خود برگشت سفره خواست تا غذائی بخورد پسری بسیار باهوش داشت که ازپدر پرسید : ای پدر مگر در منزل پادشاه غذا نخوردی ؟ پدر گفت : در مجلس پادشاه آنقدر نخوردم تا سیر شوم . پسر گفت : پس ای پدر نمازت را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید .

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می روی به ترکستان است

نقل به مضمون از گلستان سعدی

حکایت

فیضی و همسرش و دو فرزند او که در بحرین متولد شدند ویک بهائی تازه تصدیق تا هفت سال ، تنها بهائیان این قسمت از جهان بودند پس از گذشت هفت سال ، عده ای دیگر از مهاجران در دیگر کشورهای واقع در ساحل شبه جزیره عربستان مستقر شدند . اینان حق نداشتند نامی از امر مبارک ببرند و شایعات عجیب وغریبی در مورد اعتقادات دینی شان بر

سرزبانها بود . با وجود این فیضی با شیوهٔ متین ودوست داشتنی خود و به آهستگی به جلب قلوب گروهی از ساکنان بحرین پرداخت . دانش آموزان فیضی در مدرسه از نخستین افرادی بودند کـــه جـذب وی شـدند وبعـد همسایگان ، کسبه ودیگر انی که وی را کـــافر تلقـــی مـــی کردنـد وبـرای اخراجش تلاش کرده بودند به دوستانش تبدیل شدند .

پیام بهائی شمارهٔ ۱۳۲ نوامبر ۱۹۹۰

فیلسوفی از سقراط پرسید : چرا سخن از مردم دریغ می داری ؟
جواب داد : حق سبحانه . برای تو دو گوش ویک زبان آفرید تا دو چنـــدان که گویی بشنوی نه آنکه بیش از شنیدن سخن گویی .

کشکول شیخ بهائی ص ۱۳۳

درس ۵۸

عنوان : دل پاک ، عمل پاک

شماره فقرات : ۶۸ - ۶۹

محور اساسی توضیحات مربی :

- بیان درک شرایط معاشر شدن با حق وقُربیت الهی (دلی که به کثـــافتِ نفس وهوی آلوده است هرگز به حق نزدیک نخواهد شد)

فقرهٔ ۶۸

ای گیاه خاک

چگونه است که با دست آلوده به شکر مباشرت جامه خود ننمایی و با دل آلوده به کثافتِ شهوت و هوی معـاشرتم را جویی و به ممالک قُدسم راه خواهی ، هَیهات هَیهات عَمّا آنتُم تُریدوُنَ .

و نیز در لوحی می فرمایند :

((ای بندگان تن بی روان مرده است ودل بی یاد یزدان پژمرده . پـــس بـه یاد دوست بیامیزید واز دشمن بپرهیزید . دشمن شما چیزهای شما اســت

که به خواهش خـود آن را یافته اید و نگاه داشته اید و جان را به آن آلوده اید . جان برای یاد جانان است آن را پاکیزه دارید .....))

مجموعه الواح مبارکه ص ۲۵۳

محور اساسی توضیحات مربی مربوط به فقرهٔ ۶۹

ارزش تقوی وعمل خالص که نتیجهٔ تقوی است در نزد حق

فقرهٔ ۶۹ -

ای پسران آدم

کلمهٔ طیّبه و اعمال طاهرهٔ مقدسّه به سَماء عزّ احدیّه صعود نماید جهد کنید تا اعمال از غبار ریا و کدورت نَفس و هوی پاک شودو به ساحتِ عِزّ قبول درآیدچه که عنقریب صَرّافان وجود در پیشگاه حضور معبودجز تقوای خالص نپذیرند وغیر ازعمل پاک قبول ننماینـد این است آفتاب حکمت و معانی که از افق قمِ مشیت ربانی اشراق فرمود طُوبیٰ لِلمُقبِلین .

حضرت عبدالبهاء در توضیح وتبیین عبارت مزبور چنین می فرمایند :

ای بندهٔ جمال ابهی سئوال از آیه مبارکه نموده بـودی کـه مـی فرمـاید : ((عنقریب صرافان وجود ...)) معنی این آیه مبارکه مفصّل ، فرصـت نـه . مختصر بیان می شود وآن اینست که ما عَدایِ تقوی وعمل پاک در درگـاه

احدیّت مقبول نه . شجرِ بی ثمر در نزد باغبان احدیت پسندیده نیست . ایمان مانند شجر ، و تقوی وعمل پاک به مثابه ثمر است . الیوم اعظم تقوای الهی ثبوت بر عهد وپیمان است وعمل پاک ، یعنی رفتار و کردار وگفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا ونصایح الهی است .

مکاتیب جلد ۲ ص ۳۰۵

حضرت بهاء الله می فرمایند : این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مُطلّع به اَعمال وَاَفعال خود خواهند شد. قسم به آفتاب اقتدارکه اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر ممکن نه همچنین اَصحاب ضلال را خوف واضطراب و وحشتی رونماید که فوق آن متصوّر نه .

گلزار تعالیم بهائی

نور ایمان ص ۲۶۱

- فقره ای که باید حفظ شود : ۶۸

- لغاتی که باید از لغت نامه استخراج وحفظ گردد :

مباشرت * - هَیهات * - عَمّاَانتُم تُریدون - طیّبه - سماء * - احدیّه - صعود - ساحت * - عنقریب * - صرافان * - معبود - حکمت - فم * - مشیت

قلب پاک

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : قلوب چون صاف ولطیف شود به خدا نزدیک گردد وشمس حقیقت در او بتابد ونار محبت الله در او شعله زند وابواب فتوحات معنوی بر او گشوده گردد .

گلزار تعالیم بهائی

وقتی حضرت عبدالبهاء در پاریس تشریف داشتند یک روز که عده ای از احباء در حضور بودند یک خانم آمریکایی با عجله وارد جمع آنها شد وگفت : چقدر خوشحالم که به موقع رسیدم . بعد شرح داد که چرا با عجله از آمریکا حرکت کرده وبه پاریس آمده است . گفت یک روز دختر کوچکم با حرفهای خودش مرا دچار حیرت کرد . از من پرسید راستی مادر اگر حضرت مسیح حالا در دنیا بود شما چه می کردید ؟ من گفتم دلم می خواست با اولین وسیله خودم را به او می رساندم . دخترم گفت : خیلی خوب مادر او در این دنیاست . گفتم : عزیزم مقصودت چیست واز کجا می دانی ؟ جواب داد : او خودش به من گفت پس به این دلیل او در این دنیاست . باخودم فکر کردم که ممکن است این یک پیام مقدسی باشد که به وسیله دخترم به من رسیده است . روز بعد دوباره دخترم پرسید : مادر چرا نمی روی حضرت مسیح را ببینی ، او دو مرتبه تا به حال به من گفته که در این دنیاست . من گفتم : عزیزم من که نمی دانم او

کجاست چطور می توانم او را پیدا کنم ؟ دخترم گفت : خواهیم دید مادر ، خواهیم دید .

این موضوع فکر مرا خیلی مشغول کرده بود . همان روز بعداز ظهر با دخترم برای گردش کوتاهی از خانه بیرون رفتیم . ناگهان یک جا ایستاد و فریاد زد آنجاست ، آنجاست . بعد عکس حضرت عبدالبهاء را که در روزنامه چاپ شده و پشت شیشهٔ مغازه روزنامه فروشی آویزان بود نشان داد من روزنامه را خریدم ومحل اقامت حضرت عبدالبهاء را پیدا کردم بلیط کشتی گرفتم وشبانه حرکت کردم وحالا هم اینجا هستم .

داستانهای آموزنده فروغ ارباب

نورایمان ص ۲۳۶

فرشته

روزی یکی از احباء در حضور حضرت عبدالبهاء از معنی فرشته سئوال کرد وحضرت عبدالبهاء به او فرمودند : حاجی ، وقتی آن شخص به پشت سر خود نگاه کرد حاجی میرزا حیدر علی پیرمرد نورانی را دید که سر از پنجرهٔ اطاقی بیرون آورده ومحو تماشای حضرت عبدالبهاء است . بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند : حاجی فرشته است من از او بسیار راضی هستم . زیرا فانی محض است ، و وفا به امر ابهی نموده است .

درس یازدهم

عنوان : در نهی از غیبت

شماره فقره : ۶۶

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- زشتی عمل غیبت به عنوان منحوس ترین اعمال ونتایج آن

۲- راه اساسی خودداری از غیبت

فقرهٔ ۶۶ -

ای مهاجران

لسان مخصوص ذکر من است به غیبت میالائید و اگر نفس ناری غلبه نماید به ذکر عُیوب خود مشغول شوید نه به غیبت خلقِ من . زیرا که هرکدام از شما به نَفسِ خود اَبصَر و اَعرفید از نفوسِ عبادِ من .

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می فرمایند : قُولهُ جَلَّت عَظَمَتُهُ :((قَد حَرَّمَ عَلَیکُمُ القَتلَ والزِنا ثُمَّ الغیبَتَ وَ الافتراءَ اِجتَنِبُوا عمّا نُهیتُم عَنهُ فی الصَحائِفِ والاَلواحِ .))

مضمون آیه مبارکه به فارسی : به تحقیق قتل و زنا همچنین غیبت وافتراء بر شما حرام شده است ، دوری کنید از عمل به آنچه نهی شده اید در کتب وصُحُف والواح الهی .

و در کتاب ایقان می فرمایند ((..... غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید وحیات دل را بمیراند .))

ودر مقامی از قلم اعلی نازل :

((باری ای سلمان بر احبای حق القاء کن که در کلمات احدی به دیدهٔ اعتراض ملاحظه منمائید بلکه به دیده شفقت و مرحمت مشاهده کنید ...))

امر وخلق ص ۱۸۱

ودر قرآن کریم از لسان وحی نازل : ((لاتَجَسَّسُوا ولایَغتَب بَعضَکُم بَعضَاً" اَیُحِبُّ اَحَدُکُم اَن یَأ کُلَ لَحمَ اَخیهِ مَیّتاً" .....))

((هرگز از حال درونی همدیگر تجسّس مکنید وغیبت یکدیگر را روا مدارید . آیا از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ .....)) آیه ۱۲ سوره الحجرات

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

((بدترین خُلق انسانی و گناه عظیم ، غیبت نفوس است . علی الخصوص

صدورش از احبای الهی . اگر نوعی می شد که ابواب غیبت مسدود می شد وهریک از احبای الهی ستایش دیگران را می نمود آنوقت تعالیم حضرت بهاء الله نشر می یافت . قلوب نورانی می گشت روحها ربانی می شد . عالم انسانی سعادت ابدی می یافت . امیدم چنان است که احبای الهی به کلی از غیبت بیزار شوند وهریک ستایش یکدیگر نمایند وغیبت را سبب نِقمَت الهی بدانند تا به درجه ای رسد که هرنفسی اگر کلمه ای غیبت نماید در بین جمع احباء رسوا شود زیرا مبغوض ترین اخلاق عیب جویی است .....))

گنجینهٔ حدود واحکام

نِقمَت = نِقمَة = مجازات در فارسی به معنای رنج و سختی مصطلح است .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :
اگر چنانچه از بعضی دوستان قصوری صادر گردید ، دیگران باید به ذیل ستر پوشند ودر اِکمال نواقص او کوشند نه آنکه از او عیبجویی نمایند ودر حق او ذلّت وخواری پسندند . نظر خطا پوش سبب بصیرت است وانسان پرهوش ستّار عیوبِ هربندهٔ پر معصیت . پرده دری شأن وحوش است نه انسان پردانش و هوش .

امروخلق جلد ۳ ص ۱۸۴

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

ای بندهٔ صادق الهی ، انسان چنانکه مرقوم نمودی باید قصور در خود بیند نه دیگران ، بلکه در حقِ دیگران باید خطا پوش باشد ودر هرنفسی تحرّی کمالات نماید نه نقائص واز کمالات آن شخص دم زند نه قصور و نواقـــص . مـــن در تو کمال بینم نه نقص ، و صفات حمیده مشاهده کنم نه بالعکس .

نورایمان ص ۳۱۰

- فقره ۶۶ باید حفظ گردد .
- لغاتی که باید از لغت نامه استخراج ومعانی آن حفظ گردد .

نَفسِ ناری* - نَفس - اَبصَر* - اَعرَف *

گویند لقمان حکیم که کلمات حکمت آفرینش در بین اعراب مشهور بوده ....

در زمانی که نزد خواجه ای به خدمت مشغول بود از خواجهٔ خود فرمان یافت که غذایی از بهترین شیئی آماده نماید . لقمان زبان گوسفند را پخته ونزد ارباب خود حاضر نمود . روز دیگر به او گفت : غذایی می خواهم که از بدترین چیز آماده کرده باشی . لقمان باز همان زبان گوسفند را انتخاب نمود . خواجه که همان غذای روز قبل را دید تعجّب نموده از او سبب این کار را پرسید . لقمان جواب داد زبان بهترین چیزهاست در صورتیکه به خیر وخوبی گویا باشد وهم بدترین چیزها است هرگاه به بدی وشر بگراید.

اخلاق بهائی ص ۱۷۰

فردی تعریف می کرد که من به اتفاق عده ای از احباء برای تشرف به حضور حضرت بهاء الله به عکا رفته بودیم یک روز در محوطه قصر مزرعه قدم می زدیم که حضرت عبدالبهاء تشریف آوردند بعد همهٔ ما به دنبال ایشان حرکت کردیم ناگهان حضرت عبدالبهاء به عقب برگشته از یکی از همراهان پرسیدند : وضع احبای ایران چه طور است ؟ او در جواب گفت الحمدلله خوب است ولی قدری در کار هم دخالت می کنند . ناگهان حضرت عبدالبهاء خشمناک شده وسیلی محکمی به گوش آن فرد زدند وبدون کلمه ای صحبت تشریف بردند . ما همه اندوهگین شدیم که آخر چه خطایی از ما سرزد که این همه محبوب ما را غمگین و ناراحت نمود .

باری روز دیگر که به حضرت بهاء الله رسیدیم همه از خجالت سرهای خود را پائین انداخته بودیم وفکر می کردیم آیا قصوری از ما سرزده است ؟ که ناگهان جمال مبارک فرمودند : بله شما مرتکب خطای بزرگی شده اید ولی ما از سرکار آقا خواستیم که شما را ببخشند . اما هرگز غیبت نکنید ، هرگز غیبت نکنید .

گویند وقتی پیغمبر اسلام علیه الصلوة والسلام به مدینه ورود فرمود ، یکی از اهالی نزد آن حضرت آمده عرض نمود یا رسول الله اهالی این شهر بسیار مردمان خوب وخوش فطرتی هستند وخوب شد که شما به اینجا تشریف آوردید . پیغمبر فرمود راست می گویی کمی بعد شخص دیگری آمده گفت : ای پیغمبر خدا مردمان این شهر بسیار رذل و فرومایه و بداخلاقند حیف ا ز شما که به اینجا تشریف آورده اید پیغمبر باز هم فرمود : راست می گویی . یکی از اصحاب علت تناقض بیان آن حضرت را در جواب آن دو سئوال کرد . فرمودند : این دو نفر هر کدام مطابق اخلاق و روحیات خودشان دربارهٔ اهالی حکم کردند .

عادت بد غیبت

خانم ثروتمندی که از مال دنیا هیچ کم نداشت و مایل بود که از نظر اخلاق و رفتار هم انسان پاک ومقدسی بشود . این خانم متأسفانه یک صفت بد داشت که بر طرف کردن آن برایش خیلی مشکل بود . این خانم برای گرفتن کمک به دیدن مردی مقدس رفت که مورد احترام همه مردم بود . مرد مقدس به گرمی خانم را پذیرفت و از مشکلش سئوال کرد خانم ثروتمند گفت : که من خیلی دوست دارم غیبت کنم و هر قدر سعی می کنم این عادت زشت را ترک کنم موفق نمی شوم .

مرد مقدس به او دلداری داد و گفت هیچ عیبی وجود ندارد که نشود آن را برطرف کرد فقط انسان باید به زشتی عمل خود واقف شود . خانم ثروتمند گفت : برای برطرف کردن این عیب حاضر است به تمام حرفهای مرد مقدس گوش بدهد و به دستورات او عمل کند . مرد مقدس گفت به بازار برو ویک پرندهٔ بی جان بخر وسر راه بازگشت به خانه ات تمام پرهای پرنده را بکن ودر خیابان بریز بعد از انجام این کار به دیدن من بیا . خانم از این دستور خیلی تعجب کرد ولی چون قول داده بود به دستورات مرد مقدس عمل کند دقیقاً همان کار را کرد و روز بعد به دیدن مرد مقدس رفت مرد مقدس گفت بسیار خوب قسمت اول را خوب انجام دادی حالا نوبت قسمت دوم است دوباره به بازار برگرد ودر همان مسیری که دیروز پرها را ریختی قدم بزن و پرها را جمع کن . خانم ثروتمند با تعجب پاسخ

داد ولی این کار غیر ممکن است باد پرها را در تمام جهات پخش کرده است ، من چطور می توانم دوباره آنها را جمع کنم ؟

مرد مقدس گفت : کاملا" همین طور است که می گویی . وقتی که تو غیبت می کنی حرفهای تو دهان به دهان می گردد ونمی شود جلوی پخش شدن آن را گرفت ، برای همین بهتراست که اصلا" شروع به غیبت نکنی . خانم ثروتمند خیلی تحت تأثیر این درس و تجربه قرار گرفت وتصمیم گرفت که از آن پس دیگر غیبت نکند .

نور ایمان ص ۳۱۰

درس دوازدهم

عنوان : رفتار با خلق

شمارهٔ فقرات : ۴۳ و ۴۴

محورهای اساسی توضیحات مربی مربوط به فقرهٔ ۴۳ :

- کسب رضای حق در کسب رضای خلق است .

فقرهٔ ۴۳ :

ای دوستان من

در سبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق او بوده وخواهد بود یعنی دوست بی رضای دوست خود دربیت او وارد نشود و در اموال او تصرف ننماید و رضای خود را بر رضای او ترجیح ندهد و خود را درهیچ امری مقدم نشمارد فَتَفَکرَوْا فی ذلِکَ یا اُولیِ الافکارِ .

درکتاب مستطاب اقدس نازل قوله تعالی :

((اِیاکُم اَن تَدخُلُوا بَیتاً عِندَ فقِدانِ صاحِبِهِ اِلاّ بَعدَ اِذنِه، تَمَسَّکُوا بالمَعروفِ فی کُلِ الاحوالِ وَ لا تَکُونُنَّ مِنَ الغافلینَ .))

مضمون آیه مبارک به فارسی چنین است : " مبادا که به خانهٔ نفسی در فقدان صاحب آن داخل شوید . مگر بعد از کسب اذن واجازهٔ او ، در جمیع احوال به اعمال پسندیده تمسک نمائید ونباشید از غافلان .))

حضرت مولی الوری می فرمایند : ((جز از خدا ورضای او از احدی ملاحظه مکن نفع امر را منظور دار نه نفع خویشتن را)) .

مصابیح هدایت جلد سوم ص ۲۵۱

ونیز می فرمایند ((نفوسی که الیوم در ظل کلمهٔ الهیّه مُستَظِل باید در جمیع امور اول ملاحظهٔ مصلحت امرالله نمایند ، پس در مصلحت خویش شتابند تا بنیان بر بنیاد محکم متین استوار گردد .

مائده جلد ۵

محور اساسی توضیحات مربی مربوط به فقرهٔ ۴۴ :

- خوب دیدن وخوب شنیدن ونتیجهٔ آن در این عالم وعالم بعدی

فقرهٔ ۴۴ -

ای رفیق عرشی .

بد مشنو وبد مَبین وخود را ذلیل مکن وعَویل برمَیار . یعنی بد مگوی تا نشنوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو بزرگ ننماید و ذلت نفسی مپسند تا ذلت تو چهره نگشاید .

پس با دل پاک وقلب طاهر وصدر مقدس وخاطر منزه درایام
عمر خودکه اقل از آنی محسوب است فارغ باش تا به فرائت
از این جسد فانی بـه فردوس معانی راجع شوی ودر ملکوت
باقی مقر یابی .))

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ((اگر چنانچه از بعضی از دوستان قصوری صادر گردید دیگران باید به ذیل ستر پوشند ودر اکمال نواقص او کوشند نه آنکه از او عیبجویی نمایند ودر حق او ذلت وخواری پسندند نظر خطا پوش سبب بصیرت است وانسان پرهوش ستار عیوب هر بندهٔ پرمعصیت پرده دری شأن وحوش است نه انسان پر دانش وهوش .))

امر وخلق جلد ۳ ص ۱۸۴

و نیز می فرمایند : ((خاطری نیازارید وکلمهٔ سوء بر زبان مرانید اگر از کسی فضایل عالم انسانی وسلوک در رضای الهی مشاهده کنید تمجید کنید والا صمت وسکوت اختیار نمائید .))

امر وخلق ص ۱۸۴ و ۱۸۵

((اهم امور در ظهور مکلم طور اینست که یاران باید به موجب نصایح و وصایای الهی جمیع اقوام وطوائف عالم را مهربانی نمایند بلکه جانفشانی کنند تا این ظلمات ضدیت و بغضا به نورانیت محبت رحمانی تبدیل گردد .

لهذا هرکسی به شما ظلم وجفا کند البته مهر و وفا نمائید. اذیّت نمـایید ، رعایت کنید . بدگوئی کند ، ستایش نمائید تکفیر کند ، تکریـم نمـائید . طَعن ولَعن نمایید ، نهایت ملاطفت اجرا دارید.

نور ایمان ص ۲۱۹

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

با یکدیگر در نهایت الفت ومحبّت باشید بـه هیچوجـه از یکدیگـر دور و مکدّر نگردید زیرا وقایع جزئیه عَرَض است ذائل می شـود . اگـر از یکـی قصوری به ظهور رسد دیگران عفو کنند به روی او نیاورند . آن وقت خـدا هم از قصور آنها چشم خواهد پوشید .

نور ایمان ص ۱۹۱

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

((.... زخم ستمکاران را مرهم نهید ودرد ظالمان را درمان شوید . اگر زهر دهند شهد دهید . اگر شمشیر زنند شکر وشیر بخشید . اگر اهانت کننـد إعانت نمائید . اگر لعنت نمایند رحمت جوئید . در نهـایت مهربـانی قیـام نمائید وبه اخلاق رحمانی معامله کنید وابدا" به کلمه رکیکـی در حقشـان زبان نیالائید .

گلزار تعالیم بهائی

- فقره ای که باید حفظ شود ۴۴

- این لغات از لغت نامه استخراج وحفظ گردد :

مَشی* - فَتَفَکرَوّا فی ذلِکَ یا اُولیِ الافکارِ* - عَویل* - صَدر* - فَراغَت - فردوس

از سنگ گل روئیده است

روزی حضرت عبدالبهاء به حاجی میرزا حیدرعلی فرمودند : جناب حاجی در اخبار ظهور آمده است که روز ظهور الهی از سنگ گل می روید فکر می کنی معنای آن چیست ؟ حاجی این حکایت را تعریف کرد . در یکی از شهرهای ایران به نام قزوین مرد لالی زندگی می کرد که بسیار ظالم وبداخلاق بود همهٔ مردم از دست او در زحمت بودند چون چندین نفر را کشته بود وبرای همین مردم از او خیلی می ترسیدند . چند نفر از بهائیان قزوین به فکر افتادند او را تبلیغ کنند شاید از این کارها دست بردارد . مدتی با اوصحبت کردند تا بالاخره موفق شدند واین شخص بهائی شد . بعد از ایمان مطابق دستورات حضرت بهاء الله از کارهای زشت دست برداشت وآدم خوبی شد . مردم که دیدند او دیگر کسی را اذیت نمی کند کم کم به او نزدیک شدند وقتی فهمیدند بهائی شده است کار برعکس شد ، حالا مردم او را اذیت می کردند وهر جا او را می دیدند حرفهای زشت می زدند وگاهی به او سنگ پرتاب می کردند . این مرد که قبلاً کسی جرأت نداشت نزدیکش برود حالا همه این کارها را تحمّل می کرد واصلاً اعتنا نمی کرد .

بعد عرض کرد من با چشم خودم این شخص را در قزوین دیدم . قلب این مرد لال از سنگ هم سخت تر بود ولی در اثر ایمان به طوری نرم شد که

اخلاق ورفتار خوب از او بروز کرد . بنابراین از سنگ گل روئیده بود . حضرت عبدالبهاء این فکر وتعبیر حاجی را پسندیدند وتحسین فرمودند .

نورایمان ص ۲۱۲

مَرد افغانی

هنگامی که حضرت عبدالبهاء وحضرت بهاء الله وبستگان وارد عکا شدند مردی از اهل افغانستان در عکا زندگی می کرد که فوق العاده مبغض بود واصلاً حضرت عبدالبهاء را دوست نداشت و دشمنی عجیبی نسبت به ایشان در قلبش بود . همیشه در کوچه و بازار به ایشان دشنام می داد و همه را از معاشرت با ایشان برحذر می داشت وقتی حضرت عبدالبهاء را در کوچه و بازار می دید لباس خود را مقابل چشمانش می گرفت تا آن هیکل نورانی را نبیند . او مرد فقیری بود وهیچ چیز نداشت در مقابل ، حضرت عبدالبهاء همیشه به او کمک می کردند و وسایل مایحتاج زندگیش را برایش می فرستادند . او قبول می کرد ولی ابداً تشکر نمی کرد و به عکس به رفتار زشت خود ادامه می داد . حضرت عبدالبهاء او را قلباً دوست می داشتند. روزی از روزها مرد افغانی مریض شد وحضرت عبدالبهاء از او خبر گرفتند هنگامی که فهمیدند مریض شده با شتاب به بالین او آمدند . او در محل کثیفی زندگی می کرد وبیماریش خطرناک بود تا حضرت عبدالبهاء را دید صورتش را گرفت که چشمش به هیکل مبارک نیفتد حتی وقتی حضرت عبدالبهاء پزشک آوردند و دارو و

غذا برایش خریدند او یک دست خود را به پزشک داد تا نبضش را ببیند وبا دست دیگرش روی خود را پوشانید مدت ۲۴ سال تمام او نسبت به حضرت عبدالبهاء کینه ورزید وحضرت عبدالبهاء به او محبت کردند در اثر پرستاری حضرت عبدالبهاء او شفا یافت وحضرت عبدالبهاء او را به حمام فرستادند و عبا و لباس برایش خریدند . آنروز که حالش کاملا" خوب شد به در خانه حضرت عبدالبهاء آمد وروی پاهای مبارک افتاد وچون طفل یتیمی می گریست و می گفت : آقای من مرا ببخش مولای من مدت ۲۴ سال تمام با تو دشمنی کردم وتو به من محبت کردی من نیش زدم تو نوش دادی حال دانستم چه خطای بزرگی مرتکب شدم مرا ببخش ، مرا ببخش مرد افغانی شدیدا" از گذشتهٔ خود واعمال خودپشیمان ونادم بود . حضرت عبدالبهاء دستش را گرفته او را در آغوش گرفتند ونوازش فرمودند به این ترتیب کینه و عداوت مرد افغانی در اثر عشق حضرت عبدالبهاء به لطف ومحبت تبدیل شد .

نورایمان ص ۲۱۹

دلیل سیزدهم

عنوان : اسباب دوری از حق ونتیجهٔ اعراض از حق

شمارهٔ فقرات : ۲۵ - ۲۶ - ۴۵ - ۴۶

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- تظاهر به اعمال نیک موجب گمراهی خلق است

۲- خداوند ازنیّت تظاهر به اعمال نیک باخبراست

۳- نتیجهٔ تظاهر به اعمال نیک برای فردِ عامل ، محرومیّت از حق و مواهب الهی است .

فقرهٔ ۲۵ -

ای جُهلایِ معروف به علم
چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اَغنام من شده اید. مَثَل شما مثل ستارهٔ قبل از صبح است که در ظاهر ذُرّی وروشن است ودر باطن سبب اِضلال وهَلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است .

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((مقصود از علماء در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر به لباس علم می آرایند ودر باطن از آن

محروم . اما علمایی که فی الحقیقه به طراز علم و اخلاق مزیّن اند ، ایشان به مثابه رأس اند از برای هیکل عالم و مانند بَصَرآنـد از بـرای اُمـم ، لازال هدایت عباد به آن نفوس بوده وهست .....))

فقرهٔ ۲۶ -

ای به ظاهر آراسته وبه باطن کاسته

مَثَل شما مِثلِ آب تلخ صافی است که کمالِ لطافت وصفا از آن درظاهر مشاهده شود. چون به دست صراف ذائقهٔ اَحدیّه اُفتد قطره ای از آن را قبول نفرماید.بلی تجلّی آفتاب در تراب و مـرآت هـر دو مـوجود ولکن از فَـرقَدان تا ارض ، فُرقٌ دان بلکه فرقِ بی منتهی در میان .

حضرت بهاء الله می فرمایند ((ضرّ این مظلـوم زنجـیر وکُنـد ارض طـا (طهران) نبوده وهمچنین ظلم ظالمهای ارض میم (مازندران) نه . بلکـه از نفوسی است که دعوی محبت می نمایند وخود را از اهل بهاء می شـمرند ولیکن مطیع نفس وهوی مشاهده می گردند .))

مائده آسمانی جلد هشتم ص ۱۲۲

فقرهٔ ۴۵ -

وای وای ای عاشقان هوای نفسانی

از معشوق روحانی چون برق گذشته اید و به خیال شیطانی

دل محکم بسته اید . ساجد خیالید و اسم آن را حق گذاشته اید وناظر خاریدونام آن را گل گذارده اید . نه نَفَس فارغی از شما برآمد و نه نسیم انقطاعی از ریاضِ قلوبتان وزید . نصایح مشفقانه محبوب را به باد داده اید و از صفحهٔ دل محو نموده ایدو چون بهائم در سبزه زار شهوت و آمَل تَعَیُّش می نمائید .

حضرت بهاء الله در لوح مبارک ، خطاب به محمد قبل حسن می فرمایند :
((از هر نَفس نارِ آمَل وشهوت ظاهر شود او از حق نبوده ونیست .....))
((.... تأثیر کلمه از تقدیس نفس بوده وهست .))

فقره ۴۶ -

ای برادران طریق

چرا از ذکر نگار غافل گشته اید و از قرب حضرت یار دور مانده اید صرفِ جمال در سُرادقِ بیمثال بر عرش جلال مستوی وشما به هوای خودبه جدال مشغول گشته ایدروائح قدس می وزد و نسائم جود در هبوب و کل به زکام مبتلا شده ایدوازجمیع محروم مانده ایدزهی حسرت برشما وعَلَیَ آلذینَ هُم یَمشُونَ عَلی آعقابِکُم وَ عَلی آثرِ آقدامِکُم هُم یَمُرُّونَ .

جمال قدم جل جلاله می فرمایند : ((... اگر از این جمال احدیه وشریعهٔ جاریه وشمس مشرقه وسحاب مرتفعه ورحمت منبسطه وقدرت محیطه خود را محروم سازید به کدام جهت توجه نمائید .... باری ای عباد نظر کل را از کل جهات منصرف داشتم که شاید درحین ظهورم محتجب نمانید واز مقصود اصلی غافل نشوید .....))

مجموعه الواح مبارکه ص ۱۷۸

انسان از آنجایی که همیشه در معرض خطا ونسیان است ممکن است گاهی هوی و هوس او را از سبیل مستقیم و نیت صحیح منحرف ساخته و همان اعمال نیک را به قصد ونیت فریب عامّه خلق و ریاکاری به کار برد . اعمال چنین شخص ریا کاری هر چند بصورت ظاهر آراسته ونیکو باشد در پیشگاه پروردگار مذموم وعامل آن منفور واز عنایات ربّ غفور بی بهره ونصیب خواهد بود . نیّت پاک در اعمال مانند ریشه واصل درخت است که وسیله جذب مواد لازمه از زمین گشته وشجر را بارور می نماید واعمال ریاکارانه ، درختِ بی ریشه ای را مانَد که موقتاً" نمایش داشته وبه زودی پژمرده ومعدوم خواهد شد .

جزوهٔ معارف عمومی شماره ۲۲

زندگی بی دوست جان فرسودنست مرگ حاضر غائب از حق بودنست

- فقره ای که باید حفظ شود : ۲۶

- لغاتی که باید از لغت نامه استخراج ومعانی آن حفظ شود :

ذِئب - ستارهٔ قبل از صبـــح * - دُرّی - اِضـلال - مِـرآت - فَرقَـدان * - ساجد - بهائم* - اَمَل - تَعَیُش - عَرش - مُستَوی * - هُبُوب * - و معنی عبارت عربی در فقره ۴۶ (و علی الذین هم یمشون ..... *)

دام

در سفر اروپا وآمریکا اغلب از مـــردان و زنـــان دانشـــمند حضـــور مبـــارک مشرّف‌سئوالاتی می نمودند واز محضر آن مولای مهربان استفاده شـــایان می کردند روزی یکی از خانمها حضور مبارک مشرف شد وعرض کرد کـــه یکی از دوستان من چون دانست من به حضور مبارک می آیم به شدت مرا منع کرد که مبادا آنجا بروی زیرا به دام می افتی و بهائی می شوی .

حضرت عبدالبهاء فرمودند : همیشه این عادت غافلین بوده که مخلصیـــن را ازامرالله منع می نمودند امّا دام ، الحمدلله ما شصت سال اســـت در ایـــن دام خوشیم و ابدا" فکر فراری نداریم ، این دامی است که نفوس را از قیـــد اوهام وتعصبات آزاد می نماید واز حبس نفس وهوی نجات می دهد اســـیر محبت الله وخدمت به عالم انسانی می کند .

درس چهاردهم

عنوان : ستایش خضوع وفروتنی،ذم تکبر وغرور

شمارهٔ فقرات : ۴۷ و ۴۸

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- شئون دنیای فانی مثل عزّتِ ظاهری نباید موجب افتخار واستکبار و ذلّتِ ظاهری نباید موجب ننگ گردد .

۲- اثرات خود پسندی وغرور در فرد مغرور ودر جامعه ای که در آن زندگی می کند .

۳- نتیجهٔ غرور ، دوری از حق است .

فقرهٔ ۴۷ -

از پسران آمال

جامهٔ غرور را از تن برآرید وثوب تکبّر از بدن بیندازید .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : هر کس فانی تر است در امرالله مؤیدتر است و هرکس خاضع تر مقرّب تر . سفرنامه

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ((جمیع مشکلاتی که حاصل می شود از افکار مختلف است واز آنانیّت وخود پسندی است واین آنانیّت وخودپسندی سبب جمیع اختلافات است هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست وآن اینست که انسان دیگران را نپسندد وخود را بپسندد . خود پسندی عُجب می آورد تکبّر می آورد ، غفلت می آورد هر بلائی که در عالم وجود حاصل می شود چون درست تحری بکنید از خود- پسندی است .

خطابات

انانیت : خودپسندی تکبر = خودنمایی - خودبینی

فقرهٔ ۴۸ - ای برادران

با یکدیگر مدارا نمائید واز دنیا دل بردارید ، به عزت افتخار منمائید و از ذلت ننگ مدارید ، قسم به جمالم که کل را از تراب خلق نمودم والبته به خاک راجع فرمایم .

حضرت بهاء الله در لوح مبارک حضرت مریم می فرمایند قوله تعالی :
((... دل از دنیا وآنچه در اوست بردار تا به سلطان دین فائز شوی وازحَرَم رحمانی محروم نگردی وبه قوّت انقطاع حجاب وَهم را خَرق کن ودر مکمن قدس یقین درآی ....))

- فقره ای که باید حفظ شود : ۴۸

- لغاتی که باید از لغت نامه استخراج وحفظ گردد : ثوب* - آمال* - تراب - تکبّر

قصه لباس نمدی و چاروق

ایاز عاشق خلق وخوی پسندیده بود . همیشه متذکر بود و می ترسید مبادا غفلت او را احاطه کند وبه خود بنازد ونعمت وجاه او را غرّه کند وخویشتن را فراموش نماید لذا لباس نمدی وچاروق خود را در صندوقی گذاشته صبح وعصر به دیدنش می رفت وحَسَب ونَسَبِ خود را در نظر می گرفت و از لباس خود درس آگاهی می آموخت . ناگاه درباریان حسود که همواره غبطهٔ او را می خوردند وفرصت می طلبیدند،نسبت اختلاس به او دادند و به شاه رساندند که با وجود نعمتهای بیکران شاهانه و الطاف بی پایان سلطان محمود هنوز خیانت می کند واز خزینه دولت ذخیره می کند که دور اندیشی آحیان بیکاری را کرده باشد . سلطان امر فرمود بروند تفتیش کنند چون گردیدند وبازرسی دقیق کردند نمد وچاروق مندرس را یافتند . چون از ایاز سئوال کردند که این چیست واز برای چه گفت من این را نگه داشتم که اصل خود را فراموش نکنم .

((گرت قربتی هست در بارگاه به خلعت مشو غافل از پادشاه))

غرور

حضرت عبدالبهاء در اسکندریه روزی بیاناتی راجع به این موضوع می فرمودند که چطور تموّل وعنوان واحترام وحتی نعمتهای روحانی بعضی اوقات انسان را مغرور می سازد . در آن موقع حکایتی به این مضمون بیان فرمودند .

می گویند روزی پادشاهی تصمیم گرفت بطور ناشناس در مملکت خویش گردش کند واز اوضاع واحوال مردم با خبر شود . لذا لباس ساده ای بر تن کرد وبه راه افتاد . پس از چند روز که از مسافرت او گذشت راهش را گم کرد و در صحرا ئی سرگردان شد تا آن که بالاخره به چادر مردی عرب رسید . مرد عرب که ناشناس را آنطور گرسنه وتشنه وگرما زده دید او را به داخل چادر برد وشاه اندکی استراحت کرد . شاه از عرب پرسید که چه چیز برای خوردن دارد ؟ مرد عرب گفت : من یک پوست بز پر از شراب دارم ویک بز کوچک . میهمان گفت : بسیار خوب شراب را بیاور وبز را هم بگذار بپزد . مرد عرب شراب را آورد . چون مهمان فنجانی از شراب خورد رو به عرب کرد وگفت آیا می دانی من کیستم ؟ مرد عرب گفت : نه ، میهمان گفت یک سرباز در قشون پادشاه هستم .

عرب از اینکه یک مرد شجاع را پذیرایی می کرد خوشحال شد . میهمان فنجانی دیگر نوشید و پرسید : آیا می دانی من کیستم ؟ مرد عرب پرسید تو کیستی ؟ میهمان گفت : من وزیر پادشاه هستم . عرب از اینکه چنین

شخصیتی را پذیرفته بود خوشحال شد . میهمان فنجان سومی را نوشید وگفت می دانی من کیستم ؟ مرد عرب گفت : خیلی خوب بگو کیستی ؟ میهمان گفت : من خود پادشاه هستم . مرد عرب دیگر درنگ نکرد از جای خود برخاست وبقیهٔ شراب ها را از دست او گرفت . میهمان با حال پریشانی علتش را سئوال کرد عرب گفت : من می دانم اگر تو یک فنجان دیگر بنوشی می گویی پیغمبر خدا هستی واگر فنجان پنجمی را بنوشی خودت را به مقام خدایی می رسانی .

داستانهای آموزندهٔ فروغ ارباب
نور ایمان ص ۳۱۳

درس پانزدهم

عنوان : توجّه اغنیا به فقرا

شماره فقرات : ۴۹ و ۵۴

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- کرم و بخشش از صفات حق است که در انسان تجلّی کرده

۲- فقرا امانت حق در بین خلق هستند

۳- شخص غنی با انفاق مال وانقطاع از ماسوی الله غنای حقیقی (قربت الهی) را می یابد .

فقرهٔ ۴۹ -

ای پسران تراب

اغنیاء را از ناله سحرگاهی فقرا إخبار کنید که مبادا از غفلت به هلاکت افتند و از سِدرهٔ دولت بی نصیب مانند . اَلکَرمُ وَ الجُودُ مِن خِصالی فَهَنیئاً لِمَن تَزَیَّنَ بِخِصالی .

جمالقدم می فرمایند : ((.... عزت وذلّت ، فقر وغنا ، زحمت و واحت ، کل در مرور است وعنقریب جمیع من علی الارض به قبور راجع لذا هر ذی

بَصَری به منظر باقی ناظر که شاید به عنایات سلطان لایـــزال بـــه ملکـــوت باقی در آید ...))

مجموعه‌الواح مبارکه ص ۱۱۱

ونیز می فرمایند : اگر چه دنیا محل فریب وخُدعه است ولکن جمیع نـــاس را در کل حین به فنا اِخبار می نماید . همین رفتن آب ندائیست از بـــرای اِبن و او را اِخبار می دهد که توهم خواهی رفت وکاش اهل دنیا که زخارف اندوخته اند واز حق محروم گشته اند می دانستند که آن کنز به که خواهد رسید لا ونَفسِ البها اَحدی مُطّلع نه جز حق تعالی شأنَهُ .

مجموعه‌الواح مبارکه ص ۱۱۲

حضرت بهاء الله می فرمایند : نفوسی که به این مظلوم منســـوبند بـــاید در مواقع بخشش وعطا ابر بارنده باشند و در آخذ نَفسِ اماره شعلهٔ فروزنده .

گلزار تعالیم بهایی (نورایمان ص ۲۰۰)

فقرهٔ ۵۴ -

ای اغنیای ارض

فقراء امانت منندر میان شما . پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید .

حضرت مسیح می فرمایند : طوبی للفُقراء لِاَنّ لَهُم مَلکُوتُ الله .

یعنی : خوشا به فقراء بی نام ونشان زیرا سَروَرِ عالمیان گردند .

مکاتیب جلد ۳ ص ۱۸

حضرت بهاءالله می فرمایند : ((انفاق عَندالله محبـــوب ومقبـــول واز ســـیّد اعمال مذکور .))

امر وخلق جلد ۳

نورایمان ص ۲۰۲

- فقره ای که باید حفظ شود : ۵۴

- لغات وعباراتی که باید معانی آن از لغت نامه استخراج وحفظ گردد :

سدره* - دولت* -اَلکَرمُ وَ الجُودُ مِن خِصالی فَهَنیئاً لِمَن تَزَیَّـنَ بِخِصالی .

قالیچهٔ نرم

یکی از صفات بی نظیر حضرت عبدالبهاء بخشش ایشان است . ایشان بـه هرکس که محتاج بود کمک می کردند . در بغداد روزی فقیری بـه مـنزل حضرت عبدالبهاء آمد چون فقیر ومحتاج بـود حضـرت عبدالبهـاء بـه او خیلی محبت فرمودند . در همان اتاقی که نشسـته بودنـد قالیچـهٔ زیبـا وگرانی وجود داشت مرد فقیر دستی روی قالیچه کشید وبا حسرت گفت . خیلی نرم است اگر کسی روی این قالیچه دراز بکشد خیلی راحت می خوابد واستراحت خوبی می کند .

حضرت عبدالبهاء با لبخند فرمودند ، بسیار خوب این قالیچـه مـال تـو ، می توانی آنرا ببری مرد فقیر خیلی تعجّب کرد . قالیچه را زیر بغل گرفت و با خوشحالی از منزل خارج شد ولی مرتب پشت سرش را نگاه می کرد که مبادا حضرت عبدالبهاء بخواهند قالیچه را پس بگیرند . چون باورش نمـی شد که آن قالیچهٔ گران قیمت را به او بخشیده باشند . چند روزی گذشت ، حضرت عبدالبهاء تصادفاً" آن فقیر را در خیابان دیدند واز حالش پرسیدند بعد سئوال کردند آیا روی قالیچه راحت می خوابی ؟ فقیر جواب داد گمان می کردم روی قالیچه بهتر وخوشتر به خواب می روم بعد دیدم هیچ فرقی ندارد روی قالیچه بخوابم یا روی حصیر . مـن هـم قالیچـه را فروختـم .

حکایت امری جلد اول

نورایمان ص ۲۰۳

حضرت عبدالبهاء از کودکی خود این داستان را تعریف فرمودند :
هنگامی که در مازندران بودم طفل بسیار کوچکی بودم واز همه گونه تفریحات وبازیهای آن موقع برخوردار .
در شهر مردی بود به نام آقا رحیم که رئیس چوپانهای ما بود . روزی آقا رحیم به منزل ما آمد و از مادر من تقاضا کرد اجازه دهند مرا همراه خود به جشنی که چوپانها گرفته بودند ببرند . بعد از اصرار زیاد به او اجازه داده شد . من از اینکه فرصتی یافتم که در تفریحات خارج از خانه هم شرکت کنم خوشحال شدم . به راهنمایی آقا رحیم از جاده های باریک وسبز وجنگل های بسیار زیبا گذشتیم تا به کوهی بلند رسیدیم وقتی از راههای باریک کوه بالا رفتیم وبه قلهٔ کوه رسیدیم ، با تعجب دیدم زمین سبز پر از چمن وبسیار بزرگی در آنجا قرار دارد . حدود هشتاد نفر از چوپا نان با گله های خود در آنجا جمع بودند ما نزدیک به چهار هزار گوسفند وتعدادی اسب داشتیم که همه را در آنجا نگهداری می کردند منظرهٔ بسیار زیبایی بود وقتی به چادری که همه در آنجا جمع بودند رسیدیم دیدم هشتاد نفر از چوپانان در صف ایستاده اند که به من سلام کنند واحترام بگذارند . همه آنها بهترین لباسهای خود را برتن داشتند ،
چون روز جشن چوپانان بود موقع غذا رسید گوشتهایی را که کباب کرده بودند آوردند بسیار لذیذ بود حلقه های آتشی درست کرده بودند و دور آنها می رقصیدند وآواز می خواندند . شب شد وهنگام مراجعت من هم فرا رسید ولی دیدم تمام چوپان ها دور من جمع شده اند و صحبت می کنند از

آقا رحیم پرسیدم جریان چیست ؟ گفت : چون شما به عنوان آقا ورئیس اینها هستید از شما هدیه ای می خواهند . گفتم من که طفل کوچکی هستم چطور از من انتظار هدیه دارند وتازه من که با خود چیزی همراه نیاورده ام . آقا رحیم گفت : رسم است وبایستی چیزی به آنها داده شود . من هم فکری به خاطرم رسید وبه هرکدام از آنها یک گوسفند هدیه دادم . موقعی که به منزل رسیدم جریان هدیه دادن مرا برای حضرت بهاء الله تعریف کردند جمال مبارک بسیار خندیدند وفرمودند : اگر مواظب ایشان نباشیم شاید یک روز خود زا ببخشند .

نورایمان ص ۲۰۱

درس شانزدهم

عنوان : مضرّت غنا وعدم اضطراب در فقر

شمارهٔ فقرات : ۵۰ - ۵۱ - ۵۳ - ۵۵

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- بیان نتیجه حرص وقناعت

فقرهٔ ۵۰ -

ای ساذج هوی

حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد زیرا که لازال

حریص محروم بوده و قانع محبوب ومقبول

جمالقدم می فرمایند : ای پسران دانش چشم سَر را پلک به آن نازکی از جهان وآنچه در اوست بی بهره نماید . دیگر پردهٔ آز اگر برچشم دل فرود آید چه خواهد نمود ، بگو ای مردمان تاریکی آز و رَشک ، روشنایی جان را بپوشاند چنانکه ابر روشنایی آفتاب را . دریای دانش ص ۶

و نیزمی فرمایند : ((اَصلُ العِزة هِیَ قَناعَةُ العبَدِ بِما رُزِقَ بِهِ وَ الاکتِفاءُ بِما قُدِرَ لَهُ))

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است : ((اصل عزت اوست ، قناعت کردن بنده به آنچه روزی داده شده به او و اکتفاء کردن به آنچه مقدّر شده برای او)) .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت ، مقصد سهولت معیشت است زیرا ثروت موقت است وتوسیع دایرهٔ تجارت سبب پریشانی حال وعاقبت ندارد .

مائده ۵ ص ۲۲۹

شاعر می گوید :

چشم تنگِ مردِ دنیا دار را یا قناعت پرکند یا خاکِ گور

محور اساسی توضیحات مربی برای فقره ۵۱ :

۱- فقر حقیقی وفقر مجازی

۲- غنای حقیقی وغنای مجازی

فقرهٔ ۵۱ -

ای پسر کنیزِ من

در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید . هر فقری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب ولکن فقر از ما سوی الله نعمتی است بزرگ حقیر مشمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام اَنتُمُ الفُقَراء مستور و کلمهٔ مبارکهٔ وَالله هُوالغَنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق

ظاهر و باهر و هویدا وآشکار شودو برعرش غنا مُتمکّن گردد ومقّر یابد .

در کتابُ عَهدی از لسان عظمت نـازل : اگـر افـق اعلـی از زخـرف دنیـا خالیست ولکن در خزائن توکل وتفویـض از بـرای وُرّاث مـیراث مرغـوب لاعِدلَ لَه گذاشتیم . گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم . آیمُ الله در ثـروت خوف مستور وخطر مکنون ....

آیمُ الله = (به تثلیث میم) قسم به خدا (در اصل آیمُنُ الله بوده است)

خوف = ترس

لاعِدلَ لَه = بی نظیر ، بی همتا ، بی مانند

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است وبهتر از همه غنی مُنفِق است که از امتحـان خالص مانده وسبب آسایش نوع انسان گشته .

سفرنامه مبارک جلد اول

محور اساسی توضیحات مربی برای فقرات ۵۳ و ۵۵ :

۱- غنایی که موجب بُعد از حق می شود .

۲- غنایی که موجب قربیت حق می شود .

فقرهٔ ۵۳ -

ای مغروران به اموال فانیه

بدانید که غنا سدی است محکم میان طالب و مطلوب وعاشق و معشوق هرگزغنی بر مقر قرب وارد نشود وبه مدینهٔ رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی . پس نیکو ست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعش ننماید و از دو لت ابدی محرومش نگرداند . قسم به اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را .

ودر قرآن کریم نازل : وَیلٌ لِکُلِ هُمزهٍ لُمَزَه الّذی جَمَعَ مالاً وَ عَدّدَهُ یَحسَبُ اَنَّ ما لَهُ اَخلَدَهُ

مضمون بیان : وای برهرعیب گوی طعنه زننده که فراهم کرد مال را و آماده داشت آنراوپندارد که مالش جاودان می گرداند او را .

سورهٔ همزه آیات ۱و۲و۳

در کتابُ عَهدی از قلم اعلی نازل : ثروت عالم را وفائی نه آنچه را فنا اخذ نماید وتغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده ونیست مگر علی قدرٍ مَعلومٍ .

و نیز می فرمایند : ((.... ملاحظه می شود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیّه و تشبّث به اسباب باطله جُسته و از نعیم باقیّه واَثمار شجرهٔ مبارکه محروم گشته اند .....))

مجموعه الواح مبارکه ص ۳۴۹

فقرهٔ ۵۵ -

ای فرزند هوی

از آلایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خَمرِ بقا از عَین فنا بیاشامی .

حضرت بهاء الله می فرمایند : ای بندهٔ یزدان ، بی آلایش جان به ستایش پروردگار زبان بگشا زیرا از کِلک گهربار ، تو را یاد نمود اگر پی به این بخشش بَری خود را پاینده بینی .

مجموعه الواح مبارکه ص ۲۵۱

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ((اگر تقرب الهی خواهید از جمیع اشیاء منقطع شوید واز آلایش دنیای فانی پاک ومقدس گردید در بحر محبت الله مستغرق باشید وبه ذکر وثنای او اوقات را حَصر نمائید ....))

مائده جلد ۵

حصر = احاطه کردن

- فقره ای که باید حفظ شود : فقرهٔ ۵۳

- لغاتی که باید از لغت نامه استخراج وحفظ شود :

ماسِوی الله - غَنایِ بالله - اَنتُمُ الفقراء* - وَالله هُوالغنی* - فَنا - مُتمَکِن* مدینه*

حکایت

کسی نزد سلمان رفت . سلمان پاره ای نان جوین ونمک آورد برای خوردن آن شخص گفت : ای کاش کمی مرزه بود تا با این نمک می خوردیم . .

سلمان[1] چیزی نداشت ومُطهّره خود را برای خرید مرزه به گرو گذاشت . میهمان خورد وگفت : الحمدلله الذی قَنّعنا بما رَزَقناهُ .[2]

سلمان گفت : اگر قناعتی در کار بود مُطهرهٔ من در گرو نبود .

مطهره = آفتابه - ابریق - ظرفی که بدان وضو گیرند .

(۱) سلمان = از اصحاب ایرانی حضرت محمد

(۲) حمد برای خداوندی است که قناعت کردیم به آنچه روزی داد ما را

غنای حقیقی

هنگامی که ملاحسین رأیت سیاه برافراشت واز مشهد با همراهان عازم مازندران شد. دربین راه به هر نقطه ای که ورود می کردند جناب باب الباب ظهور امر جدید را گوشزد اهالی آن نقطه می فرمودند و به تبلیغ می پرداختند ودر هر نقطه چند نفر از مؤمنین منتخب به همراهان آن بزرگوار می پیوستند ودر نیشابور حاج عبدالمجید پدر جناب بدیع که یکی از تجار مشهور شهر بود به همراهان با ب الباب پیوست .

پدر حاجی عبدالمجید در بین مردم خیلی محترم بود . زیرا صاحب بهترین معدن فیروزه ای بود که در نیشابور وجود داشت . با این همه حاجی عبدالمجید از منافع مادی چشم پوشید وبا نهایت خضوع به خدمت ملاحسین شتافت .

جناب ملاحسین وقتی که از راه مخصوص مازندران به مسیر خود ادامه دادند بعد از نماز صبح به اصحاب وهمراهان اعلان فرمودند که هرچه را مال دنیا با خود دارند در بیابان بیندازند . به آنها فرمود فقط اسب وشمشیر خود را نگاهدارید و سایر زخارف را که همراه دارید ازخود دور کنید . تا همه مردم بدانند که دوستان خدا حتی به ما یملکِ خود هم اعتنایی ندارند تا چه رسد به اینکه مال دیگران را تاراج وغارت نمایند همراهان جناب باب الباب همه اطاعت کردند . آنچه داشتند در بیابان انداختند وبراسبهای خود سوار گشته با فرح وسروری عظیم از پی ملاحسین روان شدند . اول کسی که اطاعت حکم جناب باب الباب را

نمود حاجی عبدالمجید نیشابوری پدر جناب بدیع بود مشارالیه مقداری فیروزه از معدن پدرش با خود آورده بود که مبلغی هنگفت قیمت آن می شد بنابرامرجناب ملاحسین آن همه را از خود دور ساخت .
مشارالیه به قدری مطیع بود که اشاره ملاحسین کافی بود که آنچه را بفرماید اطاعت کند و از جمیع دارائی ومکنت خویش صرف نظر نماید . اجرای ارادهٔ مخدومِ مُطاعِ خود را برهمه چیز مقدم می داشت .
تاریخ نبیل صفحات ۳۲۹ الی ۳۳۳

تاجری که آرزو داشت حضرت بهاء الله را ببیند

حضرت بهاء الله سالهای زیادی از عمر مبارکشان را در زندان گذراندند زیرا مردم به حقیقت وجودشان پی نبرده بودند اما بعد از مدتی به ایشان اجازه داده شد در خانه ای خارج از دیوارهای قدیمی عکا زندگی کنند ودر این وقت تاجری در مصر بود که آرزو داشت این مربی الهی را زیارت کند . بنابراین به ایشان نوشت و سئوال کرد اجازهٔ ملاقات دارد یا نه ؟ جمالمبارک مرقوم فرمودند هنگامی می تواند مشرف شود که به هیچ کس بدهکار نباشد . در آن موقع تاجر معاملهٔ بزرگی در پیش داشت وکاروان پرثروت او از صحرا گذشته بود او به قدر کافی مال وثروت داشت امّا در ضمن به آدمهای مختلفی هم بدهکار بود که اگر پول همه آنها را می داد نمی توانست آنقدر ثروتمند باشد منتهی زیارت جمال مبارک بیش از همه

چیز برایش ارزش داشت و می خواست که ایشان از خدا برایش صحبت کند . پس شروع کرد به دادن قرضها ، پنج سال طول کشید تا همه بدهکاریهایش را پرداخت ولی بعد از اتمام کار تنها پولی که برایش باقی مانده بود به اندازه خرج زندگی زن وبچه هایش وقیمت بلیط کشتی بود. او حتی قادر نبود برای تخت خواب در کشتی پول بپردازد وباید در عرشه کشتی می خوابید ولی حتی هنگامی هم که روپوشش که شب از سرما وباد حفظش می کرد در آب افتاد واز بیسن رفت نگران نشد . او در راه زیارت حضرت بهاء الله بود و به چیز دیگری فکر نمی کرد .

روزی که کشتی می خواست به حیفا برسد جمال مبارک مردی را با اسب وارابه به بندر فرستادند که تاجر را ملاقات کند وبه او فرمودند در انتظار مهمان شریف وبزرگی هستند خدمتکار به کشتی رفت ولی چون به دنبال مردی ثروتمند با ظاهر آراسته می گشت کسی را به این صورت نیافت به حضور مبارک بازگشت وگفت که شخص مهمان نیامده اما جمال مبارک می دانستند خدمتکار تاجر را تشخیص نداده واین بار حضرت عبدالبهاء را فرستادند . حضرت عبدالبهاء به حیفا رفتند ودر آنجا کسی را که دیدند مردی بود ژنده پوش با قیافهٔ غمگین وچثه ای کوچک که ساکت به روی نیمکتی نشسته بود حضرت عبدالبهاء با عجله نزدیک او شده وبه او خوش آمد گفتند . تاجر خیلی ناامید شده بود وفکر می کرد، حضرت بهاءالله او را کاملاً فراموش فرموده اند ولی وقتی حضرت عبدالبهاء را نزدیک خود دید از فکرش بسیار شرمنده شد . هیکل مبارک، فرمودند که

باید به عکّا بروند . اما تاجر گفت هنوز نمی توانـد بیـاید وبـاید مناجـات بخواند وبا خدا راز ونیاز کند که او را به خاطر کمبود ایمـانش ببخشـد . او حتی یک شاهی پول نداشت وحاضر هم نبود که حضرت عبدالبهـاء پـول اطاق یا هتل را بپردازد . حضرت عبدالبهاء عبای بلنـد خـود را بـه دور او وخودشان پیچیدند و با بازوان خوداو را نگه داشـتند و بـه همیـن حـالت نشسته تا صبح مناجات خواندند . صبح به طرف عکا حرکت کردند تـاجر احساس می کرد قلبش آنقدر پاک شده که می تواند بـه حضـور حضـرت بهاءالله برود و با ایشان راجع به خدا صحبت کند او مسلماً خـود را غنـی می دید و با عشق به خدا بزرگترین ثروت ها را داشت وفقـر وبـی پولـی ظاهر برایش ابداً اهمیّت نداشت .

ورقا - سال دوم - شمارهٔ سیزدهم

خاطره ای از امیلیا کالینز ((باب کالینز))

همه می دانید که تمام اعضای خانوادهٔ من از کشیشهای بـزرگ مسـیحی هستند ودر بین خانواده های مسیحی رسم است که چون پدر فامیل فوت نماید او را در صندوق می گذارند وقبل از آنکه صندوق را الی الابد مسدود سازند تمام از بزرگ وکوچک برای بار آخر بر سـر صندوقچـه مـی آینـد ونگاهی به چهرهٔ او می نمایند یاد دارم من دختری کوچک بودم که پـدرم فوت کرد ومرا بردند که پدر را در صندوق ببینم واین حادثه در خاطر مـن دائماً باقی وبرقرار بماند . در لیالی تَشَرُّفم در حیفا شبی خواب دیـدم بـه

همان حال بر صندوق پدرم ایستادم ولی پدرم از جا برخواست ومن با وحشتی بی اندازه از خواب برخواستم روز دیگر به محضر حضرت ورقه علیا مشرف شدم نمی توانم بگویم چه حالتی داشتم شوخی نبود من حقیر به محضر صبیهٔ شاهنشاه ملک اثیر مشرف می شدم وچون ورقه مقدسه از نگرانی درون من ملتفت بود اجوالپرسی فرموده سئوال کردند آیا خوب خوابیدید عرض شد بله - ولی ابداً در فکر خواب خود نبودم چای آوردند وبعد از صرف چای فرمودند خواب دیدید یا خیر دو مرتبه سئوال فرمودند ومن ناگهان آن خواب به خاطرم آمد وشرح آن را عرض کردم - در جواب فرمودند - بله ایمان وتشرف شما سبب احیای پدر بزرگوارتان است،جانتان خوش باد .

در حرم اقدس باب عظیم شکیل زیبایی است که تاج آن مزیّن به اسم اعظم است برای ورود به روضه مقدسه حضرت بهاء الله زائرین از این باب می گذرند این باب است که الی الابد خاطره شیرین این عاشق دلداده را در دلها تر وتازه نگاه خواهد داشت داستانی شیرین دارد واین است آنچه امیلی عزیز فرموده:همانطور که بارها گفتم چون مادری عاشق ودلداده گاهی نقودی تقدیم ساحت قدس وباکمال سادگی وصراحت عرض می نمودم برای مؤسسات امریه وسایر امور نیست مخصوص مصارف شخصی هیکل اطهر است ودائماً آن وجود نازنین با لطافت عجیبی می فرمود: مصارف شخصی من بسیار قلیل ومحدود است و هرچه تقدیم می نمودم به لطف بی منتهایش صرف مؤسسات الهیه می نمود من از

طفولیت خیلی دوست داشتم که دروازهٔ آهنی برای خانهٔ خود تهیه کنم . حتی در کوچکی برای عروسکها دروازه هایی با سیم می ساختم چند بارخانه شخصی در اماکن مختلفه داشتم ولی بابی که مطابق دلخواه من باشد هرگز در خانهٔ من تأسیس نشد وچون بهائی شدم دیگر دست از هرگونه تجمّلی شستم یکی از مواردی که باز مقداری وجه به ساحت قدس ارسال داشتم وهمان تقاضای خود را تجدید نمودم وعرض کردم برای مصارف شخصی ولی امرالله است چیزی نفرمودند . مدتی گذشت وعکس دروازهٔ آهنی برای من ارسال وسئوال فرموده بودند این دروازهٔ آهنی چطور است در جواب عرض کردم بسیار بسیار زیباست ولی ابدا" نمی دانستم برای کجاست وبرای چه مقصودی بکار خواهد رفت .

شبی در حضور مبارک بودم ویکی از زائرین عرض کرد که در مدت زیارت خیلی میل دارد به خدمتی در ارض مقصود مشرف گردد واز جمله کارهایی که شمرد معماری بود فرمودند می توانی دروازه ای را به کار گذاری عرض کرد بله وبعد با لطافت وقدرتی عجیب فرمودند فردا باب کالینز را در بَهجی کار گذارید . برای اولین بار این کلمه را شنیدم وفقط نگاهم را به چهرهٔ دلربای محبوبم دوختم و او خود می دانست که من جان ناقابلی بیش در برابر جهانی از مَراحِم ربانیّه ندارم به تبسّمی جانانه نگاهم را جواب فرمودند .

صفحات ۱۸و۴ کتاب خانم ملکوت

بقلم ایادی امرالله جناب

ابوالقاسم فیضی

انقطاع

حضرت بهاءالله می فرمایند : اینکه مشاهده می نمایی که بعضی از ناس به عزت دنیا مسرورند و به علّو آن مغرور این از غفلت آن نفوس است.

لوح سلطان

حضرت عبدالبهاء وقتی در پاریس تشرف داشتند راجع به پاریس بیاناتی فرمودند واحبا را به خدمت تشویق نموده فرمودند ((هرشخصی قیام نماید منصور ومظفر شود هر نفس منقطعی مؤید گردد.))

احباء پرسیدند که آیا هرقدر از مادیات کم شود بر روحانیات افزوده می شود ؟

فرمودند : انقطاع به عدم اسباب نیست بلکه به عدم تعلق قلب است ما در طهران شب دارای همه چیز بودیم . فردا صبح جمیع را غارت کردند به درجه ای رسید که قوت لایموت نداشتیم من گرسنه بودم نان نداشتیم والده (مادر) قدری آرد دردست من می ریخت به جای نان می خوردم با وجود این مسرور بودیم . بعد حکایت فرمودند به این مضمون :

که دو نفر رفیق بودند یکی غنی منقطع ودیگری فقیر دنیا دار . به خواهش مرد فقیر سفر کردند . مرد غنی از جمیع علائق دنیوی گذشت وحرکت کرد ، مرد فقیر که دید رفیقش از همه چیز گذشته وشاید دیگر مراجعت نکند گفت : صبر کن من حِماری (الاغی) دارم ، او را همراه بیاورم رفیق غنی گفت : تو مرد سفر نیستی زیرا از یک حمار نگذشتی .

اما من از همه چیز گذشتم وقصد مراجعت نداشتم حال آنکه تو جز یک حمار نداشتی برای مراجعت بی قراری ! بعد فرمودند : ((پس انقطاع به عدم تعلق قلب است نه عدم اسباب .))

داستانهای آموزنده فروغ ارباب

نور ایمان ص ۲۷۸

درس هفدهم

عنوان : ذکر حق طبیب جمیع علتهای انسان است

شماره فقرات : ۳۳

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- بیان لزوم توسّل به دعا و مناجات در جمیع احوال

۲- محبت وعشق به جمالقدم کنزی ابدی برای بندگان است .

فقرهٔ ۳۳-

ای بیگانهٔ با یگانه

شمع دلت بر افروختهٔ دست قدرت من است آنـرا به بادهای مخالف نفس وهوی خاموش مکن و طبیب جمیع علتهای تو ذکر من است فراموشش منما . حُبِ مرا سرمایهٔ خود کن و چون بَصَر وجان عزیزش دار .

جمالقدم در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند ((اُتلوا آیاتِ اللهِ فـــی کُـلِّ صَباحٍ ومَساءٍ اِنّ الذی لَم یَتلُ لَم یُوفِ بِعهدِاللهِ وَ میثاقه))

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است : تلاوت کنـید آیات خدا را در هر صبـح و شـام کسیکه تلاوت نکرد وفا نـکرده است به عهد و میثاق

الهی ....))

و در تبیین این حکم مبارک در رسالهٔ سئوال وجواب می فرمایند : مقصود جمیع مانُزِلَ من ملکوت البیان است ....))

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : دعا واسطهٔ میان حقّ وخلق است وسبب توجّه وتعلق قلب هرگز فیض از اعلی به ادنی بدون واسطه تعلق وارتباط حاصل نگردد . اینست که بنده باید به درگاه احدیّت تضرع وابتهال نماید ونماز ونیاز آورد .

مائده جلد ۹ ص ۲۷

أعلی = مرتبهٔ بالاتر - کنایه از عالم الهی

أدنی = مرتبه پائین تر - کنایه از عالم بشری

حضرت بهاء الله در یکی از الواح می فرمایند : ((ای مشتاق عشق ناله از سرجان بکن تا در دلِ جانان مؤثر آید وگریه از چشم روح نما تا به لقای محبوب روشن شود از سوزش قلب بزار تا جمال یار بینی و از آتش عشق بسوز تا چون شمع از حُسن نگار برافروزی))

بیاد محبوب ص ۳۰۳

- فقرهٔ ۳۳ حفظ شود.

- این هفته لغت برای حفظ کردن ندارد.

اعتدال

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : در عالم امکان حیات ونجات هر شیئی از اعتدال و حرکت به موقع است و ممات وهلاکش تجاوز از حد اعتدال وعمل به غیر موقع . هر امر ممدوح وگفتار و کردار مفیدی چون از اعتدال تجاوز کند قبیح ومضراست .

بدایع الآثار جلد دوم

نورایمان ص ۲۲۸ الی ۲۳۰

زمانیکه حضرت عبدالبهاء با قائم مقام در طبریه تشریف داشتند ، طبقه بالای خانهٔ یک کلیمی را اجاره کردند بودند ، حضرت عبدالبهاء نسبت به این فرد کلیمی بی نهایت مهربانی می نمودند در مدتی که منزل او بودند صبح ها می آمد بالا و تورات می خواند . در موقع خواندن تورات خودش را خیلی تکان می داد وتند تند می خواند .

روزی حضرت عبدالبهاء به او فرمودند : می خواهم چیزی بپرسم گفت : بفرمائید حضرت عبدالبهاء فرمودند : اگر انسان یکی از مناجاتهای حضرت داود را با کمال توجه بخواند بهتر است یا اینکه چندین مناجات را تندتند وبدون فکر بخواند ؟ جواب داد : البته زیاد خواندن بهتراست . حضرت عبدالبهاء فرمودند : من برای تو مثل می آوردم گفت : بفرمائید حضرت عبدالبهاء گفتند اگر شخص فقیری پیش سلطان رود وبا کمال ادب وخیلی کوتاه و مختصر از سلطان کمک بخواهد بهتر است یا اینکه هی بگوید :

بیرون کنید ! آن مرد کلیمی از این مثل خوشش آمد وخیلی خندید ومتوجه منظور مبارک شد .

تلخیص از خاطرات حبیب جلد دوم
نورایمان ص ۲۲۸

عبادت

در زمان حضرت موسی یک مرد عابد وزاهد بود که از مردم کناره گرفته بود وشب وروز عبادت می کرد . اما خودش هم می فهمید که در این عبادت کردن ونماز خواندن و دعا خواندن ذوق وحالی که باید داشته باشد ندارد . گاهی به فکر فرو می رفت ودر حالی ک ریش بلند و پرپشت خود را شانه می کرد با خود می گفت : نمی دانم کار من چه عیبی دارد . من که از مال دنیا چیزی ندارم . من که تمام دلم پیش خداست . پس چرا خودم هم باورم نمی شود که این دعا وعبادت را خدا می پسندد .... این بود که تایک روز حضرت موسی را دید گفت : ای موسی احوال من اینست نمی دانم چرا از این همه دعا لذت نمی برم وچرا دلم شور می زند وخوبی خودم باورم نمی شود . خواهش می کنم تو که در کوه طور با خدا مناجات می کنی این مسئله را بپرسی که چرا من ذوق وحال ندارم ؟ چرا هیچ وقت اشکم جاری نمی شود ؟ چرا دلم از محبت خدا لبریز نمی شود ؟ چرا

دلم از صفا وشوق نمی لرزد ؟ من که مانند همهٔ دوستان خـــدا شـب وروز عبادت می کنم این بی حالی به چه دلیل است ؟

موسی گفت : بسیار خوب ، می پرسم حضرت موسی در هنگام راز ونیاز با خدا احوال آن مرد عابد را بیان کرد وعلت بـی حـالی او را پرسـید خـدا جواب داد که : ((ای موسی درست است که این مرد خودش را به عابدان وزاهدان شبیه کرده است وشب وروز دعا می خواند ولی یک چیز کم دارد وآن هم خلوص است . در هر کاری اخلاص شرط کمال است ، فکر آدم باید خالص باشد وتمام متوجه یک چیز باشد اخـــلاص فقـط در کـوه وصحـرا نیست . در همه جا هست . بسیارند کسانی که در میان مردم زندگی مـــی کنند ، اما با خدا یک رنگند . اخلاص صفا می دهد وشوق وذوق مـــی آورد ولی این مرد تمام دلش پیـــش خدانیســت . قسـمتی از فکـرش همیشـه مشغول ریش خودش است .

دایم ریش خودش را شانه می کند وقتی سرش را به سجده می گـذارد در فکر این است که ببیند ریشش به زمین می رسد یا نه . وقتـــی کســی بـه دیدنش می رود می خواهد ریشش مرتب باشد . وقتی جلو آیینه مـــی رود برای چشم بینای خودش که بـــه او داده ایـم شـکرگذار نیسـت وبیشـتر حواسش پیش ریشش است که خودش آن را نگاهداری می کند . درســت است که او خدا را ستایش می کند ودعا بسیار می خواند واز خیلی بدی ها دوری می کند اما این توجهی که به ریش خود دارد جای چیزهای دیگر را گرفته است . چه فرقی می کند یکی در فکر پول است . یکی در فکر مقام

است . یکی در فکر حیله وریاکاری است . او هم در فکر ریش وچون اخلاص ندارد ودر یاد خدا خالص نیست دلش هم صفا ندارد . عبادتش هم ذوق ندارد این است که خودش هم باورش نمی شود وحق دارد .

قصه های شیخ عطار نقل به مضمون

درس هیجدهم

عنوان : قلب پاک جایگاه نزول تجلّی حقّ

شماره فقرات : ۲۷ - ۲۸ - ۴۲ - ۳۲

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- تعلقات مادّی ودنیوی قلب را آلوده کرده جایگاه غیر حق می کند .
(قلبی جایگاه حق می شودکه به صیقل روح از هر تعلّقی پاک گردد).

۲- بیان علّتِ ستر گناهانِ بندگان توسط خداوند : (چون حق خجلت خلقش را نمی پسندد لذا سَتر می کند)

فقرهٔ ۲۷ -

ای دوستِ لِسانی من
قـدری تَامّل اختیار کن، هرگـز شنیده ای که یار و اغیار در
قلبی بگنجد پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید.

لسان عظمت می فرمایند : ((ای بندهٔ یزدان از بیگانگـان بیگانـه شـو تـا یگانه را بشناسی بیگانگـان مردمـی هسـتند کـه شـما را از یگانـه دور می نمایند .

آهنگ بدیع شماره ۴ سال ۴۰

ونیز در لوحی می فرمایند : ((دوستان الهی باید بـــه تقـوی الله قلـوب را تسخیر نمایند و صدور را از آنچه سزاوار نیست مقدس دارند ....))

ودر لوح دنیا نازل : ((... کلمهٔ الهی به مثابه نهالست مَقَر ومُستَقَرش افئده عباد باید آنرا به کوثرِ حکمت وبیان تربیت نمایند تا اصلـــش ثـابت گـردد وفرعش از افلاک بگذرد .))

فقرهٔ ۲۸ -

ای پسر خاک

جمـیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوبرا که محلّ نزول تجلی جمال و اِجلال خود معیّن فرمودم و تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی ، چنانچه در هر زمان که ظهور قُدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خـود را یافت . اغیار دیـد و لامکان به حَرم جانان شتافت ومع ذلک سَتر نمودم وسّر نگشودم وخجلت تو را نپسندیدم

جمال مبارک در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه می فرمایند : ((.... محبوب آنست که مدائن قلوب که در تصرّف جنود نَفـس وهـوی است به سَیفِ بیان وحکمت وتبیان مفتوح شـود لـذا هـر نفسـیکه ارادهٔ

نصرت نماید باید اول به سَیفِ معانی وبیان مدینه قلب خود را تصرّف نماید وازذکر ماسِوی الله محفوظ بدارد وبعد به مدائن قلوب توجّه کند ...))

ودر لوح دیگر می فرمایند : ((... آنچه عِنَدالله محبوب بوده قلوب صافیهٔ عباد او بوده و خواهد بود که شاید معدودی چند از نفس و هوی ظاهر شده به مقرّ قرب بقا در آیند ....)) رسالهٔ راهنمای تبلیغ

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((این مسلّم است که قلبُ عرش تجلّی رحمانی است))
ونیز می فرمایند : ((براستی می فرمایم قلب انسان ودیعهٔ حضرت رحمن است .))

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ((ای عکاس ماهر صفحهٔ قلوب را از جمیع نُقُوش والوان وزنگار وغبار ممتاز نما وملکوت ابهی کن تا انعکاسات ملاء اعلی در او افتد وپرتو شمس حقیقت در او بتابد))

آهنگ بدیع سال ۵ شماره اول
شهرالجلال ۱۰۷ بدیع

فقرهٔ ۳۲ - ای پسر ارض
گر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر ارادهٔ جمالم داری . چشم

از عالمیان بردار زیرا که اراده من و غیر من چون آب وآتش
در یکدل وقلب نگنجد .

فقرهٔ ۴۲ -

ای بندهٔ من

دل را از غِلّ پاک کن وبی حَسَد به بِساطِ قدس اَحَد بِخَرام .

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((... به سه چیز دیدار دست دهد ورستگاری پدیدار شود پاکی دل و دیده وپاکی گوش از آنچه شنیده ...))

و نیز در لوحی می فرمایند : ((.... دل منزل اسرار باقی است او را به توجه اشیاء فانی مَشغول ندارید .....))

مائده جلد ۴ ص ۳۴۰

جمال اقدس ابهی در کلمات مکنونهٔ عربی می فرمایند :

((فُوادَک مَنزِلی قَدِّسهُ لِنُزُولی وَ رُوُحَک مَنظَری طَهِّرها لِظُهُوری))

مضمون بیان مبارک چنین است : ((قلب تو منزل من است پاک کن آنرا

برای نزول من وروح تو نظرگاه من است طاهر وپاک گردان آنرا برای ظاهر شدن من .))

حافظ می گوید :

- فقره ای که باید حفظ شود : ۳۲

- لغاتی که پس از استخراج از لغت نامه باید حفظ گردد :

تَأمّل * - اِجلال * - حَرَم * - مع ذلک - غِلّ * - بساط - اَحَد .

هدیه

حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۱۲ به آمریکا تشریف بردند و در زمان این داستان از شیکاگو دیدن می فرمودند . در حومهٔ شهر شیکاگو ، پسر جوانی به نام (لِروی آیواس) زندگی می کرد . پدر ومادر او از سال ۱۸۹۸ بهائی شده بودند وهمیشه در خانهٔ آنها برای فرزندانشان وهرکس دیگری که علاقمند بود کلاسهای هفتگی امری تشکیل می شد بنابراین ((لِروی)) احساس می کرد که حضرت عبدالبهاء را می شناسد ومی توانیدحدس بزنید که فکر زیارت ایشان چقدر برایش تکان دهند بود .

یک روز صبح لروی وپدرش به طرف هتل پلازا که حضرت عبدالبهاء در آنجا اقامت داشتند حرکت کردند . راه درازی بود وقتی که آنها از ترن پیاده شدند با عدهٔ دیگری از احباء به طرف هتل می رفتند پدرش گفت : مابابد عجله کنیم وگرنه موفق به زیارت سرکار آقا نخواهیم شد .

ناگهان لروی خیلی به هیجان آمد وفریاد زد : ((عجله کنید سرکار آقا دارند از طرف دیگر تشریف می برند)) پدرش پرسید : ((از کجا می دانی از طرف دیگر تشریف می برند ؟)) جواب داد : ((برای اینکه من اینطور احساس می کنم . لروی قبلاً هیچ وقت به هتل پلازا نرفته بود و نمی دانست که چند در دارد ولی او وجود حضرت عبدالبهاء را در آنجا احساس کرده بود وحق هم بااو بود . زیرا وقتی که آنها به هتل رسیدند دیدند حضرت عبدالبهاء دارند هتل را ترک می کنند . لروی وپدرش که

خیلی ناامید شده بودند به دیوار ساختمان تکیه دادند ولی ناگهان حضرت عبدالبهاء با اشارهٔ دست به آنها فرمودند که به طرف اتومبیلی که ایشان سوار بودند بروند . سالها بعد لزوی دربارهٔ آن ملاقات اینطور گفت : به خاطر می آورم به طرف ایشان حرکت کردیم . من همانطور جلو رفتم که دست ایشان را بگیرم آنرا احساس کنم وببینم که آیا مانند همهٔ ما بشر هستند ؟ تجربهٔ فوق العاده ای بود .

همچنین خاطرهٔ جالب دیگری از ملاقات با حضرت عبدالبهاء در هتل پلازا تعریف کرده است :

" روزی که برای زیارت حضرت عبدالبهاء می رفتیم درراه تصمیم گرفتم که برای ایشان گل بخرم . پول زیادی نداشتم ولی یک دسته گل زیبای میخک سفید خریدم . من خیلی گل میخک را دوست دارم . ولی وقتی که به هتل نزدیک شدیم به پدرم گفتم : این گلها را به سرکار آقا نخواهم داد اوپرسید : چرا نه ؟ حضرت عبدالبهاء عاشق گل هستند . من گفتم : می دانم ولی من اینها را به ایشان نخواهم داد . دوباره پرسید : چرا ؟ جواب دادم : من آمده ام که قلبم را به حضرت عبدالبهاءتقدیم کنم . ایشان می دانند که درون قلب شخص چیست . این همان چیزی است که که من برای تقدیم دارم . پدرم گلها را گرفت و وقتی که بالارفتیم آنها را به سرکار آقا داد . حضرت عبدالبهاء همانطور که نشسته بودند وصحبت می فرمودند ، گلها را بو می کردند وصورت خودشان را در آنها فرو می بردند وعطر آن را استشمام می فرمودند . من روی زمین جلوی پای

ایشان نشسته بودم وبه ایشان نگاه می کردم وقتی که ایشان چشمشان را به کسی برمی گرداندند ومستقیما" در صورتش نگاه می کردند معلوم بود که تمام روح او را می خواندند . آن روز وقتی که صحبتشان تمام شد ایستادند وبا همه به گرمی دست دادند ، به هریک یکی از میخکهای سفید را مرحمت فرمودند واین ادامه داشت تا زمانیکه فقط چند تایی میخک سفید باقی مانده بود .

من پشت حضرت عبدالبهاء ایستاده بودم وفقط سه یا چهار گل دیگر باقی مانده بود فکر کردم ای کاش ایشان برگردند وقبل از اینکه گلها تمام شوند با من دست بدهند درست در همان وقتی که من در این فکر بودم ، ایشان برگشتند وبه من نگاه کردند یک گل رز قرمز به یقهٔ لباس مبارک بود ایشان آنرا از لباسشان بازکردند وبه من دادند . آن وقت من فهمیدم که ایشان می دانستند که من میخکها را آورده ام . وقتی که رُز را به من دادند دیدم که کمی خون روی آن است . سنجاق گل به انگشتان فرو رفته بود . من آن گل با خون حضرت عبدالبهاء را تا امروز نگه داشته ام .

مجله ورقا سال سوم شمارهٔ دهم

نورایمان ص ۲۴۴

ترک تعلّقات مادّی و دنیوی

وقتی جناب ابوالقاسم فیضی ایادی امرالله با مدرک تحصیلی ودانستن زبان انگلیسی به ایرانِ آن روز آمد ، بلافاصله در شرکت نفت شغل خوبی گرفت وجادّهٔ ترقی در جلویش هموار آمد . توقیع حضرت ولی امرالله به ایران رسید که به خاطر بسته شدن مدارس بهائیان اطفال نجف آباد بی معلم هستند وخوبست یکی از یاران همتی نماید ومعلمی آن اطفال را به عهده گیرد . فیضی می توانست بگوید هرچه روی دهد تقدیر الهی است . مدارس بسته شده تقدیر الهی است ولابد کسی برای تعلیم این اطفال خواهد رفت . می توانست قدمی نیز بیشتر رود وکسی را وکیل سازد واز حقوق خوبی که می گرفت سهم اندکی به جوانی بدهد واو را رهسپار نجف آباد کند .

اما فیضی که دیده بود حضرت ولی امرالله چگونه شب وروز خود را وقف خدمت به امر می فرمایند و فیضی که می دانست باید شب و روز در فکر باشد که چگونه به امرالهی خدمت کند این موهبت بزرگ را از دست نداد . کار و شغل و مقام را رها ساخت و در میان حیرتِ خیر اندیشانی که او را از این کار برحذر می ساختند و به رغم مدعیانی که منع عشق می نمودند راهی قصبهٔ دور افتاده ای در کنار اصفهان شد وشغل معلّمی پیشه گرفت . (۱)

فیضی به مقام ایادی امرالله مفتخر شد در ارض اقدس جزء ایادی مقیم به خدمات بزرگ نائل آمد . در کنفرانسهای بزرگ چندین صد نفری شرکت

نمود . در فرودگاهها صدها نفر به استقبال وبدرقه اش شتافتند . در جلسات چندین صد نفری شرکت کرد وبا نطق وقدرت بیان خود همه را مسحور ساخت . اما همین شخصیت ، همین فیضی در یکی از آخرین سفرهایش در یک شور اروپایی با حالت وحسرتی عجیب در جمعی از احباء ایرانی فرمود : اکنون که به زندگی گذشته ام نگاه می کنم ، روشن ترین نقطه در فکر وروحم که گویی چون نور افکنی قوی تاریکی ها را روشنی می بخشد همان سالهای اقامتم در نجف آباد است . چنین بود میدان خدمت فیضی ، سالها بعد که به شرق وغرب عالم سفر کرد از مشاهدهٔ همان اطفال دهکده که اینک جوانان دانشگاهی شده ویا در مراجع علمی صاحب مقامی بودند لذتها می برد از شنیدن شرح خدمتشان در امر غرق شادی می گشت وهمه جا شرح موفقیت آنها را بازگو می نمود .

(پیام بهائی شماره ۱۳۲ صفحه ۲۳ و ۳۲)

درس شوزدهم

عنوان : در ستایش سحرخیزی

شماره فقرات : ۲۹ و ۳۱

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- راحت و تن آسایی انسان سبب غفلت از حق‌ومـوجب محرومیت از عنایات الهی است .

۲- خداوند به صِرف فضلش خطایای ما را می پوشاند .

فقرهٔ ۲۹ -

ای جوهر هوی

بسا سحرگاهان که ازمَشرِقِ لامکان به مکانِ توآمدم و ترا در در بِستَر راحت به غَیرخودمشغول یافتم وچون برقِ روحانی به غَمام عِزّ سلطانی رجوع نمودم و در مَکامِنِ قُربِ خود نـزد جنود قدس اظهار نداشتم .

فقرهٔ ۳۱ -

ای بندهٔ دنیا

در سحرگاهان نسیم عنایت من برتو مرور نمود وترا در فِراش غَفلت خفته یافت وبرحال توگریست وبازگشت .

جمالقدم می فرمایند : ((ای سلمان ، القاء کن که بَسا از اسحار که تجلّی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمود و شما را بدُون خود مشغول یافت وبه مقرّ خود راجع شد .))

مجموعه الواح مبارکه ص ۱۵۶

ونیز می فرمایند : ((.... بَسا نسایم رَحمن که از مَکمَن عزّ سُبحان در سحرگاهان بر مُحتَجِبان مرور نموده وکل را در غفلت از جمال منّان بر بستر نسیان غافل یافته وبه مقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربانی است راجع گشته ....))

مجموعه الواح مبارکه ص ۱۶۷

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((.... بسا از لیالی که جمیع در بستر راحت خفته بودید واین جمال احدیّت در مقابل مشرکین ظاهر وقائم وچه ایامها که خوفاً لِاَنفُسِکُم (ترس از نفسهایتان) در حُجبات ستر خود را محفوظ ومستور می داشتید وجمال عزّ تمکین در مابین مشرکین واضح ولائح و هویدا .....))

مجموعه الواح مبارکه ص۱۸۱

جمال مبارک در یکی از آثار مبارکه می فرمایند: ((مرده کسی که از این باد جانبخش در این بامداد دلکش بیدار نشد .

مجموعه الواح مبارکه ص ۲۵۶

- فقره ای که باید حفظ شود : ۲۹

- لغاتی که باید معانی آن از لغت نامه استخراج وحفظ گردد :

جوهر* - هوی - لامکان - غَمام - مَکامِن* - فراش

سحر خیز باش تا کامروا شوی

بزرگمهر وزیر دانشمندخسرو انوشیروان بود که همیشه خسرو را با پندهای عاقلانه اش راهنمایی می کرد . یک روز صبح زود بزرگمهر برای کار مهمی به بارگاه خسرو رفت اما خسرو هنوز از خواب بیدار نشده بود . زیرا عادت داشت صبحها تا دیروقت می خوابید .

بزرگمهر که به سحرخیزی عادت داشت بارها به خسرو نیز سفارش کرده بود پیش از طلوع آفتاب از خواب برخیزد ومی گفت : سحرخیزباش تا کامروا باشی . خسرو نیز از این یادآوری بزرگمهر که در واقع حکم سرزنش داشت ناراحت می شد اما سکوت می کرد ، آن روز صبح که کار مهمی در پیش بود بزرگمهر خسرو را پند داد و گفت : خواب صبح یک عادت ناپسند است ودیر خوابیدن ودیر برخاستن برای خسرو عیب است .

سحرخیزی همیشه و برا ی همه کس مایه کامیابی های بسیار است .

خسرو این حرف را شنید و پاسخی نداد ولی در دل فکر کرد این وزیر خیرخواه دست بردار نیست . خوب است که یک درسی به او بدهم وکاری کنیم که او از سحرخیزی خودش ضرری ببیند وآن وقت به شوخی خودش را سرزنش کنیم وبخندیم . این بود که به دو نفر از چاکران خود دستور داد لباس مبدل بپوشند و به صورت ولگردان درآیند وفردا صبح زود که هنوز تاریک است در راهی که بزرگمهر از آنجا به بارگاه می آید پنهان شوند و همینکه او رسید مانند دزدها براوحمله کنند ولباسهایش را در

آورند تا بزرگمهر مجبور شود به خانه برگردد ودوباره لباس بپوشد .
چاکران همین کار را کردند وصبح زود راه را بر بزرگمهر بستند واز او پول خواستند بزرگمهر گفت : من زر و سیم ندارم مردی وارسته ام ودارایی من عقل ودانش من است اگر می خواهید پندی به شما بدهم . آنها جواب دادند : اگر عقل و دانش داشتی نصف شب توی کوچه راه نمی افتادی . پند را هم به خودت بده حال که پول نداری لباسهای تو برای ما کافی است ولباسهای او را در آوردند . بزرگمهر مجبور شد برای پوشیدن لباس به خانه برود وبرای همین آن روز دیر به بارگاه خود رسید . انوشیروان از او پرسید : امروز چرا دیر آمدی ؟ بزرگمهر گفت : زودتر آمده بودم هوا تاریک بود . در کوچه دزدان برسرم ریخته ولباسهایم را بردند وناچار به خانه برگشتم وجامهٔ وزیری فراهم کردم وآمدم . خسرو با خنده گفت : خوب است عاقبت خودت فایدهٔ سحرخیزی را فهمیدی . حالا باز به ما بگو سحرخیز باش تا کامروا باشی . پس کامروایی خودت کجا رفت ؟ مگر نه این است که امروز هم سحرخیزی کرده بودی ؟ بزرگمهر جواب داد : هنوز عقیده ام همان است . سحرخیز باش تا کامروا باشی امروز چون دزدان زودتر از من از خواب برخاسته بودند آنها کامرواتر شدند و لباسهای من نصیب آنها شد .

قصه های مرزبان نامه - نقل به مضمون

درس بیستم

عنوان : اجتناب از هوی و هوس

شماره فقرات : ۳۵ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- تابعیت نفس امارّه (هوی وهوس نفسانی) موجب اکتفا کردن انسان به لذات زود گذر ومحرومیت از لذآت ابدی و روحانی است .

۲- شاهنشهی فردوس مقام ایمان و رضای حق است .

فقرهٔ ۳۵ -

ای اهل رضوان مَن

نهال محبت و دوستی شما را در روضهٔ قُدس رضوان به ید ملاطفت غَرس نمودم و به نیسانِ مَرحَمت آبش دادم،حال نزدیک به ثمر رسیده . جهدی نمائید تا محفوظ ماند وبه نارِ آمَل وشهوت نسوزد .

جمالقدم می فرمایند : ((از هر نفسی نار آمَل وشهوت ظاهر او از حق نبوده و نیست ....))

فقرهٔ ۳۷ -

ای بندهٔ من

ملک بیزوال را به اِنزالی از دست مده و شاهنشهی فردوس را به شهـوتی از دست مده اینست کوثر حَیَوان که از معین قلم رحمن ساری گشته طوبی للشاربین .

حضرت عبدالبهاء در تبیین وتوضیح کلمهٔ ((انزال)) در مائدهٔ آسـمانی جلد ۲ ص ۹۵ چنین می فرمـایند : ((.... فَـالانزالِ کنایـةٌ مِـن اِتبـاعِ الشَهَواتِ وَ اِرتکابِ اَلخطیات مِنْ اَیّ نوعٍ کانَ ...))

مضمون بیان مبارک چنین است :

((ومقصود از انزال کنایه از تبعیت شَهوات ومرتکـب شـدن خطاهـا از هرنوعی باشد است .))

قلم الهی می فرماید : ((آب زندگانی بیان الهی است و همچنین بیناتش ، جهد نمائید شاید اهل عالم از این کوثر باقی بـه حیـات ابـدی فـائز شوند وبه نور حکمت و بیان امکان را منوّر دارند .

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : (در معنی کوثر) : ((کوثر اصلش مشتق از کثرت است که به معنی ازدیاد است کوثر الهی نفحات قدس است که مُحیی ارواح است .))

مائده جلد ۲ ص ۹۵

فقرهٔ ۳۸ -

ای پسر روح

قفس بشکن وچون همایِ عشق به هوای قدس پرواز کن و از نَفْس بگذر و با نَفَسِ رحمانی در فضایِ قُدسِ ربّانی بیارام .

محور اساسی توضیحات مربی :

۱- مقایسه عالم محدود مادی و عوالم نامحدود روحانی با توسل به نمادهای مندرج در نصوص . (قفس - همای عشق)

۲- دل بستن به شئون عالم مادی موجب محرومیت از نعمات ابدی الهی است .

فقرهٔ ۳۹ - ای پسر رَماد

براحت یُومی قانع مشو واز راحتِ بیزوال باقیّه مگذروگلشنِ باقی عیش جاودانرا به گلخن فانیِ تُرابی تبدیل منما.از زندان به صحراهای خوش جان عروج کن واز قَفسِ امکان به رضوان دلکش لامکان بخرام .

حضرت بهاء الله می فرمایند : قوله تعالی : ((.... قسم به آفتاب افق توانائی اگر دنیا را قدری بود جمالقدم سنین معدود ات در سجن اعظم

ساکن نبود انسان تا در دنیاست فی الحقیقه در سکرات بوده وهست مگر قلوب فارغه که به بَصَر الهی در اشیاء ناظراند .))

مائده ۸ ص ۱۰۶

جمال اقدس ابهی می فرمایند : مَثَل شما مثل طیری است که به اَجنَحهٔ منیعه در کمال روح وریحان در هواهای خوش سُبحان با نهایت اطمینان طیران نماید وبعد به گمان دانه به آب وگِل ارض میل نماید وبه حرصِ تمام خود را به آب وتُراب بیالاید و بعد که ارادهٔ صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اَجنحهٔ آلوده به آب و گِل قادر به طیران نبوده ونخواهد بود . در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را ساکن ارض فانیه بیند .

حال ای عباد پرهای خود را به طِینِ غفلت وظنون و ترابِ غِلّ و بَغضا میالائید تا از طَیران در آسمانهای قدسِ عرفان محروم وممنوع نمانید ...))

مجموع الواح مبارکه ص ۳۲۵

اَجنَحهٔ = بالها ، پرها

طیران = پرواز کردن ، پریدن

صعود = بالا رفتن ، ارتقاء جستن

مقهور = مغلوب ، شکست خورده

طین = گِل ، خاک

غِلّ = کینه ، بغض ، دورویی

وهمچنین می فرماید : ((دنیا نمایشی است بی حقیقت ونیستی است بصورت هستیِ آراسته دل به او مبندید واز پروردگار خود مگسلید ومباشید از غفلت کنندگان براستی می گویم که مَثَل دنیا مِثل سرابی است که به صورت آب نماید وصاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند وچون به او رسند بی بهره ونصیب مانند ....))

مجموعه الواح ص ۳۲۸

حضرت بهاء الله می فرمایند : عزّت وذلّت ، فقر و غنا ، زحمت وراحت کل در مرور است وعنقریب جمیع مَن عَلی الارض به قبور راجع .

گلزار تعالیم بهائی
نورایمان ص ۱۰۳

- فقره ای که باید حفظ شود : ۳۸
- لغاتی که باید معانی آن را از لغت نامه استخراج وحفظ گردد :

دلکش - روضه* - نیسان* - اَمَل* - اِنزال - کوثر - معین*

نمایش خیمه شب بازی

در زمانی که جمال مبارک کودک بودند پدرشان برای یکی از برادران بزرگ حضرت بهاء الله جشن عروسی بزرگی ترتیب دادند . در آن زمان رسم بود که هفت شبانه روز جشن بگیرند . در روز آخر جشن برنامه ای بود به شکل خیمه شب بازی .

مردم زیادی برای این جشن دعوت شده بودند . برای این نمایش چادری در وسط حیاط بر پا کردند وعروسکهایی شبیه انسان با لباسهای مختلف باندازهٔ یک وجب برای بازی آماده کردند . یکی از عروسکها به اسم جارچی با فریاد به همه اطلاع داد که سلطان بزودی می آید وهمه آمادهٔ سلام باشند . این سبب شد که همهٔ وزراء وبزرگان وسربازان با لباسها و وسایل خود در صفهای مرتبی ایستادند . شاه با تاج شاهی و وسایل شاهانهٔ خود وارد عمل شد وبرتخت پادشاهی نشست . عده ای از مأموران شیپور زدند وعده ای دیگر تیراندازی کردند که دود آن همهٔ محل نمایش را گرفت بعد که دود فرو نشست دزدی را که گرفته بودند نزد شاه آوردند وشاه دستور داد گردن او را بزنند ومیرغضب آن عروسک را زد وآب قرمزی که قبلاً درست کرده بودند از او جاری شد . بعد از مدتی خبر رسید که به یکی از مرزهای کشور حمله شده است . شاه چندین گروه و توپ وتفنگ برای جنگ با دشمن فرستاد وصدای تیراندازی بلند شد . حضرت بهاء الله که خودشان این داستان را تعریف کرده اند می فرمایند : من در آن سن

کم در فکر بودم که آیا این چه اسبابی است که چندی پیش این شاه با این قدرت وعظمت واین قصر ومحل و وزیر وسرباز وناگهان همهٔ این امور به جنگ وجدال تبدیل شد بعد چادر را برداشتند وشخصی از آنجا بیرون آمد که یک جعبه در دست داشت از او پرسیدم : این جعبه چیست . گفت : آنچه دیدید از بزرگی وقدرت شاه و وزراء و بزرگان کشور وآنهمه سروصدا همه در این جعبه است . از آن زمان زندگی انسان واسباب این دنیا به نظر من مانند نمایشی است که سرانجام آن به جعبه قبر ختم می شود .

نورایمان ص ۱۰۳

هوالله بیستم و یکم

عنوان : رُجحانِ اختیار ورضای حق بر رضای خود

شماره فقرات : ۱۹ و ۲۰

محور اساسی توضیحات مربی :

- توضیح اصطلاح صبح صادق و شجرهٔ انیسا

فقرهٔ ۱۹ - ای دوستانِ من

آیا فراموش کرده ایـد آن صبحِ صادقِ روشنی را که در ظِلِ شجرهٔ انیسا که در فردوسِ اعظم غَرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمهٔ طیبهٔ تکلّم فرمودم وجمیعِ آن کلماترا شَنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود .

حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به جناب ابن ابهر می فرمایند :

((.... و اَمّا شَجَره اَنیسا هُوَ الهَیکَلُ الکَریمُ وَ سِدرهُ المُنتهی وَ شَجَـرهُ الحیاتِ وُ الزَیتُونَهِ التی لاشَرقیهء ولا غربیـه یَکادُ زَیتُها یضیئی وَلَولَم تَمسَهُ نارٌ))

سورهٔ نورآیهٔ ۳۵

ترجمه : ((امّا شجرهٔ انیسا اوست هیکل کریم و سدرهٔ منتهی وشجرهٔ حیات ودرخت با برکت زیتون که نه شرقی است ونه غربی . به زودی روغنش روشنایی می بخشد اگر چه آتش نگرفته باشد .))

و نیز می فرمایند : ((هوالله ، ای بندهٔ حق فرصت نیست مختصر مرقوم می شود ، شجرهٔ انیسا جمال مبارک است که در ظل شجرهٔ الهیه عهد و پیمان بسته شد وعلیک التحیهٔ والثنا، ع ع .))

شجرهٔ انیسا : مانند اصطلاحات ((شجرهٔ حیات)) ((شجرهٔ الهیه)) ((سدرهٔ طور)) ((سدرة المنتهی)) کلاً به ذات مبارک مظهر الهی حضرت بهاءالله اطلاق شده است توضیحات بیشتر در لغت نامه موجود است .

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- کسب رضای الهی وفراغت از رضای خود .

۲- شرط اصلی کسب رضای حق

فقرهٔ ۲۰ -

ای دوستان

رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز مخواهید و با دلهای مرده که به آمال و آرزو

آلوده شده نزد من میآئید ، اگر صَدر را مقدس کنید حال آن صحـرا و آن فضا را به نظر در آرید و بیان من بـر همهٔ شما[ها] معلوم شود .

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوحی می فرمایند :

((.... حقیقت رضا اعظم موهبت جمال ابهی است ولی تحقق این صفت که اعظم منقبت عالم انسانی است مشکل است چه که بسیار صَعـــب و سخت است حین امتحان معلوم و واضح گردد .))

مائدهٔ جلد ۵

- فقرهٔ ۲۰ باید حفظ گردد

- لغاتی که باید معانی آن از لغت نامه استخراج وحفظ گردد :

ظِلّ - انیسا* - فردوس اعظم* - غَرس - شجرهٔ انیسا* - صَدر*

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((بر هرصاحب بصـــر وادراکـی معلـوم و واضح است که ازحق جل جلاله آنچـه ظـاهر مـی شـود از مقتضیـات حکمت بالغه بوده وهست واگر کسی تفویض نماید وتوکـل کنـد آنچـه مصلحت اوست ظاهر شود .))

گلزار تعالیم بهائی

حکایت

وقتی حضرت بهاء الله از استامبول به ادرنه تشریف بردند ، شخصی به نام علی بیگ یوزباشی همراه قافلهٔ مبارک بود . علی بیگ در راه بش خدمت می کرد ودر جهٔ بسیار پائینی داشت . تمام دوران خدمتش در همین درجه مانده بود امیدی نداشت که درجهٔ بالاتری بگیرد . در ادرنه وقتی به حضور حضرت بهاء الله آمد که خداحافظی کند عرض کرد : من همیشه دلم می خواست درجهٔ بالاتری بگیرم اما چون درس نخوانده ام برای من ممکن نیست می دانم اگر شما اراده بفرمائید من ترفیع خواهم گرفت ، حضرت بهاء الله به او اطمینان دادند ک ترفیع خواهد گرفت . چند روز بعد علی بیگ خوشحال برگشت که تشکر کند چون درجهٔ ((بیگ باشی)) گرفته بود . مدتی گذشت علی بیگ به فکر افتاد درجهٔ بالاتری بگیرد ولی می دانست در ارتش به آدمی مثل او هرگز درجهٔ بالاتری نخواهند داد . برای همین دوباره به حضور جمال مبارک آمد وعرض کرد من ترفیع می خواهم و می دانم غیر ممکن است اما اگر شما اراده بفرمائید ممکن می شود . حضرت بهاء الله فرمودند : بسیار خوب . علی بیگ خوشحال رفت . چون مطمئن بود حالا که حضرت بهاء الله قبول فرموده اند ترفیع خواهد گرفت . مدت کوتاهی گذشت ویک روز علی بیگ خوشحال برگشت ویک نشان ((میرآلای)) به سینه اش زده بود . همه جا می گفت من این درجه ها را از جمال مبارک دارم . مدتی گذشت وعلی بیگ باز به فکر افتاد درجهٔ بالاتری

بگیرد. علی بیگ پیر بود ودلش می خواست پاشا بشود وقتی به حضور جمال مبارک آمد ودرخواست ترفیع درجه کرد حضرت بهاء الله به او فرمودند : علی بیگ مگر انسان چقدر زندگی می کند ؟ چند روز بعد علی بیگ وفات کرد . بهاء الله شمس حقیقت

نورایمان ص ۱۳۰

شیخ محمود عرب مفتی عکا وبسیار پولدار بود وبه حضرت بهاء الله ایمان آورده بود . او زمینهای زیادی داشت که در آنها زراعت می کرد وغیر از آن از دیگران هم زمین اجاره کرده و در آنها نیز زراعت می کرد و چون در کارش ماهر بود هرسال بر ثروتش افزوده می شد . یکسال هنگامی که می خواست چند ده اجاره کند . حضرت عبدالبهاء به او فرمودند : امسال زمین اجاره نکن شیخ محمود گوش نکرد وچندین ده اجاره کرد . احباء از او پرسیدند : چرا حرف حضرت عبدالبهاء را گوش نکردی ؟ مگر ایشان نفرمودند امسال ده اجاره نکن؟

شیخ محمود گفت : حضرت عبدالبهاء از امور روحانی ومسائل دینی اطلاع دارند ولی در امور مادی ومسائل پولی من تجربه دارم . مخصوصا امسال که زمین ها را ارزانتر اجاره کرده ام وسود بیشتری می برم . مدتی گذشت وموقع برداشت محصول دسته های ملخ حمله کردند وتمام محصول را خوردند . شیخ محمود خیلی ضرر کرد . بعد از این واقعه هرموقع احباء را می دید سرش را تکان می داد که یعنی دیگر توبه کردم وبعد از این همیشه حرف مولایم را گوش می کنم . مصابیح هدایت جلد پنجم

نور ایمان ص ۲۷

درس بیست و دوم

عنوان : غفلت انسان از حق وعصیان او

شماره فقرات : ۲۱ - ۲۲ - ۷۴

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- سُرور حاصل از کسب شئون فانی عالم از صد هزار حُزن بدتر است

۲- ورود به جبروت باقی حق و تقدیس از همه رنگها (شئونات فانیه)

قطع جمیع تعلقات فانی و تعلق به حق یا به رنگ او در آمدن است

فقرهٔ ۲۱ -

(در سطر هشتم از آسطُر قُدس که در لوح پنجم از فردوس است می فرماید :)

ای مردگان فِراش غَفلت

قرنها گذشت و عمر گرانمایه را به انتها رسانده اید و نَفَس پاکی از شما به ساحت قدس ما نیامد ، در آبحُرِ شِرک مُستَغرقید و کلمهٔ توحید بر زبان می رانید مبغوضِ مرا محبوب خود دانسته اید ودشمنِ مرا دوست خود گرفته اید و در ارضِ من به کمال خرمی و سرور مشی می نمائیدوغافل از آنکه زمین من ازتوبیزار است واشیای ارض از تو در گریز،

اگر فی الجمله بصر بگشائی صد هزار حُزن را از این سرور خوشتر دانی و فنا را از این حیات نیکوتر شمری .

مربی عزیز ، توضیح اصطلاحات (اسطر قدس و لوح پنجم از فـردوس) درلغت نامه موجود است لطفاً استخراج نمائید .

محور اساسی توضیحات مربی :

- اَعمال عباد موجب دوری آنها از حق می شود حال آنکه حق همیشه به ما نزدیک است .

فقرهٔ ۲۲ -

ای خاک متحرک

مـن به تو مأنوسم و تو از من مأیوس . سیف عصیان شجرهٔ امید تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم وتو در جمیع احوال از من دور . و من عزّت بی زوال برای تو اختیارنمودم وتو ذلّت بی منتهی برای خود پسندیدی . آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار .

توضیح :

حضـرت بهاء الله در لـوح دنیـا مـی فـرمـایند : ((.... خورشـیـد بـزرگی پرتو افکنده و ا بر بخشش سایه گسترده . با بهـره کسـی کـه خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت .))

توضیح :

خدا چون خالق اشیاء ومصدر ومبدأ ومنشأ آنهاست وجمیع موجودات به سبب بهره ای که از تجلی الهی به هریک از آنها رسیده است هستی یافته اند ، لهذا خداوند محیط بر اشیاء وعالم به آنهاست . پس خدا به هرچیزی نزدیک است حتی نزدیک تر از آن چیز به خود است . منتهی خلق او گاه از این تجلّی در غفلت می ماند وگاه بدان آگاه می شوند ، یعنی از جانب حق همیشه نزدیکی است اما خلق ممکن است به حق نزدیک یا از او دور باشند والبته این نزدیکی و دوری را نسبت به تجلّی خدا در جهان وفیضی که از ظهور او به خلق می رسد باید منظورداشت والا در بین ذات واجب وعالَم اِمکان فصل و قُرب و بُعد به هیچ وجه ممکن نیست .

دوست نزدیکتر از من به من است
واین عجب بین که من ازوی دورم

فقرهٔ ۷۴ -

ای ابناء غرور

به سلطنتِ فانیهٔ آیّامی ، از جبروت باقیِ من گذشته وخود را به اسباب زردوسرخ می آرائیدوبدین سبب افتخارمی نمائید قسم به جمالم که جمیع را در خیمهٔ یکرنگ تراب در آوَرَم وهمهٔ این رنگهای مختلفه را از میان بردارم . مگر کسانی که به رنگ من در آیند وآن تقدیس از همهٔ رنگهاست .

حضرت بهاء الله می فرمایند : به حزن دنیا محزون مباش وبه سرورش مسرور نَه‌که هر دو چون برق بگذرد و فانی گردد . دل از فانی بردار و به جبروت باقی وارد شو .

حضرت بهاء الله در لوح سلمان می فرمایند : ای سلمان . بگو به عباد که در شاطی بحر قِدَم وارد شوید تا ازجمیع رنگها مقدّس گردید وبه مقرّ اقدس اَطهر ومَنظرِ اکبر وارد شوید .

مجموعه الواح ص ۱۴۹

ونیز می فرمایند : ((لَعمرُالله مقدّر شده از برای اولیاء آنچه که اَقلام عالم از ذکرش عاجز وقاصر است . بعضی از عباد مشاهده شد به حرفی آمدند وبه حرفی برگشتند اَلوانِ دو یوم ایشان را از عنایت ابدیّه ونعمتهای سرمدّیه منع نمود ومحروم ساخت .))

مائده جلد هشتم ص ۱۰۹

لَعمرُالله = قسم به خدا

- فقرهٔ ۲۲ باید حفظ شود.

- اصطلاحات و لغاتی که باید پس از استخراج حفظ شود : ساحت* - ابحر* - شِرک - مبغوض - مَشی* - سَیف* - عصیان - جبروت*

یدغیبی

ای طالب رضای الهی در این جهان فانی کسی را بقائی نـــه و نفســی را ثبات حیاتی نیست ، عنقریب ملوک ارض در بســتر خــاک بخســبند و مملوک نیز نجات نیابد کلّ در زیر این خیمهٔ یــک رنــگ در آیند نــه مستمند ماند ونه ارجمند نه امیر ماند نه فقیر نه وزیر ماند ونـــه اســیر بینایان کور گردند و زندگان اسیر گور گردند خوشا به حال کســی کــه رضای الهی جوید و راه هدایت پوید واسرار حقیقت گوید ....

پیام آسمانی - نورایمان ص ۲۰۷

ساختمان مقام اعلی یکــی از مهمــترین اقداماتی بــود کــه حضــرت عبدالبهاء به عهده گرفته بودند اما مشکلات زیادی در کار بود . ســخت ترین این مشکلات گرفتاریهایی بود که دشمنان ایجاد می کردند . یکی از این موآرد وقتی بود که مخالفین نامه به دربار پادشاه عثمانی نوشــته وشکایت کرده بودند که حضرت عبدالبهاء مشغول ساختن قلعه هستند وخیال دارند انقلاب کنند . یکی از احباء به نام اسمعیل آقا خودش آنجا بوده است تعریف می کند که قبل از آنکه از طرف دولت عثمانی بازرس به حیفا فرستاده شود حضرت عبدالبهاء تمام احبای ساکن حیفا را بــه نقاط دیگر مثــل بــیروت و مصــر فرســتادند فقــط خــانوادهٔ حضــرت عبدالبهاء وچند نفر دیگر از احبای قدیمی بــاقی مــاندند . مــن (آقــا اسمعیل) ودیگر خادمین اثاثیه را بسته بندی کردیــم وآمــادهٔ حرکــت

شدیم چون می دانستیم وقتی مأمورین دولت بیایند دیگر فرصت جمع کردن اثاثیه نخواهد بود . بین مردم شایع شده بود که مأمورین دولت قرار است حضرت عبدالبهاء را به صحرای فیزان بفرستند . حاجی میرزا حیدرعلی که از احبای بسیار قدیمی و مردی سالخورده بود نزد حضرت عبدالبهاء آمد . عرض کرد احبای آمریکا کشتی مخصوص کرایه وبه عکا فرستاده اند تا خانوادهٔ مبارک با کشتی به آمریکا سفر کرده واز خطر نجات پیدا کنند . حضرت عبدالبهاء فرمودند ، حضرت اعلی در مقابل دشمنان وآتش گلوله استقامت کردند ، حضرت بهاء الله زندان و زنجیر را تا آخر عمر تحمّل فرمودند . آیا حالا خوبست من از مقابل دشمنان فرار اختیار کنم . در صورتی که آرزوی من این است که جانم را در راه حضرت بهاء الله فدا کنم . حال شما بروید وبا بقیّه احبّاء مشورت کنید ونتیجه را به من بنویسید . احبّاء اطاعت کردند و دور هم جمع شدند وبه مشورت پرداختند . نتیجهٔ مشورت این شد که بهتراست حضرت عبدالبهاء با کشتی آماده در ساحل عکا به مکان امنی سفر نمایند . چند روز گذشت وحضرت عبدالبهاء چیزی نفرمودند بالاخره حاجی میرزا حیدر علی نزد حضرت عبدالبهاء آمد وعرض کرد قربان همانطور که فرمودید ماجمع شدیم وبعد از مشورت نظر خود را نوشتیم . حضرت عبدالبهاء فرمودند بله نامهٔ شما رسید امّا مَن از ملکوت ابهی هم جواب خواسته ام که هنوز نرسیده است دو یا سه روز بعد اسمعیل آقا خواب می بیند که از طرف روضهٔ مبارکه با توپ به طرف عکا و دریا تیراندازی

می شود ، پریشان ونگران از خواب بیدار می شود صبح آن روز نزد حضرت عبدالبهاء می رود وخوابش را تعریف می کند . حضرت عبدالبهاء می فرمایند خواب تو رؤیای صادقه است و بزودی توپ خدا صدا خواهد کرد . چند روز که گذشت خبر رسید در شهر اِستامبول پایتخت عثمانی انقلاب شده همهٔ مأمورینی هم که جهت دستگیری حضرت عبدالبهاء عازم حیفا بودند مجبور به بازگشت شدند . این انقلاب سبب شد که حکومت عوض شود وتمام زندانی ها هم آزاد شوند . حضرت عبدالبهاء هم که زندانی دولت عثمانی بودند آزاد گشتند . روزی حضرت عبدالبهاء فرمودند : آقا اسمعیل توپ خدا خیلی زود به صدا در آمد . !

نورایمان ص ۲۰۷
آهنگ بدیع شماره ۳۲۶ سال۳۰

درس بیست و سوم

عنوان : اجتناب از مشاهدهٔ غیر حق

شماره فقرات : ۷ - ۸ - ۷۵

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- قربیت الهی و ورود به سُرادق خُلدو افلاک اُنس موکول به برداشتن قدمی در جهت صیقل روح است

۲- فرصت برای قُربیت حق بغتةً از دست می رود پس با پرداختن به شئون فریبندهٔ عالم نباید از این فرصت غفلت کرد .

۳- معنی صیقل قلب : ((انقطاع از ما سوی الله است که مستلزم برداشتن قدم اول به طرف حق با قبول واجرای احکام الهی وخدمت و جانفشانی در راه حق است .))

۴- توضیح مثال : ((مَثَل شما مِثلِ طِیرِ غافلی است)) برای بیان فنای عالم وعدم تعلق به ظواهرآن .

فقرهٔ ۷ - ای پسر حُبّ

از تو تا رَفرَفِ اِمتناعِ قُرب وسدرهٔ ارتفاع عشق قدمی فاصله

قدمُ اوّل بردار وقدم دیگر برعالم قِدَم گذار و در سُرادقِ خُلد

وارد شو . پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت .

فقرهٔ ۸ - ای پسر عزّ

درسبیل قُدس چالاک شو و بَر افلاکِ اُنس قَدَم گذار . قلب را به صیقلِ روح پاک کن وآهنگ ساحَتِ لَولاک نما.

حضرت ولی امرالله می فرمایند : ((... باید به هرنحوی که ممکن است قبل از هرچیز قلب را صاف ونیّت را خالص نمود والاّ اقدام به هیچ امری نتیجه وثمری نبخشد ...))

فقرهٔ ۷۵ - ای ابناء غفلت

به پادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید مَثَل شما مِثلِ طیرغافلی است که برشاخهٔ باغی درکمال اطمینان بسَرایدو بغتهً صیّاد اَجل او را به خاک اندازد دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند پس پند گیرید ای بندگانِ هوی .

حضرت بهاء الله در لوح رئیس خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عبدالعزیز خلیفهٔ عثمانی می فرمایند : ((... آیا عزّت خود را باقی دانسته اید و یا مُلک را دائم شمرده اید لا وَ نَفسِ الرحمنِ نه عزّت شما باقی ونه ذلّت ما ، این ذلّت فخر عزتهاست ...))

ونیز می فرمایند : ((بشنو سخن حق را و به دنیا مغرور نشو . اَینَ اَمثالُکُمُ الذَینَ الدَعَو الربیه فی الارضِ بِغَیرِ الحَقِ وَ اَرادُوا اَن یُطفِئُوا نوراللهِ فی بلادهِ .))

مضمون بیان مبارک : (کجایند امثال شما ؛ کسانیکه ادّعا کردند خدایی را در زمین به غیر حق واراده کردند اینکه خاموش کنند نور خدا را در بلادش)

وهمچنین می فرمایند : ای اهل ارض ندای این مظلوم را به آذان جان استماع نمائید و به نار آمل و هوی نسوزید و به اشیاء مزخرفهٔ دنیای دنیّه از حق ممنوع نگردید . عزّت و ذلّت وفقر وغنا ، زحمت و راحت کل در مرور است وعنقریب جمیع من علی الارض به قبور راجع . لذا هر ذی بَصَری ، به منظر باقی ناظر که شاید به عنایات سلطان لایزال به ملکوت باقی درآید ودر ظِلِّ سدرهٔ امر ساکن گردد ....

همچه مدان که غلام را ذلیل نمودی ویا براو غالبی . مغلوب یکی از عبادی ولکن شاعر نیستی . پست ترین و ذلیل ترین مخلوق بر توحکم می نمایند و آن نفس وهوی است که لازال مردود بوده .... اگر ملتفت می شدی و به نفحهٔ از نفحات متضوعه از شطر قِدم فائز می گشتی . جمیع آنچه در دست داری و به آن مسروری می گذاشتی و در یکی از غُرَفِ مخروبهٔ این سجن اعظم ساکن می شدی ...))

مجموعه الواح مبارکه ص ۱۱۳

- فقرهٔ ۷۵ باید حفظ گردد.

- لغات واصطلاحاتی که باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ گردد:

رفرف* - امتناع - سرادق - خلد - افلاک - صیقل* - لولاک* - بَغتَةً* - اَجَل

قدرت حق

آقا عبدالرحیم اهل بشرویه ومسلمان متعصبی بود از اینکه می‌دیدمردم بهائی می شوند خیلی ناراحت می شد . یک روز پیش ملای محل رفت واز او پرسید : با بهائیان چکار کنیم ؟ ملا جواب داد ک هرکس بهائی را بکشد به بهترین جای بهشت می رود ، آقا عبدالرحیم به فکر افتاد چند نفر بهائی را بکشد تا به بهشت برود . یک روز اسلحه اش را برداشت و به سراغ یک پیرمرد بهائی به نام حاجی بابا رفت . آقا عبدالرحیم به حاجی بابا گفت : چون تو بهائی هستی من می خواهم ترا بکشم . حاجی بابا جواب داد : اشکال ندارد ولی حالا که قرار است مرا بکشی بیا قدری با هم صحبت کنیم . حرفهای حاجی بابا در آقا عبدالرحیم تأثیر کرد به جای کشتن حاجی بابا تصمیم گرفت تحقیق کند . حاجی بابا او را به منزل خواهر ملاحسین بشرویه برد . آقا عبدالرحیم یک روز ونیم بدون خواب واستراحت بابهائیان بحث کرد وعاقبت ایمان آورد . احبّاء به او گفتند حضرت بهاء الله زنده هستند و در قلعهٔ عکار زندانی می باشند . آقا عبدالرحیم تصمیم گرفت به زیارت جمال مبارک برود از ایران تا عکا راه زیادی بود وشش ماه طول کشید تا به عکا رسید . نگهبانان اصلاً اجازه نمی دادند کسی وارد قلعه شود . برای بهائیان حتی وارد شهر شدن هم خیلی مشکل بود . آقا عبدالرحیم بهر طریقی بود وارد شهر عکا شد . اول به کنار دریا رفت وخودش و لباسهایش را شست .بعد چون می دانست

نمی تواند وارد قلعه شود تصمیم گرفت دور آن را طواف کند . مناجات می خواند و از خدا می خواست راهی برای زیارت حضرت بهاء الله پیدا کند . ناگهان دید دستی از پنجرهٔ زندان او را به درون می خواند . متوجه شد حضرت بهاء الله او را احضار می فرمایند . با اینکه می دانست همه جا پر از نگهبان است اهمیتی نداد . پیش خود فکر کرد وقتی حضرت بهاء الله او را احضار فرمودند من باید بروم . به طرف قلعه رفت و از میان نگهبانان گذشت هیچکدام جلویش را نگرفتند و اصلاً او را ندیدند ! آقا عبدالرحیم به اطاق جمال مبارک رسید وداخل شد . حضرت بهاء الله فرمودند : ما چشم نگهبانان را بستیم تا تو بتوانی به ملاقات ما بیایی . هنگام مرخصی ، حضرت بهاء الله چند لوح به آقا عبدالرحیم دادند که برای احبای ایران ببرد . در راه بازگشت هنگامی که آقا عبدالرحیم در بغداد بود پلیس به او مشکوک شد . آقا عبدالرحیم فهمید که می خواهند او را دستگیر کنند . در دلش مناجاتی خواند و از خدا خواست که الواح را حفظ کند . بعد بستهٔ الواح را در یک مغازه انداخت و به راه خود ادامه داد پلیس ها او را دستگیر کردند ودر ادارهٔ پلیس از او سئوالاتی کردند و چون فهمیدند غریبه است وآدم خوبی است او را آزاد کردند آقا عبدالرحیم فوراً به بازار برگشت وبه طرف همان مغازه رفت ، صبر کرد تا مردم رفتند بعد آهسته به مغازه نزدیک شد صاحب مغازه او را صدا کرد وبا گرمی الله ابهی گفت : معلوم شد صاحب مغازه بهائی بوده است . آقا عبدالرحیم

متوجه شد از آن همه مغازه در بازار بغداد ، خواست خدا این بود کـه او درست از جلوی تنها مغازه بهائی گذر کند که الواح از بین نروند .

نورایمان ص ۱۳۲

درس بیست و چهارم

عنوان : محرومیت از نغمات الهی

شماره فقرات : ۱۳ - ۱۴ - ۱۵

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- هدف از خلقت و زندگی در این عالم معرفت مظهر ظهور و کسب کمالات روحانی است .

۲- چون این دنیا زود گذر و فانی است و از طرفی فریبنده ، حق می ترسد که ما از فرط عشق به زیبائیهای فانی به جمال باقی حق نرسیده و به هدف خلقت واصل نشده این عالم را وداع گوئیم .

۳- آنانکه در زمان حیات عنصری مظهر الهی حیات داشتند می توانستند اسرار معانی را از بلبل قدس معنوی بشنوند امّا بسیاری از آن نفوس محروم ماندند .

فقرهٔ ۱۳ - ای پسرانِ مَن

ترسم که از نغمهٔ ورقا فیض نبرده به دیار فنا راجع شوید و جمال گل ندیده به آب وگل باز گردید .

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((نفسی که از ظهور موعود غفلت نماید درحکم مرده خواهد بود حتی اگر به ظاهر زنده بوده واز مظاهر حیات جسمانی مانند آکل و شُرب ومَشی برخوردار باشد .))

حضرت مسیح می فرمایند : بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند اما تو برو به ملکوت خدا موعظه کن . مقصود حضرت مسیح این بود که بگذار آنان که از نظرِ روحانی به حقیقت ظهور موعود مرده اند مردگان جسمانی را دفن نمایند ولی آنان که به او مؤمن شده اند قَدَم پیش گذارند واز راه خود بر نگردند تا شاهد فتح وظفر را در آغوش گیرند .

فقرهٔ ۱۴ - ای دوستان
به جمالِ فانی از جمالِ باقی مگذرید و به خاکدانِ تُرابی دل مبندید .

حضرت بهاء الله در لوح ناپلئون در معنی دنیا بیاناتی می فرماید که مضمون آن بفارسی چنین است :
((.... بگو دنیا عبارت از اِعراض واِنکار شما از مَطلَعِ وحی الهی است و روآوردن شما به چیزی که نفع نمی رساند به شما وآنچه که امروز شما را از جانب خداوند باز دارد آن اصل دنیاست دوری کنید از آن ونزدیک شوید به مظهر امرالهی ....))
مولانا می گوید :

چیست دنیا ازخدا غافل شدن نی قماش ونُقره و فرزند و زن

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((سَوفَ یَطوی بِساطَ الدُّنیا وَ یَبسُطُ بِساطَ آخَرَ))

مضمون بیان مبارک : ((بزودی جمع می شود بساط دنیا وپهن می‌شود بساط دیگر))

فقرهٔ ۱۵ - ای پسر روح

وقتی آید که بُلبُل قُدس معنوی از بیان اسرار مَعانی ممنوع شود و جمیع از نغمهٔ رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید.

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((بگو ای دوستان امروز را غنیمت شمرید و خود را از فیوضات بحرتعالی محروم ننمائید . از حق می طلبم جمیع را به طِراز عمل پاک وخالص در این یوم مبارک مزیّن فرماید .))

مجموعه الواح ص ۳۰۴

- فقرهٔ ۱۳ باید حفظ شود .

- لغات واصطلاحاتی که باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ گردد :

ورقا - ترابی - بلبلِ قدسِ معنوی (مقصد جمالقدم است) - سبحانی

غنیمت وقت

در ایامی که حضرت عبدالبهاء در اسکندریه تشریف داشتند یک نیمه شب هیکل مبارک بیدار شده ویکی از احبّا را به حضور طلبیدند وقتی آن شخص خدمت حضرت عبدالبهاء رسید به او فرمودند همین الان بدون فوت وقت برو به طرف ایران ودر نور پیرزنی است به ملاقات او برو . خاطرات و اطلاعاتی از دوران خالص از حیات حضرت بهاء الله دارد که در جایی ثبت نیست این خاطرات را ثبت کن . آن شخص حرکت کرد واز راه بندرگز وارد ایران شد وچون از محضر مبارک حضرت عبدالبهاء می آمد وبویی از کوی دوست به مشام می رساند احباء صحبتش را غنیمت می دانستند ودر هر شهری ایامی را برای ملاقات احباء ودوستان توقف می نمود . تا اینکه پس از مدّتی به نور رسید ولی وقتی به آنجا وارد شد فهمید آن پیرزن صعود کرده وبه این ترتیب در اثر اهمال ومسامحه واز دست دادن اوقات ذیقیمت نکاتی از زندگی حضرت بهاء الله برای همیشه در پردهٔ ابهام باقی ماند وجبران این وقت از دست رفته دیگر هیچ زمان ممکن نیست .

ابراهیم ادهم پادشاه بلخ بود . ابتدای حال او آن بود در وقت پادشاهی ، که عالمی زیر فرمان داشت وچهل سرزمین در پیش چهل گرز زرین در پی او می‌بردند یک شب بر تخت خفته بود نیمه شب بجنبید چنانکه کسی بر بام بود و گفت : کیست . گفت : آشنایم شتر گم کرده ام .

گفت: نادان شتر بر بام می جوی ؟ شتر بربام چگونه باشد ؟ گفت : ای غافل ، توخدای را برتخت زرین ودر جامهٔ اطلس می جویی ، شتر بربام جستن را از آن عجیب تر است ؟ از این لحن هیبتی در دل وی پدید آمد در دل وی پیدا گشت متفکر ومتحیّر اندوهگین شد .

تذکرة الاولیاء ص ۸۰

منوچهرخان معتمدالدوله

" حُسن نیّت "

حضرت اعلی در اصفهان در منزل منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان اقامت داشتند . یک روز که حضرت اعلی در باغ بودند معتمدالدوله عرض کرد خداوند به من ثروت زیادی داده ، نمی دانم در چه راهی آن را خرج کنم ، فکر کردم اگر اجازه دهید ثروت خودم را در راه امر شما صرف کنم و با اجازهٔ شما به طهران بروم ومحمّد شاه را که خیلی به من اعتماد دارد تبلیغ کنم . مطمئن هستم کهٔ مؤمن خواهد شد . آن وقت او را وادار می کنم حاج میرزا آقاسی (صدراعظم ایران) را که آدمی فاسد وبی عُرضه است از کار برکنار کند . یکی از خواهرهای شاه را هم برای شما به همسری می گیرم . آن وقت حکّام وسلاطین را به امر مبارک دعوت می کنم وهمه را تبلیغ می کنم واین گروه زشت رفتاری را که باعث ننگ اسلام هستند از بین می برم حضرت باب فرمودند نیّت خوبی کرده ای وچون نیّت مؤمن از عملش بهتر است

خداوند پاداش خوبی به تو خواهد داد . امّا از عمر من وتو در این دنیا مقدار کمی باقی مانده است . من وتو نمی توانیم نتیجهٔ این کارهایی را که گفتی ببینیم . خداوند نمی خواهد این امر را بوسیلهٔ حکام وسلاطین بلند کند . ارادهٔ خدا این است که بوسیلهٔ آدمهای عادی وبیچارگان و خون شهدا امر خود را بلند سازد .

بعد حضرت اعلی فرمودند از زندگی تو سه ماه ونه روز بیشتر باقی نمانده است . معتمدالدوله خیلی خوشحال شد وبه قضای الهی راضی گشت وخود را آماده کرد . کارهای ناتمام خود را انجام داد و وصیت نامهٔ خود را هم نوشت وتمام ثروت خود را در وصیت نامه به حضرت باب بخشید . پس از وفات معتمدالدوله گرگین خان جانشین او به وصیّت او اعتنائی نکرد وثروت منوچهر خان را گرفت .

نورابمان ص ۴۳

به اویس قرنی گفتند : مردی سی سال است که گور برای خویش کنده وکفنی در آن گسترده وشب و روز گریان ونالان برسرقبر خود نشسته وخوف از عاقبت امانش نمی دهد اویس خواست او را آنجا برند ، مردی دید زار ونزار که از لاغری همچون هلال گشته وچون میّتی در کفن برمزار خود نشسته ، اویس او را گفت : این گور وکفن بتهای تو هستند که تو می پرستی ، چون مرد این سخن بشنید نعره ای زد و مرده در گور افتاد .

الهی نامه ، خاتم - حکایت ۳

درس بیست و پنجم

عنوان : درک عظمت ظهور وعظمتِ آثار الهی

شماره فقرات : ۱۶ و ۱۷

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- محرومیت از حقایق معنوی انسان را به جوهر غفلت تبدیل می کند

۲- علت غفلت ومحرومیت انسان ، نداشتن قلب وروح پاک وطاهراست

۳- از بین نفوسی که حقایق روحانی را درک می کنند تعداد بسیار کمی دارای قلب طاهر و جان پاک هستند و می توانند مقبول درگاه الهی باشند .

فقرهٔ ۱۶ - ای جوهرِ غَفلَت

دریغ که صد هزار لسان معنوی در لسانی ناطق وصد هزار معانی غَیبی در لَحنی ظاهر ولکن گوشی نه تا بشنود وقلبی نه تا حرفی بیابد .

محوراساسی توضیحات مربی مربوط به فقرهٔ ۱۷ :

- تا غلبهٔ روح صورت نگیرد و قلب طاهر و نفس مقدس وگوش پاک از

هواجس نفس ، نگردد ، ورود به ابواب لامکان ودرک معـــانی غیبـــی از لسان معنوی ممکن نشود .

فقرهٔ ۱۷ - ای هَمگنان

آبواب لامکان بازگشته ودیار جانان ازدَمِ عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده اند الاّ قلیلی و از آن قلیل هم با قلب طاهر و نَفْسِ مقدّس مشهود نگشت . الاّ آقلِ قلیلی .

- فقرهٔ ۱۶ باید حفظ شود .

لغاتی که باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ گردد :

جوهر* - لسان - غیبی - لحن* - ابواب - دم* - قلیـــل - نفـــس* - آقل*

غفلت

طالخونچه شهر کوچکی نزدیک اصفهان است . ملا محمد کاظم طالخونچه ای همانطور که از اسمش پیداست اهل طالخونچه وملاّی آنجا بود . بعد از ایمان به حضرت بهاء الله مردم نادان با او به دشمنی پرداختند . در اصفهان مجتهد مشهور وبانفوذی به نام شیخ محمد باقر زندگی می کرد . این شیخ آنقدر خونخوار بود که حضرت بهاءالله به او لقب ((ذئب)) یعنی گرگ دادند . یک مرتبه که مثل همیشه شیخ محمد باقر شروع به اذیت بهائیان کرده بود ملا محمد کاظم تصمیم گرفت با شیخ صحبت کند . ملا محمد آدم راستگو ودرستکاری بود و چون آدم خوبی بود دیگران را هم خوب می دید . فکر می کرد شیخ چون از امر چیزی نمی داند دشمنی می کند وگرنه اگر چند کتاب بخواند و آگاه شود از کشتن وآزار بهائیان دست برمی دارد . برای همین چند کتاب از آثار حضرت بهاء الله برداشت و به منزل شیخ محمد باقر رفت . شیخ به جای تحقیق ملامحمد کاظم را دستگیر وزندانی کرد . بعد به حکومت نامه نوشت وقتل ملامحمد کاظم را خواست . حکومت هم سرباز فرستاد و ملامحمد کاظم را شهید کردند . این شیخ خیلی پولدار و با نفوذ بود . وقتی بهائیان را می کشت آن چه را که داشتند می گرفت وبدین طریق پولش بیشتر وثروتش زیادتر می شد . شیخ هیچ وقت نخواست تحقیق کند وبفهمد که دیانت بهائی از جانب خداست فقط به فکر خودش بود .

مؤمنین یکدفعه شیخ را امتحان کردند ومعلوم شد که او چطور آدمی است . شرحش اینست که در اول امر چون مؤمنین آثار را با جوهر قرمز می نوشتند مردم هم فکر می کردند هر نوشتهٔ قرمزی از کتابهای بابیان است . یکی از مؤمنین برای امتحان شیخ یک دعای مشهور مسلمانان را با مرکب قرمز روی یک ورقه نوشت بعد هم یکی از مناجات های حضرت بهاء الله را با جوهر سیاه روی یک کاغذ دیگر نوشته هر دو را پیش محمد باقر برد . شیخ از مناجات حضرت بهاء الله که به خط سیاه رنگ بود خیلی تعریف کرد و گفت این کلام خداست . ولی از دعای مسلمانان که به خط قرمز بود ایراد گرفت وگفت همه اش بی معنی است و هر کس آن را نوشته کافر ودشمن خداست ! کسی که کاغذ ها را پیش شیخ برده بود گفت : جناب شیخ خوب بود حداقل آنها را می خواندی چون تو به امام مسلمانان فحش دادی ومناجات حضرت بهاء الله را کلام خدا دانستی . اما شیخ محمد باقر آگاه نشد و به دشمنی با احبّاء ادامه داد .

نور ایمان ص ۲۶۱

دلیل بیست و ششم

عنوان : بشارت ظهور جدید وعظمت این ظهور

شماره فقرات : ۱۸ - ۸۳ - ۷۰

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- ظهور عظیم الهی واقع شده ، باید جهد کرد که در ظلّ ظهور آمد.

۲- حجّت کامل الهی در قالب آیات وبینات الهی ظاهر گشته .

۳- برای فوز به هستی و فراغت از نیستی باید به مظهر ظهور ایمان آورد و از دست غلام الهی ساغر معانی نوشید .

فقرهٔ ۱۸ - اِی اَهلِ فِردوسِ بَرین

اهل یقین را اِخبار نمائید که در فضایِ قُدسِ قُربِ رضوان رَوضَهٔ جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خُلد بَرین طائف حول آن گشته اند پس جهدی نمائید تا بآن مقام درآئید و حقایق اسرار عشق را از شقایقش جوئید و جمیع حکمتهای بالغهٔ احدیّه را از اثمار باقیه اش بیابید .

((قَرَّتْ اَبْصَارُ الَّذینَ هُمْ دَخَلُوا فیهِ آمنینَ))

فقرهٔ ۸۳ -

ای دوستانِ من

سراج ضَلالت را خاموش کنیدو مشاعِلِ باقیهٔ هدایت درقلب ودل بر افروزید که عنقریب ضرافان وجود در پیشگاه حضور معبودجزتقوای خالص نپذیرندوغیرازعمل پاک قبول ننمایند. عروس معانی بدیعه که ورای پرده های بیان مستور و پنهان بوده، به عنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمالِ دوست ظاهر و هویدا شد . شهادت می دهم ای دوستان که نعمت تمام و حجّت کامل وبرهان ظاهرودلیل ثابت آمددیگر تا همّت شما از مراتب انقطاع چه ظاهر نماید.

کَذلِکَ تَمّتِ النِعمةُ عَلَیکُم وَعَلی مَن فی السَّمواتِ وَ الاَرَضَینَ وَ اَلحَمَدُلله رَبِ العالَمینَ .

((عروس معانی بدیعه ...)) در آثار مبارکه بهائی برای بیان کیفیت ارتباط لفظ ومعنی ، تشبیهات واستعارات زیبای ادبی بکار رفته واین ارتباط را به نحوی زیبا وشایسته توجیه نموده است چنانکه در بعضی از آثار مبارکه کلمه ولفظ به غُرفه ومَعنی به حوریّه . کلمه به حجله ومعنی به عروس ، کلمه به مشکاة ومعنی به سِراج ومصباح تشبیه گردیده است .

در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند : ((ودر هر حدیقه ، عروسُ معانی ملاحظه آید که در غرفهای کلمات در نهایت تزئین وتلطیف جالسند.))
ودر سورهٔ هیکل جمالقدم می فرمایند : ((یا حُوریَة المعانی اُخرُج مِن غُرَفاتِ الکَلِماتِ .))
یعنی ای حوریهٔ معانی خارج شو از غرفه های کلمات .
چند سطر پایانی این فقرهٔ مبارکه در واقع به عنوان خاتمهٔ کلام و اتمام حجّت کلّی است که حقایق ومعانی بدیعه وسفارشات حکیمانه ونصایح صمیمانه آنچه لازم به بیان بوده وتا آن زمان پشت پردهٔ های گفتار پنهان ومکنون مانده ، مانند عروسی آراسته در غرفات الفاظ منیعه جای گرفته وبرای زیارت عموم نازل شده و به این ترتیب حجّت حق در بیان دستورالعمل های زندگی ومراتب بندگی با نزولِ همّت والای دوستان موکول ومنوط ، تا آنان که مدعیّ محبّتِ جمال حق اند چه مراحلی از انقطاع را نمایان سازند وپیداست که برای انجام تعالیم مندرجه در این کلمات آنچه بیش از همه مورد نیاز بوده همان انقطاع وگسستن از دنیا است که در عبارات اخیره مورد تأکید حضرتش قرار گرفته است .

جمال قدم در بسیاری از آثار نازله حجّت را براهل ارض تمام کردند از جمله می فرمایند :
((بدرستیکه در نصیحت نفوس و ابلاغ آنچه از جانب خداوند قدیر

وحمید مأموریت یافته بودیم چیزی فروگذار نکرده ایم . اگر به نصایح ما گوش فرا می دادند هر آینه دنیا دنیای دیگر می شد .))

همچنین می فرمایند : ((هَل بَقیَ لِاَحَدٍ فی هذا الظُهور مِن عُذرٍ لا وَرَبِّ العَرشِ العَظیم قَد اَحاطَتِ الآیاتُ کُلّ الجَهاتِ وَالقُدرةُ کُلّ البَریه وَ لکنّ الناسَ فی رَقَدٍ عَجیبٍ .))

مضمون بیان مبارک به فارسی : ((آیا در این ظهور برای احدی عذری باقی مانده است ؟ نه قسم به خداوند مالک عرش عظیم . آیات جمیع جهات را احاطه نموده وقدرت بر عالم انسانی محیط گشته ولی با این وجود مردم در خوابی عجیب فرو رفته اند .))

حال و آیندهٔ جهان ص ۱۵

واز جمله در لوح سلطان خطاب به ناصرالدین شاه (از قلم اعلی نازل قوله الاحلی) :

((... ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی برآن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد ودر حضور سلطان اتیان حجّت وبرهان می نمود . این عبد حاضر واز حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد ...))

در ایام توقف جمالقدم در بغداد وقتی که علماء بواسطهٔ ملاحسن عمو که در کمالات علمی ومعنوی مسّلم و طرف اعتماد بود تقاضای معجزات از حضور هیکل مبارک می نمایند .

حضـــرت بهاء الله می فرمایند : مـحض اتمام حجت برخلق ، علماء در امری از امور مُتّفق شوند برروی کاغذ نوشته امضاء نمایند که به آوردن آن دیگر اعتراضی نداشته واعتراف به حقّانیت نمایندما هم می نویسیم که هرگاه آن معجزه به انجام نرسید بُطلانِ ما ثـابت گـردد . ملاحسـن فوق العاده مسرور گردید وبا آنکـه ایمـان نداشـت زانـوی مبـارک را بوسیده رفت ومطالب را نزد علماء اظهار وابلاغ بنمـود . ولـی علمـا از شنیدن این پیام برآشفته ، بر تعرّض افزودند واظهار نمودند این شخص سَحّار است شاید سحری بنماید آن وقت مادیگر حرفـی نمـی توانیـم بزنیم . ملاحسن از بی انصافی آنها بی حد محزون ومتأثر گردیـده وبـه وسیلهٔ حاج زین العابدین خان ماوقع را به حضور مبارک عـرض نمـود واظهار خجالت و انفعال نموده وبعد در اکثر مجالس که گـوش شـنوایی می یافت این قضیه را که حـاکی از عجـز ونـاتوانی علمـاء و عظمـت وبزرگواری امر بود حکایت می نمود وسبب تنبّه وتذکّر خلق می گردید.

جزوه معارف عمومی شمارهٔ ۱۸

حضرت بهاء الله می فرمایند : جمیع عـالم از بـرای عرفـان ایـن یـوم مبارک خلق شده اند واز عدم به وجود آمده . اینسـت آن یومـی کـه معادله ننماید به آنی از آن اعصار وقرون نیکوست حال نفسی کـه بـه عرفانش فائز شد واز انوارش منوّر گشت .

آثار قلم اعلی جلد ششم

فقرهٔ ۷۰ -

ای پسر عیش

خوش ساحتی است ، ساحت هستی اگر انسدار آیی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از مُلک فانی بَرتر خرامی ومليح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی اگر به این مراتب فائز شوی از نیستی و فناو محنت وخطا فارغ گردی .

حضرت بهاء الله می فرمایند قولهٔ تعالی :

((وَاللهِ الذّی لا اِلَه اِلاّ هُو هر نفسی که به این ظهور مؤمن وموقن شد مقابل است با کلّ من فی السموات والارضین .....))

مائده جلد ۸ ص ۳۷

ودر مقامی می فرمایند :

((.... ای عباد اگر از بحورغنای مستورهٔ احدیّه مطّلع شوید از کون وامکان هر دو غنی وبی نیاز گردید . نارِ طلب در جان برافروزید تا به مطلب رفیع منیع که مقام قُرب ولِقای جانان است فائز گردید ....))

مجموعه الواح مبارکه ص ۳۱۶

- فقرهٔ ۷۰ باید حفظ گردد .
- لغات واصطلاحاتی که باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ گردد :

بَرين - إخبار - روضه - عالين* - خُلد * - قَرَت أبصارُ الذينَ هُـم

دَخَلُوا فيه آمنينٌ - عيش - مليح - سِراج * - ضلالت* - مشـاعِل* -

عنقريب - بديعه - وراء * - حجّت

ملاحسین بشرویه ای

ملاحسین بیشتر وقت خود را به نماز و روزه می گذرانید ودائم از خداوند می خواست که به شناخت موعود موفق شود . مردم هزار سال بود منتظر بودند که این موعود ظاهر شود وحالا وقت آن رسیده بود . هیچکس نمی دانست موعود در کجا ظهور خواهد کرد . این بود که ملاحسین توکل به خدا کرد وچون حس می کرد یک نیروی درونی او را به طرف شیراز می کشد راه آن جا را پیش گرفت . بعد از ورود به شیراز ملاحسین به همراهانش گفت : به مسجد بروید من هم بعداً می آیم . هنوز مدت زیادی از رفتن آنها نگذشته بود که جوانی با عمامهٔ سبز رنگ وصورت روحانی نزدیک شده و بعد ازاظهار آشنایی ملاحسین را به منزل دعوت کرد . ملاحسین نمی خواست قبول کند اما حالت روحانی آن جوان طوری بود که ملاحسین نتوانست نه بگوید ، بنابراین همراه آن جوان به منزل او رفت بعد از شستن دست وصورت و نوشیدن چای ملاحسین برخاست که به مسجد برگردد اما جوان اصرار کرد ملاحسین برای شام بماند . وقت نماز شب بود ، ملاحسین وآن جوان به نماز ایستادند بعد از نماز جوان شروع به صحبت کرده وپرسید : آخرین حرفهای سید کاظم چه بوده ؟ ملاحسین جواب داد : سید کاظم خواسته است که همهٔ ما در جستجوی موعود باشیم . جوان پرسید : آیا سید کاظم علاماتی هم برای شناخت موعود ذکر کرده است . ملاحسین جواب داد : بله ، موعود کمتر از سی سال سن دارد

هیچ گونه نقص جسمانی ندارد ، سیگار نمی کشد ، از خاندان حضـــرت محمد است و علم او لدنّی است . جوان لحظه ای مکث کرد وبعد پرسید آیا همهٔ این علامتی را که شمردی در من جمـــع نیســـت ؟ ملاحســـین مبهوت ماند یعنی این جوان همان موعودی است که هزار سال منتظـــر ظهورش هستیم ؟ ملاحسین سالهای پیش که نزد سید کاظم تحصیـــل می کرد همیشه به فکر این بود که اگر روزی موعـــود را ملاقـــات کنـــد چطور باید او را بشناسد . پیش خودش تصمیم گرفتـــه بـــود از موعـــود بخواهد کتابی را که ملاحسین خودش نوشته بخواند وقسمتهای مشکل آن را توضیح دهد . در ضمن سید کاظم هم اشاره کرده بود که موعـــود بدون اینکه از او سئوال شود سورهٔ یوســـف را تفســـیر خواهـــد کـــرد . ملاحسین با این فکر در نهایت احترام کتاب خودش را بـــه جـــوان داده خواست که قسمتهای مشکل آن را توضیح دهد . حضـــرت بـــاب نگـــاه کوتاهی به کتاب انداخت و بعد فـــوراً تمـــام قسمتهای مشکل آن را توضیح داد . ملاحسین که از علم ودانش این جوان مبهوت شـــده بـــود فرصت نکرد که حرفی بزند . در این موقع حضرت باب فرمودنـــد حـــالا وقت تفسیر سورهٔ یوسف است ملاحسین حالا دیگر مطمئن شـــد کـــه این همان موعودی است که مردم هزار سال منتظر ظهورش بوده انـــد . دیگر از آن لحظه نفهمید که وقت چطور می گذرد چون وقتی به خودش آمد دید صبح شده و هوا روشن است بدین طریق ملاحسین اولین کسی بود که حضرت باب را شناخت و به ایشان ایمان آورد . نورایمان ص ۱۵-۱۳

درس بیست و هفتم

عنوان : علت عدم اقبال نفوس به خمر باقی الهی

شماره فقرات : ۶۱ و ۶۲

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- بیان مفهوم خمر باقی لطیف توحید وماء کثیف نبید ..... کأس جمال باقی و جام فانی (مقایسه نتایج اقبال به حق و اعراض از حق)

۲- بیان مفهوم خمر بی مثال محبوب لایزال (آثارِ الهی ومقام ایمان و اقبال وعمل به موجب اوامر واحکام)

۳- بیان مفهوم خمر کدرهٔ فانیه (توجّه به مادیات و عدم اقبال به حق به واسطهٔ توجه به علائق و تعلّقات فانی)

۴- بیان مفهوم ساقی احدیه (جمالقدم) - کأوس باقیه (آثارالهیه) سروش غیب معنوی (بیانات الهی ومژدهٔ ظهور الهی)

فقرهٔ ۶۱ - ای پسرانسان

شبنمی از زُرفْ دریای رحمتِ خود برعالمیان مبذول داشتم و احْدی را مُقبِل نیافتم زیرا که کُل از خمر باقی لطیفِ توحید

به ماءِ کثیفِ نَبیذْ اقبال نموده اند واز کأس جمال باقی به جام فانی قانع شده اند .

فَبِئْسَ ما هُم بِه یَقْنَعُونَ

جمال قدم می فرمایند : ((ای حسین کأس بقا به اَتمِ ظهور وبروز به ایادی ملائکه جنّت ونار در دور آمده پس نیکواست حال نفسیکه از کأس باقی مرزوق شود وکأس فانی را به اهلش واگذارد ... قسم به قلم قدم که در هر نَفْسی اَقلِ مِن ذَرّه شعور باشد به ذکر این بیان وتفکّر در آن ابداً به دنیا اعتناء ننماید واز وجود و فقدانش محزون نگردد .....))

مائده جلد چهارم ص ۶ و ص ۱۰۵

فقرهٔ ۶۲ - ای پسرخاک

از خمر بی مثال محبوبِ لایزال چشم مپوش و به خمر کدره فانیّه چشم مگشا . از دستِ ساقی احدیّه ، کووس باقیّه برگیر تا همه هوش شوی واز سروش غیب معنوی شنوی . بگو ای پست فطرتان از شرابِ باقیِ قُدسم چرا به آب فانی رجوع نمودید .

جمال مبارک می فرمایند : قوله تعالی :

بنام خداوند بی مانند ، ساقی رحیق بقا مالک اسماء بوده ، طوبی از

برای نفسیکه رحیق اطهر را در ایام مالکِ قَدَر آشامید وبه بحر عرفان مالک ادیان فائز گشت .... حیاتیکه در کتاب الهی مذکور است حیوة افئده و قلوبست به عرفان محبوب اگر نفسی به این مقام فائز نشود از میتّین محسوب ....))

مائده جلد ۴ ص ۶۴

حضرت بهاء الله می فرمایند :

((خَمرِ معانی این ظهور است که از قبل به رحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است وبه خاتَمِ عِزّ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه می نمایند و می خوانند ولکن به قطره ای از آن فائز نشده اند)) .

ص ۲۷۹ رحیق مختوم جلد ۲

- فقره ۶۱ باید حفظ شود .

- لغاتی که باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ گردد :

زُرف * - مبذول - مقبل - توحید - ماء - نَبید* - عبارتِ فَبِئسَ ما هُم بِه یُقنَعُونَ * - کِدره* - کاوس - سروش - غَیب

معجزه

مدتی بعد از اقامت حضرت بهاء الله در عراق مردم که کم کم به مقام روحانی ایشان پی برده بودند ، از دور و نزدیک راهی بیت مبارک شدند . بزرگان شهر ، مسافرین واحبّا همه مشتاق زیارت ایشان بودند . سلطان ایران وعلمای مخالف ، فکر کرده بودند با تبعید حضرت بهاء الله امرالهی فراموش خواهد شد . ولی حالا می دیدند شهرت ونفوذ حضرت بهاء الله بیشتر شده وحتی شاهزادگان ایران فقط به قصد ملاقات حضرت بهاء الله رنج سفر را تحمل می کنند وبه عراق می روند . این رفت وآمدها وشهرت روزافزون جمال مبارک سبب اعتراض علمای حسود شد وفریاد بلند کردند که ای مردم ، باید برخاست ودین اسلام را حفظ کرد واین نفوس را از بین برد . بعد از مدّتی گرد هم آمدند تا فکر کنند چطور می توانند برای حضرت بهاء الله مشکل ایجاد کنند ، حتی رئیس خود را از شهر دیگر خواستند تا با او مشورت کنند . وقتی رئیس آنها به نام شیخ مرتضی انصاری متوجّه قصد آنها شد ، قبول نکرد با حضرت بهاء الله مخالفت کند وحتّی حاضر نشد در جلسهٔ آنها شرکت کند . شیخ مرتضی انصاری به آنان نصیحت کرد که به جای آزار و مزاحمت یک نفر را از میان خود انتخاب کنند واین شخص را به حضور حضرت بهاء الله بفرستند تا معجزه بخواهد اگر این خواسته

برآورده شد همه قبول کنند والاّ کاری نداشته باشند ، علماء قبول کردند و قرار شد شخصی به نام ملاحسن عمو نزد حضرت بهاء الله رفته تقاضای علما را مطرح کند . ملاحسن خود را آماده کرده به بغداد سفر نمود . روزی که ملاحسن عمو وارد شد ، عده ای از بزرگان در حضور حضرت بهاء الله بودند ، ملاحسن به محض مشاهدهٔ حضرت بهاء الله سئوالات خود را فراموش کرد ودر نتیجه ساکت و در کمال ادب در گوشه ای نشست . حضرت بهاء الله قدری با او صحبت فرمودند واز مقصود او جویا شدند . ملاحسن عمو عرض کرد ، علماء در علم وبیان شما شکی ندارند ولی این برایشان کافی نیست ، هرگاه معجزه ای ظاهر فرمائید همگی قبول خواهند کرد .

حضرت بهاء الله فرمودند : به علما بگو دستگاه الهی تئاتر نیست که هرکس برای خودش معجزه ای بخواهد ولی می توانند یک معجزه انتخاب کنند و بنویسند و مُهر کنند که به ظهور آن دیگر بهانه ای نباشد . آنوقت من کسی را می فرستم که آنچه خواسته اند انجام دهد. این معجزه می تواند هرچه می خواهند باشد ، صحبت که به اینجا رسید ملاحسن عمو که مرد محترمی بود زانوی حضرت بهاء الله را بوسید و با تشکر مرخص شد در کاظمین علما همگی جمع شده ومنتظر ورود ملاحسن عمو بودند وقتی او وارد شد وآنچه را که دیده وشنیده بود تعریف کرد ، علما که آمادگی حضرت بهاء الله را دیدند خیلی ترسیدند بعد از مدتّی بحث به این نتیجه رسیدند که اگر معجزه

ظاهر شود دیگر جای اعتراض نمی ماند وما هم با ظهور آن حـــاضر بـه قبول پیغمبری ایشان نیستیم . بنابراین از خواســتن معجـزه منصـرف شدند . ملاحسن بعد از آن مجلس همه جا جریان ملاقات بـا حضـرت بهاء الله و ترس علما را تعریف کرد و باعث خجالت علما شد .

درس بیست و هشتم

عنوان : رمز جلوهٔ این عالم

شماره فقرات : ۴۰ و ۴۱

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- هدف حیات انسان در این عالم عرفان حق و تکامل روحانی به جهت آمادگی برای ورود به عالم باقی است .

۲- شئونات نفسانی عالم فانی اینقدر انسان را سرگرم می کند که ازهدف حیات باز می ماند .

۳- پس باید وقت را غنیمت شمرد زیرا دیگر بدست نمی آید واز حبس نفس خود را رهانید .

۴- عظمت و اهمیّت آن عالم نظر به حکمتهای بالغه بر انسان مستور مانده برای درک حقایق آن عالم قلبِ پاک ومنیر لازم است .

فقرهٔ ۴۰ - ای بندهٔ من

از بند مُلک خود را رهایی بخش واز حبسِ نَفْس ، خود را آزاد کن وقت را غنیمت شمر ، زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز نیابی .

جمالقدم می فرمایند : ((اَضَلُّ الخُسرانِ لِمَن مَضَتْ اَیّامُهُ وَما عَرَفَ نَفسَهُ))

مضمون بیان مبارک به فارسی : ((بدترین زیان برای کسی این است که ایّام او بگذرد و خودش را نشناسد .))

حضرت عبدالبهاء در تبیین این آیه مبارکه می فرمایند :

((مقصود این است که انسان تا حق را نشناسد از شناسایی خود نیز محروم است زیرا باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید و بعد بنور ، خویش را نیز مشاهده کندزیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود . ع ع))

مائده جلد ۲ ص ۵۷

فقرهٔ ۴۱ - ای فرزند کنیز من

اگر سلطنت باقی بینی البتّه به کمالِ جدّ از مُلک فانی در گذری ولکن ستَرِ آنرا حکمتها ست وجلوهٔ این را رمزها ، جز افئدهٔ پاک ادراک ننماید .

جمال مبارک می فرمایند ((براستی می فرمایم قلب مخزن جواهر مُمتنِعهٔ ثمینهٔ من است محلّ خزف فانیهٔ دنیایِ دنیه مکنید وصَدر ، محلِ انباتِ سُنبلات حبّ مَنست او را به غبار تیرهٔ بغضا میالائید ، به صفاتم متصّف شوید تا قابل ورودِ ملکوت عزّم شوید ودر جبروت قُدسَم در آئید .....))

مجموعه الواح مبارکه ص ۳۲۲

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((... ازعَلّوِ و دُنُو وعزّت و ذلّت دنیا منـال در کل احوال به ما ناظر باش چه که کلِ آنچه مشهود،مفقود خواهد شد. اینکه مشاهده می نمایی که بعضی از ناس به عزّت دنیا مسـرورند وبـه عَلُوّ آن مغرور این از غفلت آن نفوس است .....))

عَلُوّ = ارتفاع ، بلندی ، عظمت ، رفعت

دُنُوّ = در فارسی به معنای پستی وحقارت وذلّت مصطلح است .

فقرهٔ ۴۲ - ای بندهٔ من

دل را از غِلّ پاک کن وبی حسد به بساط قدس احد بخرام .

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((.... به سه چـیز دیـدار دسـت دهـد و رستگـاری پـدیدار شـود ، پاکی دل و دیـده وپـاکی گـوش از آنچـه شنیده ...))

و نیز در لوحی می فرمـایند : ((... دل مـنزل اسـرار بـاقی اسـت او را بتوجّه اشیاء فانی مشغول ندارید ....))

مائده جلد ۴ ص ۳۴۰

- فقرهٔ ۴۱ باید حفظ شود .
- لغاتی که باید پس از استخراج حفظ گردد :

جِدّ - سَتر* - افئده* - غِلّ* - بِساط - قُدس - اَحَد* - بِخَرام

حکایت

برادر جواد قزوینی ناقض که حاجی محمّد باقر نام دارد در ابتدا فقیر وتنگدست بود وکرارا" از ساحت اقدس جمال مبارک ، جلّ جلاله طلب ثروت کرد وپس از اصرار زیاد به او عطا فرمودند وثروت زیادی به هم زد . عاقبت مغرور شد . من در اسلامبول به دیدن او رفتم و او را غرق در مادیّات واز روحانیات ، غافل و بی خبر دیدم . وکلمه ای هم از او شنیدم که از تذکارش خجلت می کشم . چون به حضور جمال مبارک جلّ جلاله رسیدم و داستان غفلت او را عرض کردم جمال مبارک جلّ جلاله همانطور که مشی می فرمودند یمین قدرت را از جیب عظمت بیرون آورده ، دست مبارک را دراز کردند و انگشتان دست را هم باز کرده فرمودند : با این دست به او ثروت عطا کردیم و با همین دست از او اخذ می کنیم . و در حین بیان جملهٔ اخیر دست را به عقب کشیده و انگشتان مبارک را بستند ، طولی نکشید که حاجی محمّد باقر قزوینی ورشکست شد ولی متنبّه و تائب گردید .

محاظرات ص ۴۱۸ و ۴۱۷

نوشته اند عطّار یک پیشه ور دنیا دوست بود . روزی درویشی به داروخانهٔ او آمد وچیزی خواست . عطار که سرگرم بازار خویش بود روی خوشی نشان نداد . درویش گفت ، تو با این دلبستگی به دنیا چگونه خواهی مُرد پاسخ داد : همانگونکه تو خواهی مُرد .

درویش کاسهٔ چوبین خود را زیر سر نهادو خوابید و مُرد . عطار با دیدن

ایـن بازی شورانگیز تکان خورد و سرمایهٔ خود را به تاراج داد و به این وآن بخشید وصوفی شوریده سری شد .
این افسانه ای است که ساخته اند .....

تذکرة الاولیاء ص ۱۷

و در روایتی دیگر گویند که : روزی بار عام بود . ارکان دولت هر یکی بر جای خود ایستاده بودند و غلامان پیش او (ابراهیم ادهـــم) صـف زده ناگاه مردی با هیبت از در آمد چنان که هیچ کـــس را ازخَـدم وحَشَـم زَهرهٔ آن نبود که گوید : تو کیستی ؟ و به چه کار می آیـــی ؟ آن مـرد همچنان می آمد تا پیش تخت ابراهیم گفت : چه خواهی ؟ گفت دراین رُباط فرود می آیم . گفت این رُباط نیست سرای من است . گفـــت : ایـن سرای پیش از این از آنِ که بود ؟ گفت : از آنِ فلان کس . گفت : پیـــش از او از آن که بود ؟ گفت : از آنِ پدر فلان کـــس . گفـت : همـه کجـا شدند ؟ گفت : همه برفتند و بمُردند گفت : این نه رباط باشد که یکـــی می آید و دیگری می رود ؟

تذکرة الاولیاء ص ۸۰

رُباط : کاروانسرا - محل استراحت مسافران

درس بیست و نهم

عنوان : عرفان مظهر ظهور

شماره فقره : ۲۳

محور اساسی توضیحات مربی :

- نفس ایمان به مظهر الهی کفایت نمی کند بلکه مجاهده در جهت عمل به تعالیم وکمال در عمل به تعالیم می طلبد والاّ نفس امارّه چنان انسان را محتجب می کند که در حال انتساب به جمال ذوالجلال از محرومین محسوب می گردد . پس باید قدر این فضل را که من دون استحقاق وجهد وکوشش نصیب فرموده دانست وآنرا حفظ کرد .

فقرهٔ ۲۳ - ای پسر هوی

اهل دانش وبینش سالها کوشیدند وبه وصال ذی الجلال فائز نگشتند و عمرها دویدند و به لقای ذی الجلال نرسیدند و تو نادویده به منزل رسیده ای و نا طلبیده به مطلب واصل شدی و بعد از جمیع این مقام و رتبه به حجاب نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت به جمال دوست نیفتاد و دستت به دامن یار نرسید .

((فَتَعَجَّبُوا مِن ذٰلِکَ یا اُولِی الاَبصارِ))

جمال قدم می فرمایند : بعضی از عباد مشاهده شد به حرفی آمدند وبه حرفی برگشتند الوانِ دو یـــوم ایشـــان را از عنـــایت ابدیّـــه ونعمتهـــای سرمدیّه منع نمود و محروم ساخت .

مائده جلد ۸ ص ۱۰۹

الوان = رنگها

جمال مبارک می فرمایند : ((... هر نفسی الیوم به کتـــاب الهـــی عمـــل نمود وقلبش از شبهات و ضغینه وبغضـــاء ومـــالایلیق لِلانســـان طـــاهر ومقدس شد او از اهل ملاء اعلی محسوب .....))

مائده جلد ۸ ص ۴۵

- این فقره باید حفظ شود : ۲۳

- لغات که باید پس از استخراج حفظ گردد :

وصال - ذِی الجلال* - لقا - ذِی الجمال* - واصل - محتجب* -

عبارت فَتعجبّوا مِن ذٰلِکَ یا اُولِی الاَبصارِ*

حرف حقّ

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ای اَمَةُ الله دست عجز و نیاز به آستان مقدّس حضرت بی نیاز بلند نما و بگو ای خداوند چندان عنایت فرمودی که جهان ظلمت روشن از مه تابان هدایت شد ، زنان ناتوان مرد میدان گشتند و گوی سبقت وپیشی از مجتهدان زمان ربودند این نسوان فائز شدند و آن پیشوایان خائب ، این نیست مگر از فضل وموهبت تو .

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

ملا رضا از احبای نجف آباد بود . در یکی از دفعاتی که دشمنان به اذیت و آزار احبّاء پرداختند ملا رضا را هم گرفتند وبه اصفهان بردند . در اصفهان در خانهٔ یک مجتهد زندانی شد . خوشبختانه این مجتهد فهمیده بود که مردم با امر دشمنی دارند وبدگویی می کنند بنابراین برای کشتن ملارضا علاقه ای نشان نمی داد . دشمنان اصرار می کردند ملارضا را به قتل برساند . اما مجتهد گوش نمی کرد. فقط ملا رضا را در منزل خود زندانی کرده بود ملارضا زنی داشت باسواد وعاقل وبسیار مؤمن . این زن از نجف آباد به اصفهان آمد تا شاید بتواند شوهرش را از زندان آزاد کند . یک روز این خانم برای صحبت با مجتهد به منزل او رفت . وقتی رسید که مجتهد کلاس درس داشت و شاگردان زیادی دور او نشسته بودند . آن روز مجتهد از شاگردانش پرسید : اگر روز قیامت خداوند از شما بپرسد چرا پیغمبر مرا قبول نکردید چه جوابی

می دهید ؟ برای شاگردان که حضرت باب و حضرت بهاء الله نمی شناختند فهمیدن این سئوال مشکل بود . پیش خود فکر می کردند کدام پیغمبر آمده که ما قبول نکردیم ؟ هیچ کس جوابی نداشت وهمه ساکت بودند . مجتهد دوباره پرسید : اگر خداوند گفت پیغمبر من آمد ولی شما ها او را قبول نکردید چه جوابی به خدا می دهید ؟ باز هم شاگردان ساکت ماندند . زن ملا رضا که بیرون اطاق نشسته بود و منتظر پایان کلاس بود دیگر طاقت نیاورد ، با صدای بلند گفت : ای مجتهد اینها بایک آیه قرآن جواب خدا را می دهند و آن آیه این است : ((پروردگارا ما حرف مجتهدین وبزرگتران را گوش کردیم و آنها ما را گمراه کردند .))
ترجمه احزاب ۶۶
شاگردان خیلی متعجّب شدند ومجتهد هم متوجّه شد که این آیه شامل خودش می شود . بنابراین فورا" برگشت وملارضا را آزاد کرد و زن و شوهر به نجف آباد برگشتند .

کواکب الدریه جلد ۲

درس سی ام

عنوان : تبلیغ و ابلاغ کلمه به مستمعین حقیقی ومشتاق

شماره فقرات : ۳۶ - ۷۸

محور اساسی توضیحات مربی :

- مفهوم حکمت و طبابت روحانی

فقرهٔ ۳۶ - ای پسر تُراب

حُکمای عبـاد آنانند که تا سمع نیابند لب نگشایند چنانچه ساقی تا طلب نبیندساغر نبخشدوعاشق تا به جمال معشوق فائز نشود از جان نخروشد پس باید حَبّه های حکمت وعِلم را در ارضِ طیّبه قلـب مبذول داریـد و مستور نمائید تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از گِل .

حضرت بهاء الله می فرمایند : ((نصرت حق .... به حکمت وبیـان بـوده وخواهد بود و بیان هم باید به اندازهٔ هر نفسـی ظـاهر شـود بگـو ای دوستان از قبل از قلم اعلی جاری ونازل که حبّه های حکمت وعرفـان

الهی را در ارض طیّبه جیّده مبذول دارید شما اَطبای معنـــوی هســتید وحکمای حقیقی ، ناس به مرض های جهل و نادانی مبتلا هستند بـــاید مرض هریک معالجه گردد .))

لسان عظمت در لوح اتحادّ می فرمایند : ((.... تـــا ســمع نیـــابید لـــب نگشائید وتا ارض طیّبه مبارکه مشاهده نکنید بذر حکمـــت را ودیعـــه نگذارید : القاء کلمهٔ الهی وقتی است که سمع و بصـــر مســتعد باشـــند وهمچنین ارض .... ارض جَرَز لایق انبات نه وسَمع شِـــرک لایـــق إصغـــا کلمهٔ توحید نه .

جَرَز = زمین خشک وبی گیاه ، شوره زار

ودر همین لوح می فرمایند : بیان اگر به اندازه گفته شود رحمت الهـــی است و اگر تجاوز نماید سبب وعلّت هلاکت ، در الواح کل را وصیّـــت فرمودیم ، به بیاناتیکه طبیعت واثر شیر در او مستور باشـــد تـــا اطفـــال عالم را تربیت نماید و به حدّ بلوغ رساند .

ادعیهٔ محبوب

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

((انسان باید .... به قدر مطلوب و استعداد وعَطَش هر نفسی با او تکلّم نماید ....))

رسالهٔ راهنمای احبّای الهی وترویج امرالله

فقرهٔ ۷۸ -

ای فرزند کنیز من

از لسانِ رحمن سلسبیل معانی بنوش واز مَشرقِ بیان سبحان اشراقِ انوار شمسِ تبیان مِن غَیرِ ستر و کتمان مشاهده نما . تخمهای حکمتِ لَدنیّم را در ارض طاهر قلب بیفشان و بهٔ آب یقین آبش ده تا سُنبلاتِ علم و حکمت من سرسبز از بلدهٔ طیّبه انبات نماید .

- فقرهٔ ۳۶ باید حفظ گردد .
- لغاتی که باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ گردد .

ساقی - ساغر - حَبّه * - حکمت - سُنبلات * - سلسبیل * - مشرق - تبیان - ستر - کتمان * - لدنّی - بلده* - اِنبات *

حضرت بهاء الله می فرمایند : هر قلبی قابل ودیعهٔ حبّ الهی نبوده و نخواهد بود ، چنانچه هر ارض لایق انبات ریاحین بدیعه نبوده ونیست مگر قلب انسان که لازال حامل امانت رحمن ومَنبَتِ سنبلات حکمت وتبیان بوده فَتَبارَکَ الرَحمنُ ذُوالفَضلِ والاحسان ولکن هر که به صورت بشر ، لایق منظر اکبر نه و از انسان بینَ یَدَالله محسوب نخواهد بود چه که هر نفس از خِلَعِ عرفان عاری ماند از بهائم عندالله مذکور .

گلزار تعالیم بهائی - نورایمان ص ۱۱۶

روزی روح الله و برادر بزرگش عزیزالله در ارض اقدس با اطفال بازی می کردند . حضرت ورقهٔ علیا (بهائیه خانم) خواهر حضرت عبدالبهاء هر دو را احضار کردند . وقتی روح الله و عزیزالله وارد اطاق شدند ، حضرت ورقهٔ علیا مشغول دوختن پارچه ای بودند . در طرف دیگر اطاق میرزا ضیاء الله و میرزا بدیع الله نشسته مشق می نوشتند .حضرت ورقهٔ علیا از آنها پرسیدند در ایران چه می کردید " روح الله (ورقا) در جواب عرض کرد : تبلیغ می کردیم فرمودند وقتی که تبلیغ می کردید چه می گفتید ؟ عرض کرد می گفتیم خدا ظاهر شده خانم لب را به دندان گزیده گفتند شما به مردم می گفتید خدا ظاهر شده ؟ روح الله عرض کرد به همه کس نمی گفتیم . به اشخاصی می گفتیم که استعداد شنیدن این کلمه را داشته باشند .خانم فرمودند این قبیل اشخاصی را چطوز می شناختید ؟ عرض کرد : به چشم اشخاص که نگاه می کردیم می فهمیدیم که می شود چنین حرفی زد یا نه . خانم خندیدند و فرمودند به چشم من نگاه کن ببین می توانی این کلمه را به من بگویی ؟ روح الله دو زانو روبروی بهائیه خانم نشست ومدتی به چشمانشان نگاه کرد وگفت : شما خودتان تصدیق دارید . بعد حضرت خانم ضیاء الله وبدیع الله را نشان داده فرمودند : به چشم آقایان هم نگاه کنید ببینید چطورند ؟ روح الله نزد آنان رفته دو زانو مقابل هریک مدتی نشست و به چشمان آنها نگاه کرده بعد از مدتی گفت : به زحمتش نمی ارزد . این حرف روح الله سبب شد که حضرت ورقه علیا مدتی خندیدند .

نورایمان ص ۱۶۹ و ص ۱۷۰

درس سی و یکم

عنوان : حسد موجب محرومیت از ملکوت تقدیس

شمارهٔ فقرات : ۶ و ۳۴

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- شناخت مراحل حصول به ایمان حقیقی (قلب مستعد ، ایمان همراه یا یقین)

۲- تبعیت از آمال وآرزو ونفس وهوی عشق الهی را در قلوب می سوزاند و خشک می کند .

۳- ثمرهٔ نهال ایمان سنبلات علم وحکمت است .

۴- قلبی که دارای کمترین آلودگی حسد باشد هرگز وارد جبروت باقی (عوالم الهی) نخواهد شد .

فقرهٔ ۶ -

ای پسران ارض

براستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد البته به جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود .

حضرت بهاء الله در لوح طبّ می فرمایند : ((قُل الحسَدُ یَاکُل الجَسَدَ والغَیظُ یَحرِقُ الکَبِدَ .))

یعنی : بگو حسد می خورد جَسَد را و خشم می سوزاند جگر را .

توضیح :

حِقد و حَسَد بدین معنی است که انسان از خوشبختی وسعادت دیگران محزون و مغموم گردد ومحرومیت شخص محسود (کسی که بر او رشک و حسد برند) را خواهان شود که این خود در زُمرهٔ اخلاق غیر مرضیّه به شمار می رود . حِقد و حَسَد در جسم وجان تأثیر شدید داشته واشخاص حسود پیوسته در رنج روحی و روانی بسر می برند . وادامهٔ آن انسان را به امراض گوناگون مبتلا می سازد . شخص عاقل پیوسته باید از موفقیّت دیگران سرمشق بگیرد و همان طریقی را که شخص سعادتمند پیموده او هم بپیماید .

فقرهٔ ۳۴ - ای برادر من

از لسان شِکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نَمکینم سَلسَبیل قُدس معنوی بیاشام . یعنی تخمهای حکمت لدنیّم را در ارض طاهر قلب بیفشان و به آب یقین آبش ده تا سنبلات عِلم وحکمت من سرسبز از بلدهٔ طیّبه اِنبات نماید.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند : ((هوالابهی ، ای بندهٔ جمالقدم در جمیع امور متوسّل به حیّ قیوم شو و متوکل به ربّ ودود ، قلب انسان تا اعتماد به حضرت یزدان ننماید راحت وآسایش نیابد ....))

گنجینه حدود واحکام

- فقرهٔ ۶ باید حفظ شود .

- لغاتی که باید پس ازاستخراج از لغت نامه حفظ شود :

شائبه * - جبروت* - ملکوت* - روائح * - سلسبیلِ - لدنی - حکمت - بلدِه *

حکایت (عفو)

در همان سالی که حضرت اعلی اظهار امر فرمودند سفری هم بـه مکـه برای حج تشریف بردند . در این سفر جنـاب قـدوس وغـلام حبشـی ایشان را به اسم ((مبارک)) همراه بردند .کشتی بسیار آهسته حرکت می کرد . دریا هم گاهی طوفانی می شد وموجهای بلنـد کشـتی را بـه شدّت تکان می دادند. این سفر دوماه طول کشید . به خاطر طوفانهای شدید بارها خطر غرق شدن کشتی پیش آمد. همـه مـی ترسـیدند و فریاد می زدند امّا حضرت اعلی اصلاً اهمیّت نمی دادند در کمال آرامی گاهی مشغول دعا ومناجات بودند وگـاهی آیـات نـازل مـی فرمودنـد وجناب قدوس می نوشت . سایر مسافرین تعجّب می کردند که چطـور جوانی مثل ایشان اصلاً نمی ترسد وبه طوفـان وغـرق شـدن کشـتی اهمیت نمی دهد. در بین مسافرین کشتی شخصی بـود بـه نـام شـیخ ابوهاشم . برادر این شخص به نام شیخ ابوتراب امام جمعهٔ شـیراز بـود واز کودکی حضرت اعلی را می شناخت و خیلی به ایشان علاقه داشت . بعد از اظهار امر حضرت اعلی شیخ ابوتـراب خیلـی زود مؤمـن شـد . احترامی که همیشه شیخ ابوتراب به حضرت اعلی می گذاشـت بـاعث حسادت برادرش شیخ ابوهاشم شده بود . شیخ ابوهاشم چون خـودش را آدم مهمّی می دانست دیگران را آدم حساب نمی کرد و مرتب باعث ناراحتی آنها می شد . بیشتر از همه مزاحم حضرت اعلی بـود وخیلـی آزار می رسانید . بالاخره پس از مدّتی مسافران کشتی از دست شـیخ

ابوهاشم خسته شدند . کاپیتان کشتی که یک مرد عرب بود دستور داد شیخ ابوهاشم را بگیرند به دریا بیاندازند . شیخ ابوهاشم خیلی ترسید چون می دانست حتماً در آب خفه خواهد شد حضرت اعلی از کاپیتان کشتی خواهش کردند که او را ببخشد . کاپیتان قبول نکرد وملاحان شیخ ابوهاشم را گرفتند که به دریا بیاندازند . حضرت اعلی خود را روی شیخ ابوهاشم انداختند و مانع شدند . کاپیتان کشتی که به حضرت اعلی خیلی احترام می گذاشت پرسید چرا شما از او حمایت می کنید؟ او که بیشتر از همه شما را ناراحت می کند . حضرت اعلی فرمودند آدمهائی که مثل این شیخ دیگران را آزار می دهند بیشتر از همه به خودشان ضرر می زنند بنابراین ما باید آنها را ببخشیم ونادانی آنها را ندیده بگیریم . کاپیتان کشتی به خاطر حضرت اعلی از کشتن شیخ ابوهاشم دست برداشت شیخ هم تا آخر سفر یک گوشه نشست ودست از کارهایش برداشت .

نور ایمان ص ۲۸

درس سی و دوم

عنوان : در ستایش کسب و کار و اشتغال

شمارهٔ فقرات : ۸۰ - ۸۱ - ۸۲

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- لزوم اشتغال به کسب وکار و اجتناب از بیکاری

۲- یکی از شرایط مهم اشتغال در امر مبارک شغلی است که هم خود و هم دیگران از آن منتفع گردند .

فقرهٔ ۸۰ - ای بندگان من

شما اشجار رضوان منید باید به اثمار بدیعهٔ منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند . لذا بر کلّ لازم که به صنایع و اکتساب مشغول گردند . اینست اسباب غنا یا اولی الالباب وَ اِنّ الامورَ مُعلّقةٌ بِاسبابِها وَ فَضلُ اللهِ یُغنیکُمْ بِها وَ اشجارِ بی ثِمار لایق نار بوده و خواهد بود .

جمال قدم می فرمایند : (بشارت دوازدهم) : ((..... هر نفسی به صنعتی و یا به کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس

عبادت عِندالله محسوب ..))

و همچنین می فرمایند :

((از انسان باید ثمری پدید آید انسانِ بی ثمر به فرمودهٔ حضـــرت روح به مثابه شجر بی ثمر است وشجر بی ثمر لایق نار .))

مجموعه اشراقات ص ۱۱۶

فقرهٔ ۸۱ -

ای بندهٔ من

پست ترین ناس نفوسی هستند که بی ثمر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه از اموات محسوبند . بلکه اموات آن نفوس مُعَطَّلهٔ مُهمَله اَرجَح عِنَدالله مذکور .

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند :

((قَد وُجِبَ عَلی کُلِ واحدٍ مِنکُم الاشتِغال بِامرٍ مِنَ الامورِ مِنَ الصّنایعِ وَ الاقترافِ وَ اَمثالِها وَ جَعَلنا اِشتِغالَکُم بِها نَفسَ العِبادَةِ لله الحَـــقِ تَفکّـــروا یاقَوم فی رَحمةِ الله وَ الطافِهِ ثُمّ اشکُروهُ فِی العَشیِ وَ الاشراقِ .))

مضمون بیان مبارک " به تحقیق واجب شد بر هر فردی از شما اشـــتغال به امری از امور از صنایع واقتراف وامثال آن و قرار دادیم اشتغال شما را به آن نفس عبادت برای خداوند تفکّر کنید ای قوم دررحمت خداونـــد والطاف او پس شکر کنیداو را در هر صبح وشام .

فقرهٔ ۸۲ -

ای بندهٔ من

بهترین ناس آنانند که به اقتراف تحصیل کنند وصَرف خود وذَوی القربی نمایند. حُبّاً لِلّهِ رَبِّ الْعالمینَ . (از برای دوستی خداوند عالمیان)

حضرت بهاء الله می فرمایند :

کلّ به کسب وتجارت و زراعت مأمورند واین اعمال که در کتاب الهی کل به آن مأمورند سبب عزّت وعلّت برکت وظهورات نعمت خواهد بود .

حضرت عبدالبهاء مبیّن آیات الله می فرمایند :

((در امر بهاء الله بر هر نفسی اشتغال به صنعت وکسبی فَرض است مثلاً من حصیر بافی می دانم وشما صنعت دیگر این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد واین سبب ترقّی است . اما با وجود مشغولیت اگر قلب تَقَیّد وتَعلقی به این دنیا نداشته باشد واز حوادث متألِمّ نگردد نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان محروم ماند و نه از فقر محزون شود . این کمال انسانست والاّ در حالت فقر اظهار کرم و با حال ضعف ادعای عدل نمودن قولی است آسان نه دلیل بر تربیت وتذکر وجود انسان)) .

مائده جلد ۹ ص ۹۶

توضیح : دربارهٔ کیفیّت مشاغل آنچه مورد تـأکید الهـی واقـع شـده مشاغل نافعه است که هم شامل نفع خود وهم نفع غیر باشد . چه بسـا مشاغلی که بیکاری بر آن مرجح است زیـرا مبنـای کـار در آن مـوارد صرفاً مصالح شخصی است ولو به زیان دیگران بوده باشد به هر حـال فرد باید قطعیاً ((از اشتغال بـه مشـاغلی کـه تمـاس بـا منهیـات و محرمّات دارد اجتناب ورزد لذا در شغلی لازم اسـت از سـهل انگـاری وتأخیر واتلاف وقت جداً خودداری شود . و در عوض با باروری و سـود دهی آن صنعت در توسعهٔ خدمات همگانی کوشش شـود تـا بسـادگی ثابت گردد که انسان می تواند در هر مقام و در هر شـغلِ مجـاز بـرای خانواده و جامعهٔ خود ثمربخش باشد.

- فقرهٔ ۸۱ باید حفظ گردد .
- لغات واصطلاحاتی که پس از استخراج ازلغت نامه باید حفظ گردد :
رضوان - مَنیعه - مُنتِفع - مُعَطّلِه - مُهمِلَه - اَرجَـح - اِقـتِراف - ذَوی القُربی

عبادت

یک روز کارگری در مقابل منزل حضرت عبدالبهاء برای استراحت روی زمین نشسته بود ولوازم کارش در کنارش بود . در این موقع حضرت عبدالبهاء او را دیدند و با مهربانی به داخل منزل دعوتش فرمودند . مرد کارگر با ناراحتی گفت : من دربارهٔ مذهب و روحانیت چیزی نمی دانم وکار برایم وقتی باقی نمی گذارد . حضرت عبدالبهاء می فرمایند ((بسیار خوب بدان که کاری که همراه با روحانیّت باشد درست مثل عبادت است . چهرهٔ آن مرد باز شد و با خوشحالی دعوت حضرت عبدالبهاء را پذیرفت .

انصاف

زمانی که حضرت اعلی در قلعهٔ چهریق زندانی بودند روزی فرمودند که مقداری عسل برایشان خریداری شود . وقتی عسل خریداری شد و آوردند حضرت اعلی از قیمت آن سئوال فرمودند . وقتی قیمت را شنیدند فرمودند این قیمت برای این عسل زیاد است . چون عسل بهتر باقیمت کمتر بدست می آید . بعد فرمودند من خودم قبل از این تاجر بوده ام وشما باید در جمیع امور وخرید وفروش با انصاف باشید ، مردم را فریب ندهید ومواظب باشید کسی هم شمارا فریب ندهد . این روش الهی است . حضرت اعلی هیچگاه راضی نمی شدند کسی ، حتّی اگر ضعیف ترین فرد عالم باشد مورد کوچکترین بی انصافی قرار گیرد . بعد فرمودند این عسل را به صاحبش برگردانید وعسل بهتری که قیمت آن ارزان تر باشد بخرید .

نورایمان ص ۵۶ نقل از تاریخ نبیل

درس سی و سوم

عنوان : عهد ومیثاق الهی

شمارهٔ فقرات : ۷۱- ۷۷ - ۲۴ - ۷۹

محورهای اساسی توضیحات مربی :

۱- درک مفاهیم : فاران - بقعهٔ مبارکهٔ زمان - سدرهٔ منتهی - ملاء عالین - کروبین - حمامات قدسی - کِلاب ارض - حوریهٔ الهی - قصر روحانی - اهل غُرَفات - مَکمَنِ قُرب و منظور از سه حرف که دو حرف آن بیان شد . طبق توضیحات در لغت نامه .

۲- بیان عهد و میثاق حضرت بهاء الله با مؤمنین

۳- درک مفاهیم پرو شانه در ارتباط با عهد و میثاق الهی که اشاره به اطاعت از حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق الهی است .

فقرهٔ ۷۱- ای دوستانِ من

یاد آورید آن عهدی را که در جَبَل فاران که در بُقعهٔ مبارکهٔ زمان واقع شده با من نموده اید وملاء اعلی و اصحابِ مَدیَن بقا را بر آن عهد گواه گرفتم وحال احدی را برآن عهد قائم نمی بینم البته غرور و نا فرمانی آنرا از قلوب محو نموده

به قِسمی که اثری از آن باقی نمانده ومن دانسته صبرنمودم و اظهار نداشتم

فقرهٔ ۷۷ - ای پسر انصاف

در لَیلْ جمال هیکلِ بقا از عَقَبهٔ زمرّدی وفا به سدرهٔ منتهی رجوع نمود و گریست ، گریستنی که جمیع مَلاء عالین و کروبین از نالهٔ او گریستند و بعد از سبب نوحه و نُدبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الامر در عقبهٔ وفا منتظر ماندم و رائحهٔ وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کِلاب ارض مبتلا شده اند در این وقت حوریهٔ الهی از قصر روحانی بی سِتر وحجاب دویدو سئوال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شدالاّ اسمی ازاسماء و چون اصرار رفت حرف اول اسم از لسان جاریَ شد اَهلِ غُرَفات از مَکامِن عِزّ خود بیرون دویدند و چون به حرف دوّم رسید جمیع برتراب ریختند در آن وقت ندا از مَکمَنِ قُرب رسید زیاده براین جائز نه- اِنّا کُنّا شُهداءً عَلی ما فَعَلوا وَ حینَئِذٍ کانُوا یَفعَلونَ .

محور اساسی توضیحات فقرهٔ ۲۴ -

این فقره خطاب به اهل بیان است واز غفلت ایشـــان وعـــدم قیـــام بـــه وظائفشان در برابر ظلم وارد به مظهر الهی حکایت می کند . کـــه البتـــه بطور عام شامل مؤمنینی است که به وفا قیام ننموده و موجـــب انـــدوه مظهر امر می شوند.

فقرهٔ ۲۴ – ای اهل دیار عشق

شمع باقی را ارباح فانی احاطه نموده وجمال غلام روحانی در غبار تیرهٔ ظلمانی مستور مانده ، سلطان سلاطین عشق در دست رعایـای ظلم ، مظلـــوم و حمامهٔ قدسی در دست جغـدان گرفتـــار جمیع اهل سرادق ابهی و ملاء اعلی نوحه وندبه می نمایند و شما در کمال راحت درارض غفلت اقامت نموده اید و خود را هم ازدوستان خالص محسوب داشته اید فباطلٌ ما أنتُم تَظُنُّونَ .

فقرهٔ ۷۹ – ای پسر هوی

تاکی در هوای نفسانی طَیَران نمایی پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وَهم شیطانی شانه مرحمت فـرمودم تا گیسوی مشکینَم شـانه نمائی نه گلویم بخراشی .

حضرت عبدالبهاء مرکز عهد ومیثاق الهی می فرمایند : قوله الاحلی ((... امـــروز نـــفوس ثابت پر میثـــاق از فیوضات روح القدس در پروازند

ونفوس متزلزل مخمود و خاموش وگرفتار هـــزار غـــم و آلام .... میثـــاق مانند دریاست که وحدت بهائی را حفظ می نماید واین نفوس (ناقضین عهد و میثاق) مانند کف است موقت حرکتـــی مـــی نمـــایند .... لیکـــن دریای میثاق باقی و بر قرار زیرا وحدت بهائی را محافظه می نماید .))

مائده ۹ ص ۳ و ص ۱۵۲

ونیز می فرمایند : ((.... امروز رَبُّ الجُنود حامی میثـــاق اســـت وقـــوای ملکوت محافظ میثاق ونفوس آســـمانی خـــادم میثـــاق وفرشـــته هـــای ملکوتی مُروّج میثاق بلکه اگر بدیدهٔ بصیرت نظر شود جمیع قوای عالم بالنتیجه خادم میثاق را در استقبال ظاهر و آشکار خواهد گشت .....))

مائده ۹ ص ۱۵۹

کلمهٔ مبارکه ((ای پسر هوی تاکی در هوای نفسانی طیران نمـــایی پـــر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نـــه در فضـــای وهـــم شیطانی ، شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شـــانه نمـــایی نـــه گلویم بخراشی .))

حضرت عبدالبهاء در معنی پرو شانه درلوحی چنین می فرمایند :

((و امّا پرو شانه در کلمهٔ مبارکهٔ مکنونه مذکور آن میثاق الهـــی اســـت این عهد ومیثاق از برای آن گرفته شده که وفا به عبدالبهاء نمایند نـــه اینکه گلوی مبارک یعنی امر مبارک را بخرشاند ولـــی بکلّـــی چشـــم از انصاف بسته ، به نهایت جفا واعتساف پردازند .

جزوهٔ راهنمای مطالعهٔ آثار ۱ معارف عالی

- فقرهٔ ۷۹ باید حفظ گردد .

- لـغات و اصطلاحاتی که متربیان باید پس از استخراج از لغت نامه حفظ نمایند :

جبل- فاران * - بُقعه - بُقعهٔ مبارکهٔ زمان- ملاء اعلی- مَدیَن * -لَیـل - هیکل بقا * عقبهٔ زمردّی وفا- سـدرهٔ منتهـی * - عـالین کرّوبیـن - نوحه - ندبه - استفسار - حسب الامر - رائحه - ملحوظ - حمامـات - کِلاب * - حوریّه * - غُرَفات * - مَکامِن - مَکمَن * - اِنّـا کُنـا شَـهداً عَلی ما فَعلُوا وَ حینَئِذٍ کانُوا یَفعلون * - طَیَران - حَمامَه - سُرداق

مشرف شدن یکی از ناقضین بمبئی موسوم به میرزا حسینعلی جهرمی متخلص به فتوت

بعضی از ناقضین دور از مرکز آن ایام اعراض وانکار ناقض اکبر را امرسطحی یا مرض علاج پذیری تصور ومفتریان واخبار کذبهٔ آنها را باور کرده بودند وبه خیال باطل خود مکاتبه ومراسله وتقاضای اصلاح ذات البَین می نمودند واین گونه عرایض که به حضور مبارک می رسید بی نهایت سبب حزن خاطر می گردید . برخی دیگر تجاهل ورزیده سئوالات از حضور مبارک می نمودند و با گفتار ناقض اکبر مقایسه می کردند و در آخر الامر می گفتند مطلب را نفهمیدم . یکی از آن نفهم ها جهرمی نام بود که بعد از سئوال و جوابهای بسیار به عکا آمد . به خیال آنکه به قول خود بیطرفانه با چشم خود ببیند وبه عقل خود قضاوت نماید برای اثبات بی طرفی خود نزد همکیشان خود وارد نشد وبه مسافرخانه هم نیامد در یک مهمانخانه عکا منزل گرفت و رجای اذن حضور نمود . سرکار آقا مرحوم حاج میرزا حیدر علی واین عبد را احضار فرمود دستور دادند که یکی بعد از دیگری او را ملاقات کنیم ومقدمات را عنوان نمائیم ومطلب را به حضور مبارک معروض داریم . ابتدا این عبد به دیدن او رفتم و بعد از بنده حضرت حاجی تشریف بردند . این شخص مردی بود بلند قامت با صدای خشن و چشمهای دریده و قیافهٔ وحشتناک مثل کسی که قتل نفس یا خیانتی مرتکب شده و ازدست حبس فرار کرده است با چنین اضطرابی با من صحبت

کرد برای اثبات حقانیت مرکز میثاق ادلّه و براهین نمی خواست ونسبت به ناقض اکبر هم اظهار علاقه نمی نمود مـــی گفـت : مطـالبی را بـاید شخصاً از حضور مبارک دریابم بعد از بنـــده حضـرت حـاجی (مـیرزا حیدرعلی) با آن حالت روحانی طبیعی با ایشان ملاقات نمودند وبیش از بنده نتیجه نبردند . آخر الامر به حضور مبارک مشـــرف شـد دیگـر نمی دانم چه عرض کرد وچه شنید امّا سِت لِواء (لوا گتسینگر) کـــه از این صحبتها اطلاع یافت به اصرار و ابرام تمام از حضور مبـــارک تمنـا نمود که یک مجلس با او ملاقات نماید از آن ایام که زمان رونـــق بـازار ناقضین بود به احدی اجازه نمی دادند که به قدر یـــک کلمـه بـا آنهـا صحبت کنند حتی اگر کسی از آنها عبوراً سئوالی می کرد یا هتاکی یا فحاشی می نمود احباء حق هیچگونه تکلّم نداشـــتند . امّـا سِت لـواء بالاخره اجازه گرفت که با جهرمی ملاقات نمـاید وبـه ایـن عبـد امـر فرمودند که در این ملاقات مترجم او باشم در اطاق بیرونی عمارت بالا این ملاقات واقع شد . سِت لواء با حالت خشـــم در اطـاق وارد وبعـد از مختصر تعارفات سطحی صحبت شروع شد دلیل وبرهان نتیجـه نـداد زیرا مقصودش فهم مطلب نبود یک مرتبه سِت لـــواء پرسـید : مـیرزا محمد علی بهائی هست یا نیست ؟ جهرمی گفت : مگر نمی دانید چـــه نسبت نزدیکی با جمالقدم و چه مقام ارجمندی در امر الهی دارد وهمهٔ گفتگوها برای حفظ مقام اوست . سِت لواء گفت : با نسبت کـار نـدارم ومقام او را هم نمـــی خواهـم بِرُبـایم مـــی خواهـم بدانـم مؤمـن بـه

جمالمبارک هست یا نیست ؟ گفت : مؤمن تر از او کیست ؟ سِت لـــواء گفت : پس چرا هیچ اثری برایمانش مُترتّب نیســـت ؟ حضـــرت مســـیح می فرمایند : هر داری را از بارش بشناسید . آثار ایمان او کجاست کـــه تا به حال چند نفر را تبلیغ کرده است ؟ این چه ایمانی است که روایـــح عنبرینش به مشام احدی نرسیده است ؟ من یـــک زن آمریکـــائی بـــی اطلاع هستم واز وقتی که این ندا را شنیده ام تا کنون متجاوز از ۵۰ نفر را تبلیغ کرده ام زنهای بهتر از من هزارها در آمریکا هستند ک هریک نفحات ایمان وایقانشان مشام عالمی را معطّر کرده است . میرزا محمـــد علی تا کنون چه کرده است ؟ بهائی باید انصاف داشته باشد. این اســـت نتیجهٔ ایمان ؟ این است ثمر این غصن که باعث اختلاف مؤمنین گردد؟ این است مقام ارجمندش در عالم امر ؟ چنیـــن کســـی توقـــع دارد کـــه مؤمنین به او توجه کنند ؟ همچه کسی .....

خلاصه از این قبیل ایرادات به قدری وارد نمود کـــه جهرمـــی مبهـــوت ومتحیّر گردید کم کم سر به زیر افکند . قامت بلندش ســـرنگون شـــد . چشمهای دریده اش را فروبست اجازه مرخصی طلبید . سِت لواء گفـــت باید یک مناجات بخوانم فورا" یک مناجات فارسی کوچکـــی بـــا چشـــم اشکبار با کمال تضرّع و ابتهال تلاوت نمود آقای جهرمـــی گریـــه کنـــان افتان وخیزان از درب اطاق بیرون رفت و چنان رفتنی که هنوز میرود .

خاطرات ۹ ساله دکتر یونس خان افروخته - ص ۲۰۶

اعمال ناقضین

هرگاه که حضرت مولی الوری به حیفا تشریف می آورند بعضی از احباء مخصوصاً خدام درب خانه با تشویش خاطر توجه مخصوص به ایاب وذهاب هیکل مبارک در شبها داشتند . خانهٔ مبارک از مرکز پرجمعیت شهر قدری دور بود وغالباً مدتی بعد از نیمه شب از سرکشی فقراء و دلجویی مساکین یا از دید وبازدید اغنیاء فراغت حاصل نموده آنوقت چند دقیقه در آن اواخر شب به حیاط بیرونی یعنی مسافرخانهٔ حیفا تشریف می آوردند واز احباب دلجویی می فرمودند وبعد به طرف بیت مبارک که به فاصلهٔ ده دقیقه مسافت واقع بود تنها تشریف می‌بردند . این قسمت شهر که نزدیک محلّهٔ پروسیانی بود به هیچ وجه چراغ نداشت وهیکل مبارک هم اجازه نمی دادند کسی در حضور برود یا فانوس ببرد . امّا غالباً یک نفر دورا دور در ظلّ مبارک تا درب خانه اندرون می رفت ولکن در قسمت داخلی شهر غالباً با فانوس برای ملاقات تشریف می بردند . همه می دانستند که آخر شب ولو به قدر ده دقیقه باشد تشریف فرما خواهند شد لهذا گاهی تا دو ساعت بعد از نیمه شب هم در انتظار می نشستند فقدان امنیت شهر باعث نگرانی خاطر دوستان الهی بود ایاب و ذهاب در شهری که غالباً صدای تیر شنیده می شد خالی از خطر نبود . خصوصاً با تهدیداتی که از ناحیهٔ ناقضین به سمع ثابتین رسیده بود به همین جهت شبها که از بیرونی به بیت اندرونی تشریف می بردند با اینکه نهی فرموده بودند کسی در

ظلّ مبارک نرود معذلک مرحوم استاد محمد علی که هم بنّا بود هم کفش دوز و ضمناً یکی از خدام مخلص محسوب می شد از دنبال به فاصلهٔ چند قدم می رفت و هیکل مبارک را می رسانید و گاهی هم این مأموریت خود سرانه و محرمانه را این عبد به عهده می گرفت و دورادور در هنگام وصول به بیت در تاریکی شب اگر طرف توجهی واقع می شدم به یک کلمهٔ مرحبا یا فی امان الله مفتخر و سرافراز می گشتم و این فضولی را مشروع و مقبول می شمردم . یک شب اتفاقاً به همین ترتیب در ظلّ مبارک آهسته آهسته روانه شدم تقریباً نیمهٔ راه را پیموده بودند ومن به فاصلهٔ چند قدم دیدم که از دهنهٔ کوچه سمت راست تیر پی در پی به سمت هیکل مبارک خالی شد . در وهلهٔ اول چون به اینگونه صداها در حیفا آشنا بودم اهمیتی ندادم اما همینکه تیر دوّم را دیدم شعله اش به طرف راه عبور مبارک زبانه کشید بد عجله وشتاب پیش رفتم تیر سوم که خالی شد من در مقابل کوچه بودم دیدم یک نفر فرار کرد ویک نفر هم که دورتر از او در وسط کوچه بود بنای گریختن گذاشت و هر دو به طرف ساحل دریا دویدند . در این هنگام با هیکل مبارک دو سه قدم بیشتر فاصله نداشتم . امّا مشی مبارک هیچ تغییری نکرد . با همان طمأنینه و وقاری که مخصوص آن وجود نورانی آسمانی بود به همان ترتیب با قدمهای سنگین حرکت می کردند ابداً توجهی به ما وَقَع نفرمودند . از قرار معلوم آهسته آهسته مشغول مناجات بودند واین عبد نخواستم در چنین موقعی که توجه مبارک به عالم بالاست عرضی نموده ویا اظهار تشویش واضطراب نمایم . همینکه به درب خانه رسیدند وجه مبارک را در همان تاریکی برگردانیده فی امانِ الله فرمودند .

خاطرات ۹ ساله ص ۱۶۲ الی ص ۱۶۵

مطالبی از گوهر یکتا در مورد نقض عهد

و امّا از جهت دیگر تاریخ حیات مبارک (حضرت ولی امرالله) کامل نمی گردد مگر با ذکر حوادث فجیعهٔ ناقضین پرکین. نزاع تاریکی با نور دائمی بوده است . هرچه ظلمت شدیدتر گردد تجلی انوار نمودارتر می گردد . این حقیقت مسلمه در سراسر تاریخ عالم انسانی کاملاً مشهود است به محض آنکه خورشید نور می افکند سایه ایجاد می شود . چراغ روشنی می بخشد و در زیر خود سایه می اندازد و هرچه نور شدیدتر سایه هم غلیظ تر است . برخی از افراد مبعوث می شوندکه متوجّه علووارتفاع نیکی درجهان شوند. در سراسر حیات حضرت ولی امرالله این منازعهٔ نور وظلمت را مشاهده می کنیم . زندگانی ایشان مُمتَلی از لطمات این نفوس بود که از روی جاه طلبی - جنون- حسادت و نفرت بر ضدّ هیکل مبارک قیام نمودند . آنها چنین اندیشیدند که با این اقدامات یا امر الهی را بالمرّه از بین می برند ویا حضرت ولی امرالله را بد نام نموده خویشتن را به جای ایشان نماینده وسَروَرِ جمع اهل بهاء معرّفی می نمایند و چنین خیال می کردند که چون بر مرکب مراد سوار شوند جمیع افراد مطیع ومنقاد گردیده ومجری نیّات دنیّه آنها می شوند تا امر الهی را بر محور آمال پست خود به حرکت آورند در این زمینه تاریخ امر شهادت می دهد که احدی از آنان موفق نگردیدند وچنین موقعیتی برای هیچکس حاصل نیامدوبا وجود این آن دسته ایکه مبتلا به امراض روحانی بودند هرگز از اقدامات شنیعهٔ خود باز ننشستند .

گوهر یکتا ص ۱۷۶

از خاطرات حضرت حرم (روحیه خانم)

((امروز هیکل مبارک با این کمینه در خصوص بلایای خود بحث می کردند فرمودند : آنانکه در حول وجود مبارک حضرت عبدالبهاء طائف بودند وجود مبارک را کُشتند . چنانکه قبل از آن جمال قدم را از بین بردند . و بعد فرمودند نوبت من هم خواهد رسید . مرا نیز خواهند کشت و حکایت کردند که حاجی علی یزدی حضورشان عرض کرده بود که چند روز قبل از صعود جمال قدم به قصر اطهر بهجی برای تَشَرف می رود . او را احضار فرمودند . جمال قدم در اطاق مشی می فرمودند وآنقدر محزون بودند که دیگر یارای تکلّم نداشتند کمی گذشت با اشاره دست خود حاجی علی را مرخص فرمودند . حاجی علی عرض کرده بود که با آنکه لسان عظمت کلمه ای تفوّه نفرمودند ولی فهمیدم که افسرده وغمگین بودند بعد حضرت شوقی افندی فرمودند : حضرت بهاء الله تحمل بلایای عظیمی فرمودند زیرا واضحا اعمال محمد علی را بعد از صعود خود می دیدند که چگونه بر ضدّ سرکار آقا قیام خواهند کرد ولی تمام آن دردها را در قلب خود مکنون و مستور داشتند .

گوهر یکتا ۳۴۶

(پایان)